و ١٥٥

مناقب
حضرت عبد القادر كيلانى
تأليف
شهابى

Süleymaniye U. Kütüphanesi
Kısım: Hacı Mahmud Ef.
Yeni Kayıt No: 4648
Eski Kayıt No:
T.C. MAHMUD EFENDİ
BEŞİKTAŞ
Vakıf Kütüphanesi

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل کرامات الولی تتمة خوارق النبی و معجزاته
فان کل ولی علی قدم نبی فکراماته علی قدر قدماته فمن آمن
بکرامات الاولیاء فقد آمن بمعجزات الانبیاء و من انکر
کراماتهم فقد انکر معجزاتهم نعوذ بالله من شرور انفسنا
و من سیئات اعمالنا من یهده الله فلا مضل له و من یضلله فلا

[illegible]

یضلله فلا هادی له اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
و اشهد ان محمدا عبده و رسوله صلی الله علیه و علی آله و صحبه
و اولیائه سیما علی من هو علی قدمه المبارک بعد الصحابة و
الائمة و هو الغوث الکل و شیخ الکل و غوث الثقلین
و الغوث الاعظم و الفرد الافخم و الباز الاشهب و الطراز
المذهب وهاب النوال سلاب الاحوال القطب الربانی
الغوث الصمدانی المحبوب السبحانی الشیخ ابو محمد محی الدین
سید عبد القادر الحسنی الحسینی الجیلانی رضی الله تعالی عنه
و افاض علی العالمین فیوضه [illegible] میگوید بنده ضعیف
گنهگار محتاج سوی رحمت یزدان [illegible] فقیر محمد صادق
شهابی سعدی قادری کان الله له [illegible] این نسخه [illegible]

[illegible]

بود حضرت سلطان الاولیاء غوث اعظم رضی الله تعالی عنه
بر قدم جد اعلی خود صلی الله علیه و سلم چنانچه مذکور است
در بهجة الاسرار از شیخ امام و قطب عالم حضرت شیخ شهاب
الدین بن عمر بن محمد السهروردی رحمة الله تعالی علیه گفت شنیدم
شیخ محی الدین سید عبد القادر را رضی الله تعالی عنه می گفت
بر کرسی در مدرسه خود هر ولی بر قدم نبی است و من بر قدم
جد خودم صلی الله علیه و علی آله و سلم و بر نداشت مصطفی
علیه الصلوة و السلام قدمی را مگر آنکه نهادم قدم خود را بر
موضعی که برداشت از آن موضع قدم خود را مگر آنکه بود
قدم از اقدام نبوت زیرا که نیست راهی سوی آنکه
بیابد آن بقدم نبوت را غیر نبی یعنی گشت قدم او

قدم او بر گردنهای سایر اولیاء چنانکه بود قدم مصطفی
صلی الله علیه و علی آله و سلم بر گردنهای سایر انبیا علیهم السلام
و گشت کرامات او و مناقب او بی نهایت و بیشمار
چنانکه ذکر کرده است صاحب مقامات علیه و کرامات
جلیله مخدوم مشهور بگنج بخش و گنج گیر حضرت شیخ احمد
کهتو قدس الله تعالی اسراره در رساله خود که در مناقب
مشایخ متقدمین نوشته اند که مناقب حضرت شیخ عبد القادر
جیلانی رضی الله تعالی عنه جلی و ظاهر است نمی سنجد آنرا
اوراق ریاحین و تمام نمی باز دارد آنرا شاخهای بساتین
و مناقب علیه او ظاهر و نیر است نزدیک است که مطلع
شود و فهم این مخفیها دیدهای عاقلان و احاطه نمیتوانند کرد عبارات

و اشارات را و اصفان اگر بنویسند آنرا از بابهای
قلم هر اینه قاصر آید و اگر بشمارند آنرا از انگشتهای خلق
عاجز و خاسر آید لیکن مذکور میشود اینجا اندکی از جد و ز آنها
و قطرهٔ از بحور آنها انتهی و عمدة المجد بن شیخ عبد الحق محدث
دهلوی قدس الله تعالی سره در تکمیل الایمان می آرد که
وجود کرامات از بعض صحابه و اولیاء هست بطریق شهرت
و تواتر به ثبوت پیوسته است که هر دو را انکار را در آنجا
مجال نیست خصوصاً از بعض اعاظم اولیاء چنانکه غوث
الثقلین شیخ محی الدین سید عبد القادر جیلانی رضی الله
تعالی عنه و امام عبد الله یافعی رحمة الله علیه گفته است که
کرامات بلغت حد التواتر معلوم بالاتفاق بلغت مثلها
[illegible] متواتر معلوم گشت باتفاق [illegible]

بلغت مثلها من احد من شیوخ الآفاق و لو ذکر کرامات او بنهایت
رسیده مثل ایشان از یکی از شیخان آفاق و اولیای جهان
و بشمار چنانکه بود معجزات خاتم الانبیاء صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم بنهایت کشف شیخ الثقلین بلکه شیخ الکل
چنانکه بود صلی الله علیه و علی آله و سلم نبی الثقلین بلکه نبی
الکل بود و ولی هیچ از تعلق بیدن کلی چنانکه بود صلی الله علیه
و علی آله و سلم نبی آدم علیه الصلوة و السلام در میان آب
گل چنانچه می ماند در مناقب معراجیه که مگس نمی نشست بر بدن
وی چنانکه مگس نمی نشست بر بدن مبارک او صلی الله علیه
و علی آله و سلم و بود عرق و بدن وی معطر و خوشبو چنانکه
بود عرق و بدن مبارک او صلی الله علیه و علی آله و سلم و چون
در بیت الخلا میرفت بول و غایط او را زمین فرو میبرد

چنانکه بول غایت وی را فرو میبرد صلی الله علیه و علی آله
وسلم و پرسیده شد حضرت غوثیه رضی الله تعالی عنه را
از تجلیات پس گفت بالله هذا وجود جدی لا وجود عبد القادر
یعنی این وجود من وجود رسول صلی الله علیه و علی آله وسلم
نه وجود عبد القادر و درین کلام بسوی اشارت است
بسوی فنا اتم آنحضرت غوثیه در حضرت نبویه ذاتاً
وصفاتاً وقولاً وفعلاً وحالاً وکمالاً پس معلوم شده که
رتبهٔ آنحضرت اعلی است از رتبهٔ سایر اولیاء و تصرفات
و افاضات وی بسیار تر است از دیگر اصفیای عهد
افاضهٔ عنایات و فیوضات خلوص محبت و رسوخ اعتقاد
و آن حاصل نشود مگر به سماع محاسن و مناقب بحضور دل و شنود قلب

و شنود قلب چنانکه گفته اند هر قدر یکه از محاسن و مناقب
بزرگی بحسن ظن شنیده شود محبت و اعتقاد شنونده
در حق آن بزرگ زیاده تر گردد بیت نه تنها عشق از دیدار
خیزد : بسا کین دولت از گفتار خیزد شعر اعد ذکر نعمان لنا ان ذکره
هو المسک ما کررته یتضوع : و هر قدر یکه محبت و اعتقاد وی
رسوخ و خلوص یابد فیوض و توجهات آن بزرگ بران محبت
معتقد زیاده تر فیضان نماید و لهذا گفته اند ایراد آیتی
نعما تا سعادتی بری پس هر که بخواهد که فیوض حاصل نماید از مناقب
و محاسن وی بحسن ظن و حضور دل استماع کند و بخواند تا محبت
و اعتقاد وی متزاید گردد و بدان وسیله مطالب جمع حاصل نماید
چنانکه حق فرماید فاذکرونی اذکرکم و نحن نقص علیک من انبا

یاد کنید مرا یاد کنم شما را و ما قصه میکنیم بر تو از خبرهای پیغمبران

الرسل ما نثبت به فوادک و میگوید انا عند ظن عبدی بی

الخ ثابت کنیم با آن دل ترا — من نزد گمان بنده خودم

و نیز وارد است که وقت مذکور کردن احوال نیکان

می آید رحمة الهی پس بنا بر همین این فقیر بجهة حصول کسب سعادت

خود و مطالب خود و سایر مریدان سلسله علیه قادریه بعض مناقب

حضرت سلطان العارفین و برهان الاصفیا غوث اعظم

رضی الله تعالی عنه که در کتب مشهوره مثل بهجة الاسرار و تکمله

و دیگر حضرت امام عبد الله یافعی قدس سره بنود و در نسخهای

و ملفوظ مشایخ کبار مانند در منثور بوده است لهذا

بموجب امر حضرت سیدنا و مولانا و مرشدنا الذی نعمته

الخ بنعمت ما

الجلیلة اولانا قدوة العارفین عمدة المحققین مظهر

بزرگی عطا کرد مارا پیشوای عارفان عمدة محققان [illegible]

انا رغوث الاعظم انوار فرد انجم جزئه الصوری و المعنوی

انا رغوث اعظم ظاهر کننده نورها فرد انجم ظاهر خود ظاهر و باطن او

و المعنوی رسمه کرسمه و اسمه کاسمه اعنی السید عبد القادر

و باطن او رسم او مانند رسم و نام او مانند نام او که مراد از آن سید عبد القادر

بن السید عبد الجلیل الحسنی الحسینی الغریب الله الذی

پسر سید عبد الجلیل حسنی حسینی غریب الله که آن

هو من اکابر اولاده و اعاظم خلفائه فی بلدة احمد آباد

از بزرگان اولاد او است و کلانان خلیفها از او

رضی الله تعالی عنه و عنهم الی یوم التناد جمع کرده در سلک نظم

راضی باد خدا از او و از ایشان تا روز قیامت

ضبط منظوم ساخته بر عدد نود و یک مطابق سنین عمر صوری

آنحضرت که بحساب جمل از لفظ اکمل پیداست چه تاریخ

تولد شریف از کلمه غوث هویداست و مجموع هر دو تاریخ

وفات حضرت رهنماست اقتصار کرده شد و این کتاب را

مناقب غوثیه نام نهاده و بالله التوفیق و بیده ازمة

نام نهاده [illegible] و بدست او است زمامهای

التحقیق مقدمه باید دانست که هر ثنائی که در حمد حق سبحانه

تحقیق

و تعالی است منوی مع بدانی که در آن ثنا شایبه نقص و هم مرتبه

وجوبه نیست آنرا تصدیق باید کرد اگرچه گوینده آن
معلوم نباشد همچنین هر نعمتی که در حق حضرت رسالت
صلی الله علیه و علی اله وسلم بشنوی و در ان نعمت سخنی
نیابی که منافی نبوت باشد یا قادح در کمال آنمرتبه بود یا بدرجهٔ
وجوب رساند البته آنرا قبول کنی اگرچه صاحب آن سخن
معلوم نشود همچنین هر منقبتی که در حق ولی کاملی بشنوی و در ان
منقبت سخنی نباشد که آن از خصایص مرتبهٔ الوهیت یا نبوت است
البته آنرا تصدیق و اذعان نمای و بمجرد استماع انکار آنرا
در دل خود راه ندهی اگرچه قایل آنرا ندانی چه درین صورت
احتمال انکار کرامات اولیا میشود و این انکار موجب مقت
و خذلان است معاذ الله و نیز هر کلامیکه در باب تصوف

تصوف و حقایق از اولیای کمل مسموع گردد و ظاهر آن
کلام مطابق شرع و عقل نباشد بران توقف نمائی و از
حق علیم علم آنرا سوال کنی و انکار آنرا در دل خود راه ندهی
زیرا که کلام ایشان گاهی برموز غامض واقع میشود و فی
الحقیقه بی سند الهی و یا نبوی نخواهد بود و بر طبق بطنی از بطون
قران یا حدیث شریف خواهد بود و درین منهج اسلم است و فوقهم
ال هو الصراط المستقیم و نیز باید دانست که ارواح انسانی
بحسب ظهور نشأات مختلفه سه نوع اند اول ارواح مجرده
یعنی هنوز به بدنی متعلق نشده باشند دوم ارواح متصرفه
که به بدنی متعلق شده مدبر و متصرف در ان بدن اند بجهة
نسبت کمالات و آن تعلق مثل تعلق عاشق بمعشوق یا تعلق

با دشاه بمالک یعنی حلول و سریان در وی هست و آنرا
ارواح انسانیه خوانند بخلاف ارواح حیوانیه که آنها را
حلول و سریان نیست سیوم ارواح مفارقه که آن ابدان
متعلقه خود بموت طبیعی مفارقت جسته نموده اند لیکن تعلق
بافیست بطبیعی بحکم بعث و نشر که در قیامت خواهد بود
و نیز ارواح مکمل عباد دراسه تصرف است یکی بجسد و تمثل خود
بر صورتی و جسدی که خواهند و این تجسد یا قبل است ببدن
مثل تجسد روح حضرت امیر المومنین علی است رضی الله عنه
برای خلاص حضرت سلمان فارسی و رهائی او از شیر درنده
اما تجسد او بعد از تعلق ببدن در آمدن نفوس کامله است
و در خیال و خواب هر که خواهند و حاضر شدن و بتصور مرید و در

یا بعد تعلق ببدن چنانچه بعد
مفارقت از بدن و منجمله
قبل از تعلق ببدن

٨

و در تصور مرید و در امکنه متعدده و در یکوقت چنانکه
در سیر بعضی اولیا ثابت است اما بعد از مفارقت نیز
همین حکم دارد چنانکه حضرت رسول الله صلی الله تعالی علیه
و علی آله و سلم در معراج ارواح انبیا را علی نبینا علیهم الصلوة
و السلام دیدند که در آسمان نماز میگذارند ایستاده دوم تصرف
نزوح جاودانی است که جسد عنصری کثیف الاخلاط را روحانی
الصفه گردانند اگر خواهند که آن نزوح دائم باشد چون
نزوح جسد مبارک پیغمبر خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم
و برای حسن سایه نبود است و چون نزوح جسد حضرت بلال
و حضرت اویس قرنی رضی الله تعالی عنهما و در منتخب کنز الاعمال
از ابی هریره رضی الله تعالی عنه مرویست قال رسول الله صلی الله

علیه و علی آله و سلم یا بلال حدثنی بارجی عمل عملته عندک فی الاسلام
منفعة فانی سمعت فی اللیلة دف نعلیک بین یدی فی الجنة
قال ما عملت عملا ارجی عندی من انی لم تطهر طهورا فی
جنبه فی ساعة من لیل او نهار الا صلیت بذلک الطهور
ما کتب لی ان اصلی و قال صلی الله تعالی و علی آله و سلم یا بلال
بم سبقتنی الی الجنة ما دخلت الجنة قط الا و سمعت خشخشتک
قال بلال ما اذنت قط الا صلیت رکعتین و ما اصابنی حدث
قط الا توضأت و صلیت رکعتین فقال بهذا عن عبد الله
بن بریدة و قال صلی الله و علی آله و سلم اریت الجنة فرأیت
امرأة ابی طلحة ثم سمعت خشخشة امامی فاذا هو بلال عن جابر
قال صلی الله علیه و علی آله و سلم دخلت الجنة فسمعت خشخشة

9

قلت ما هذه قالوا هذا عمر دخلت الجنة فسمعت خشخشة

خشخشة فقلت ما هذه الغمیصاء بنت ملحان و در کتب بعض
مشایخ از حدیث نقل میکنند که چون رسول خدا درود خدا باد
برو و بر آل و اسلام در مقام قاب قوسین او ادنی و فی
مقعد صدق عند ملیک مقتدر رسید نددیدن که مردی از
سرتا پای گلیم کشیده غلطیده است حضرت ایشان را غیرت
در گرفت بدرگاه حضرت آله مسالت نمودند که درچنین جای
ادب بی ادبی چیست و این بی ادب کیست ندا رسید که
اویس است حضرت التماس کرد که مرا شوق تمام است که
او را دریابم فرمان آمد که بعد از هفتاد سال اندکی اشتیاق نموده است
و بدرگاه من عهد کرده که مرا در هر دو جهان پوشیده دارای
و مجلس را بان آشنا نکردانی و ما نیز عهد کردیم که ترا او چنان ترا

بانحکمت چنانکه دانیم سیوم تلطیف اشیاست یعنی ارواح
کامله مکمله چنانکه لطیف بالذات اند ملطف بالاثر اند که اشیا را
مثل خود لطیف سازند و این تصرف در ملائکه و جن هم هست
چنانچه حضار تخت بلقیس را ملائکه موکله باین دعا تخت را حاضر
آوردند بتلطیف آن سریر بود چون این مقدمات روشن شد
باید دانست که افاضه ارواح کامله مکمله بر هر نوع با برای فرد
از افراد بنی نوع خود بچند وجه است یکی در عالم ظاهر چون
تربیت و ارشاد ابنا جنس خود را و هدایت اولیاء مریدان
صادق الطلب را بالمواجهه و بالمشافهه دوم توجه غایبانه بی
رویت یکدیگر چون توجه سرور عالم صلی الله تعالی علیه وعلی آله
وسلم در تربیت اویس قرنی رضی الله تعالی عنه دیگر توجه نمودن

نمودن درمقام برای تربیت مستعد قابل دیگر توجه و تربیت
شخص حی مرآینده را که بعد از او بعالم ظهور خواهد آمد و این
فیض را برکات گویند دیگر توجه روح مجرد در عالم برزخ بر یکی
از اشخاص مستعد را که پیش از آن تربیت کننده آن تربیت
پذیرنده بعالم ظهور خواهد چنانچه توجه کمال روح محمدی صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وسلم از عالم تجرید بر تربیت حضرت اسمعیل
علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام و این توجه و تربیت را
روح گویند و حضرت اسمعیل و دعائی روح محمدی بوده و این
مسئله از باب تعمیم نیست بلکه از باب تخصیص است یعنی تا مناسبت تامه
در افعال و اقوال و ارادت و اعمال مربی و مترتبی نباشد
روح او نمیتوانند و این مناسبت از سه جهت است مناسبت قدیم

قدم و زبان و دل زیرا که کل عباد در صفت صدق در
سه چیز اعتبار کرده اند یکی در قدم چنانچه فرموده است حق تعالی
وبشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و این قدم
بشارت ده کسانی را که ایمان آورده اند که هست برای ایشان قدم راستی نزد پروردگار
صدق نه آن قدم ظاهر عبارت است بلکه بقدم معنوی
اشارت است و آن طی مراحل آداب و سلوک مسالک اخلاق
و عبور بر مقامات نفس و قلب و روح و سر و خفی دوم لسان
صدق و آن آنست که سخنهای حق را که بوی بساطت وحی
و الهام و استماع و القا بایشان رسیده باشند بقدر استعداد
هر کس بوی می رساند و صاحب لسان صدق را شش کرامت است
اول آنکه خبر او صدق است دوم شفاعت او مقبول است سوم
دعای او مستجاب است چهارم کاشف اسرار معانی است پنجم

پنجم علم او مثبت حق و فرق حق با باطل است ششم حکم او
نافذ است و تلقین او موصل بمطلوب حقیقی چنانچه فرموده
است حضرت ابراهیم خلیل الله بر پیغمبر ما و بر وی درود و سلام
واجعل لی لسان صدق فی الآخرین سیوم قلب صدق
بگردان برای من زبان راستی یعنی ذکر جمیل در آخرین یعنی امت محمد
و آن انکشاف آیات غیب و شهادت است در قلب
کامل مکمل با التباس صور مثالیه در قوت خیال و در خواب و یا در
بیداری و مناسبت هر صورتی با معنی از معانی مجرده منکشفه
یا ثبوت معانی مجرد از صور در قوت عقلیه یا دلیل اول
قال الله تعالی فی صفة رسول الله صلی الله علیه و علی آله
چنانچه فرموده حق تعالی در نعت رسول خدا
و سلم ما کذب الفؤاد ما رای لقد رای من آیات
دروغ نگفت دل محمد صلی الله علیه و سلم در آنچه دید بتحقیق دید از آیات عظیم
ربه الکبری که این شعر است بدیدن مکاشفات صوری
پروردگار خود را

اما دلیل نقلی بر ثبوت معانی مجرده در قلب کامل کما
قال الله تعالی فاوحی الی عبده ما اوحی و شک نیست که
پس وحی کرد بسوی بنده آنچه وحی کرد
این احوال غریبه در معراج رو نموده و معراج در اصطلاح
صوفیه نهایت هر مرتبه را گویند پس معراج نبی غیر معراج
ولی و معراج ولی غیر معراج عامهٔ مؤمنان است و نیز اهل
شرع و ارباب حدیث سیر نمودن آن سرور است صلی الله
تعالی علیه و علی آله و سلم از مکه معظمه تا مسجد اقصی بر براق که
یکی از مراکب جنت است و از انجا تا سدرة المنتهی که مبدأ
جنات عالیه و منتهای سموات سبعه است با حضرت جبرئیل
علیه السلام و از انجا بلا انکه دیگری جا بجا مقام بمقام سیر نمود
الی ما شاء الله تعالی و تفصیل این در کتب سیر و تفاسیر مثبت است

مثبت است و اتفاق است میان علما در سیر ان حضرت
علیه السلام از مسجد حرام تا مسجد اقصی و اختلاف در
عروج سموات و عبور سدرة المنتهی و در ان چهار
اقوال است اول انکه کل مراتب معراج بجسم و قد ظاهر شده
بجسم سر رویت انجناب مقدس بتکیف حاصل
انکه تا سدرة المنتهی بارفاقت جبرئیل علیه السلام معراج
جسمانی بوده و از سدرة المنتهی بالا معراج روحانی
بوده دوم انکه از مسجد الحرام تا مسجد اقصی طی ارضی بوده
و از انجا تا نهایت مقامات معراج روحانی حاصل گشته
سیوم انکه در مسجد اقصی انحضرت را بر وجهی کشف حقایق
اشیا و مشاهده آیات سموات روی داده که گویا بعینه آیات

سموات بقدم ظاهری نموده است و از نتیجه انکار
نص سبحان الذی اسری بعبده لیلا کافر شوند
پاکست آن خدای را که سیر کنانید بنده خود را و شب را
و انکار نص ثم دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی
نزدیک شد بخدا پس فرود آورد برای کلام پس بود فاصله مقدار دو کمان بلکه کمتر از آن
تا آخر و لقد رای من آیات ربه الکبری فسق خوانند
بدرستی که دید از آیات کبری پروردگار خود را
اما بهترین عقاید آنست که بقول اهل اعتقاد کنند زیرا که
مناسب ذات کاملة الصفات سرور عالم صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم مرتبه اول است چه مرتبه دوم و سیوم
انبیای دیگر را و مرتبه چهارم اولیا را میسر مستفید شده اند
باید که افضل البشر علیه السلام ممتاز باشد بمرتبه که دیگر را میسر نشود
و حدیثی که در صحیح بخاری واقع است مشتمل است بر عروج سموات
و ملاقات انبیا و روحانیه هر یک از انبیا در سموات سبعه و نکات

١٢

دلیل است بر معراج جسمانی بدانکه سخنهای چند که در
احوال و مقامات اهل الله رضوان الله تعالی علیهم اجمعین
در سیمقه ثابت نموده شده مزیل شبهاتی است که
وقت استماع این مناقب در دل بی بصران که از معتقدات
ایشان خبر ندارند خطور کند مبادا این خطور موجب
مقت و ثبور گردد و معاذ الله تعالی و هذا ان شرع
این شروع
فی المناقب الغوثیة المنقبة الاولی فی وضع المصطفی
در منقبت حضرت غوث منقبت اول در نهادن مصطفی درود
صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم قدمه علی رقبته
خدا باد بروی و آل او و سلام و رحمت قدم خود را بر گردن
رضی الله تعالی عنه فی لیلة المعراج ذکر صاحب
رضی الله تعالی عنه در شب معراج ذکر کرده صاحب
جواهر القلائد آخذ است از مجمع الفضائل سمعت
کتاب جواهر القلائد ناقل است از مجمع فضیلت شنیدم
عن المشایخ الصوفیة رضی الله تعالی عنهم اجمعین
از مشایخ صوفیه که راضی باد خدای تعالی از ایشان تمام

ان سيدنا غوث الاعظم رضي الله تعالى عنه راى
تحقيق سيد ما غوث اعظم راضي باد خدا تعالى از او ديد
نبينا صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم ليلة المعراج
نبي ما صلى الله عليه وسلم در شب معراج
وتشريف بتشريف الولاية المطلقة المحمدية
وتشريف داده شد بتشريفات [illegible]
وخلفه وراثة المحبوبية في تلك الليلة المباركة
وخلافت وارا بوراثة محبوبيه در آن شب مبارك
كما نقل عنه رضي الله تعالى عنه انه قال لما عرج
چنانچه نقل كرده شده از وي رضي الله تعالى عنه بدرستيكه گفت هرگاه عروج
جدي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم ليلة المعراج
جد من صلى الله عليه وعلى آله وسلم در شب معراج
وبلغ سدرة المنتهى بقي جبرئيل الامين عليه السلام
ورسيد سدرة منتهى باقي ماند جبرئيل امين عليه السلام
متخلفا وقال يا محمد لو دنوت انملة لاحترقت
پس ماند وگفت يا محمد اگر نزديك يك انگشت هر آينه بسوزم
فارسل الله تعالى روحي اليه في ذلك المقام
پس فرستاد خداى تعالى روح مرا بسوى او در آن مقام
لاستفادتي عند سيد الانام عليه وعلى آله
براى حاصل كردن فائده من نزد سردار خلائق بر او وبر آل او
الصلوة والسلام فتشرفت به واستحصلت
صلوة وسلام پس مشرف شدم بخدمت او وحاصل كردم

واستحصلت النعمة العظمى والوراثة والخلافة
وحاصل كردم نعمت بزرگ را ووراثة وخلافت
الكبرى من حضرته وصرت بمنزلة البراق حتى ركب
بزرگ از حضرت او صلى الله عليه وسلم وشدم بمنزله براق تا آنكه سوار شد
على جدي صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم
بر من جد من درود خدا باد بر او وبر آل او
وعنانى بيده حتى وصل بمقام فكان قاب قوسين
وعنان من بدست او بود تا آنكه رسيد بمقام قاب قوسين
او ادنى وقال لي يا ولدي وحدقة عيني قدمي
او ادنى وگفت مرا اى پسر من ونور چشم من قدم من
هذه على رقبتك وقدماك على رقاب كل اولياء
اين است بر گردن تو وهر دو قدم تو بر گردنهاى همه اولياء
الله تعالى انتهى حضرت سلطان الاولياء غوث
خداى تعالى جناب حضرت سلطان الاولياء غوث
الاعظم رضي الله تعالى عنه در بعضي اشعار فرموده
الاعظم راضي باد خدا تعالى از او در بعضى اشعار خود فرموده
شعر وصلت الى العرش المجيد بحضرة ۝ فلاحت لي
رسيدم بسوى عرش مجيد در بارگاه [illegible] پس ظاهر شد مرا
الانوار والحق اعطاني ۝ نظرت لعرش الله والكون
انوار وحق داده است مرا ديدم بسوى عرش خدا ولوح
نظرة ۝ فلاحت لي الاملاك والله اسما لي ۝
يك نظر ظاهر شد مرا فرشتگان وخدا [illegible] نهاد مرا

وتوجني تاج الوصال بنظرة وخص خلعت تشريف
وتاج داد مرا تاج وصال بيك نظر وبخلعت تشريف
والقرب كسانى وايضا شيخ اجل عارف بالله
وقرب پوشانيد مرا
سيد نعمة الله قادر نبكالى قدس سره در سفينه خود
نوشته قد سمعت عن بعض السادات الصوفية
شنيدم از بعض بزرگان صوفيه
لما بلغ نبينا محمد صلى الله تعالى عليه وعلى اله وسلم
رسيد پيغمبر ما محمد مصطفى صلوة وسلام باد بر او و بر آل او
ليلة المعراج بمقام سمع عن جناب الله تعالى
شب معراج بمقامى كه شنيدم از جناب خداى تعالى
قف يا محمد ان ربك ليصلى وشرف بجالة خاصة
آهسته و خاموش باش اى محمد بدرستى پروردگار تو درود ميفرستد
عليه قال فيها باذنه تعالى لي مع الله وقت لا
بر تو گفت ... خدا مرا ... وقت
لا يسعني فيه ملك مقرب ولا نبي مرسل فظهرت تجلى العشق
نگنجد در آن فرشته مقرب و نه پيغمبر مرسل پس ظاهر شد تجلى عشق
الذاتي على هيئة الطاوس على دار الكبريا بحضور
ذاتى بصورت طاوس از خانه كبريائى بحضور
الختمية على ذاته المقدس وعلى اله الصلوة والسلام
ختميه بر ذات مقدس او بر او باد درود و بر آل او

والسلام نسال عليه الصلوة والسلام في هذا المقام
درود و سلام پس سوال كرد عليه الصلوة والسلام در اين مقام
من الاملاك الكرام والانبياء والرسول العظام
از فرشتگان بزرگ و پيغمبران و رسولان عظام
فالهم حبيبه عليه الصلوة والسلام هذا ابن ولدك
پس الهام كرده شد حبيب او بر او باد درود و سلام اين پسر اولاد تو
و وارث ولايتك وحيي دينك من بعدك
و وارث ولايت تو و زنده سازنده دين تو بعد از تو
اسمه عبد القادر وخاطبه بخطاب غوث الاعظم
نام او عبد القادر و خطاب فرزند او را بخطاب غوث الاعظم
فحصل له صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم البهجة
پس حاصل شد او را درود خدا بر او و بر آل او و سلام خورسندى
والسرور وشكر الله الشكور وايضا نقل الشيخ
و خوشوقتى و شكر كرد براى خداى شكور نيز نقل كرد شيخ
قاسم السليماني قدس سره تعالى سره عن بعض
قاسم سليمانى قدس سره تعالى از بعض
وهم عن سيد غوث الاعظم رضى الله تعالى عنه
بزرگان و ايشان از سيد و سردار غوث الاعظم رضى باد خداى تعالى از او
انه قال لما عرج جدى حبيب الله تعالى صلى الله تعالى
تحقيق فرمود چون عروج كرد جد من حبيب خداى تعالى درود باد بر او
عليه وعلى آله وسلم ليلة المرصاد واستقبل اليه الروا
شب معراج استقبال او كرد ...

المشايخ

الانبياء والاولياء على نبينا وعليهم الصلوة والسلام
پيغمبران واوليا بر پيغمبر ما بر همه انها باد درود و سلام
من مقاماتهم لاجل زيارته فاذا اقرب نبينا صلى الله
از مقامات و منازل خود ها از براى زيارت پس وقتى نزديك شد درود
عليه وعلى آله وسلم من العرش المجيد راه رفيعا
باد بر او و آله او و سلم از عرش مجيد ديد آنرا بلند و رفيع
عظيما لا بد للصعود اليه من سلم ومرصاد فارسل الله
عظيم لا چار بايست از براى بالا رفتن از نردبان پس فرستاد
تعالى اليه روحي فوضعت كتفي موضع مرقاته فاذا
خداى تعالى بسوى او روح مرا پس نهادم دوش خود جاى پايه
اراد ان يضع قدمه على رقبتي سال الله تعالى
اراده كرد آنكه نهد قدم خود را بر گردن من پرسيد خداى تعالى
عني فالهمه ان يا محمد هذا ولدك اسمه عبد القادر
از من پس الهام كرد او را اى محمد اين پسر تست نام او عبد القادر
فلولا ختمت النبوة عليك لكان اصلا لها بعدك
اگر ختم نميشد نبوة بر تو هر آينه ميبود او سزاوار آن بعد تو
فشكر الله تعالى عليه وقال لي جدي صلى الله تعالى
پس شكر كرد خدا را تعالى بر او و گفت مرا جد من درود خدا باد بر او
عليه وعلى آله وسلم يا بني طوبى لك واتيتني وجدت
و بر آل او و سلام اى پسر مرا آفرين باد ترا
نعمتي نعم طوبى لمن راك ورأى من رأى من راك الى
نعمت مرا پس آفرين باد كسے را كه ديد ترا يا ديد آنرا كه ديده بيننده

او رأى من رأى من راك الى سبعة وعشرين
يا ديد آنرا كه ديده بيننده ترا تا هفت مرتبه بيست و هفت
وجعلتك وزيري في الدنيا والآخرة ووضعت
و گردانيدم ترا وزير خود در دنيا و آخرت و نهادم
قدمي هذه على رقبتك وقدماك على رقاب جميع الاولياء
قدم خود را كه اينست بر گردن تو و هر دو قدم تو بر گردن تمام اوليا
بلا تفاخر ومباهات ولو كانت بعدي نبوة
بے مفاخرت و افتخار و اگر ميبود بعد من پيغمبرے
لنلتها ولا نبي بعدي ايضا بعضى از مشايخ
هر آينه ميرسيد ترا و نيست بعد من پيغمبر ديگر نيز
كبار چنين نوشته اند كه چون سيد عالم صلى الله
عليه وعلى آله وسلم در شب معراج بالاى عرش
رفتند لحظه استادگى نمودند درين اثنا روح
حضرت غوث الاعظم رضى الله تعالى عنه خود را
بقدم مبارك حضرت رسالت پناه صلى الله تعالى
عليه وعلى آله وسلم ملكه كشان ظاهر آمد و از زبان

که هر نثار رضا در شد که گیتی تو بس فرمود غوث

اعظم در جواب که من اولاد تو ام عبد القادر نام

آنگاه آن سرور عالم علیه وعلی آله الصلوة والسلام

از روی شفقت وعنایت قدم مبارک خود بر دوش

او نهادند و فرمودند قدم من بر گردن تو و قدم

تو بر گردنهای جمیع اولیاء الله تعالی. وایضاً نقل

عن بعض السادات الصوفیة رحمة الله تعالی علیه

از بعض بزرگان صوفیه رحمه خدای تعالی باد بر ایشان

انه قال حکی عن سیدی عبد القادر رضی الله تعالی

و بدرستی که حکایت کرده شده از سید عبد القادر راضی باد خدا

عنه قال لما شرف الله تعالی روحی فی لیلة المعراج

از او هرگاه تشریف بخشید حق تعالی روح مرا در شب معراج

برؤیة جدی حبیب الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله

بدیدن جد من حبیب خدا درود خدا باد بر او و بر آل او

وسلم وطلعنی علی ما الهمه یا محمد علمت من هذا الرجل

وسلام و مطلع گردانید مرا بر چیزی که الهام کرد او را ای محمد دانستی که این مرد

١٧

الرجل فقال یا رب انت اعلم منی بذلک فقال سبحانه

مرد گفت ای رب تو داناتری از من بآن فرمود او سبحانه

تعالی هذا ولدک من نسل حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما

و تعالی این پسر توست از اولاد حسن بن علی راضی باد خدا از هر دو

واسمه عبد القادر جعلته محبوبی بعدک ویکون

و نام او عبد القادر است و گردانیدم او را محبوب من بعد تو و خواهد بود

شأنه بین الاولیاء کشأنک بین الانبیاء فقال

شأن او در میان اولیاء مانند شأن تو میان پیغمبران پس گفت

یا ولدی وقرة عینی قد طاب خاطری برؤیتک

ای پسر من و سردی چشم من بتحقیق خوش شد خاطر من بدیدن تو

وطاب خاطرک برؤیتی فانت محبوبی بل محبوب

و خوش شد خاطر تو از دیدن من پس تو محبوب منی بلکه محبوب

الله تعالی ووارثی من بعدی فی مقام ولایتی ومحبوبی

خدا هستی و وارث منی بعد من در مقام ولایتی و محبوب

وضعت قدمی هذه علی رقبتک وقدماک علی رقاب

و نهادم من این پایهای خود در بر گردن تو و قدمهای تو بر گردنها

جمیع اولیاء امتی وایضاً بعض مشایخ چنان

تمامی اولیای امتی من باشد و نیز

نقل کرده اند که سلطان الانبیا محمد رسول الله

صلی الله علیه وعلی آله وسلم در شب معراج طبقات

سموات طی نموده نزد عرش عظیم رسیدند عرش
را بسیار بزرگ و بلند یافت آواز از مقام
قدس برآمد که ای محبوب من بالای عرش بیا
رسول الله صلی الله علیه و علی آله وسلم در خاطر مبارک
آوردند که عرش سخت بلند هست چگونه بالا روم
درین اثنا جوانی بصورت احسن که نور رویش
عرش را منور ساخت پیدا شد و نزد آنحضرت
صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم آمده تسلیمات بجا
آورد و پیش آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم
نشست و بزبان باطن التماس نمود که قدم مبارک
خود بر گردن من نهید آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی

علیه و علی آله وسلم هر دو قدم مبارک خود بر گردن
آن جوان نهادند جوان برخاست گردنش تا عرش
رسید حبیب ازلی و محبوب لم یزلی بالای عرش
سوار شدند و متوجه بجوان شده پرسیدند که ای
جوان سعادت مند نام تو چیست آنجوان دست
بر سینه بسته با ادب تمام ایستاده مجیب نشد
آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم بخاطر مبارک
آوردند که این جوان را رتبهٔ بنهایت عظیم است
و مقامی که در ان هست از مقامات اهل ولایت
نیست مگر رتبه نبوت دارد هاتفی آواز داد که ای
حبیب من و ای محبوب من این جوان نور دیده قست

و فرزند برگزیدهٔ تو و باشش عبد القادر است چون
دین متین تو از دست ملحدان بمثابهٔ ممات خواهد
رسید و این زنده خواهد کرد و مخاطب بخطاب محی
الدین خواهد گشت سید المرسلین صلی الله علیه و علی آله
و سلم از استماع این کلام فرحان و شادان شدند
و دعاها بسیار کردند و گفتند ای نور دیده من
و ای روشنائی خاندان من هر دو قدمم بر گردن تو
رسیده و هر دو قدم تو بر گردن جمیع اولیا خواهد
خواهد رسید تا قیامت و هر که قدم ترا قبول کند درجهٔ
عظمی خواهد یافت و هر که انکار خواهد از درجهٔ ولایت
معزول خواهد شد انتهی باید دانست که حضرت مقدسه

مقدسهٔ غوثیه از رتبهٔ قبولیت در روز الست
و هر چه هست قبولیت است بیت قبولت هر کرا
محکم کند رای ه مگس بر فرق سیمرغان زند پای و ایضاً
در کتاب لطایف لطیفه تصنیف محمد خلفانی غیاثی
شاهیه خواجه کمال الدین بن شیخ المشایخ خواجه عبد اللطیف
البغدادی الشامی الغیاثی رحمة الله علیه آورده است که
مرویست از حضرت غوث اعظم رضی الله تعالی عنه که
در شب معراج روح پر فتوح حضرت سلطان محبوبان
یا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه بغلبهٔ شوق مشاهده جمال
جهان آرای حضرت سرور عالم صلی الله علیه و علی آله و سلم
از مقام خویش که منتهای مقام اولیا علیهم الرحمه بود انتقال

نموده و نتیجه لطیف گشته بلازمته آن سرور عالم
صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم رسید تا حضرت رسول کریم
صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم بر رقبه وی قدم مبارک نهاده
عروج فرمود از حضرت عزت جل جلاله ندا رسید که یا حبیبی
میدانی که این روح کیست و نامش چیست آن سید عالم
صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم عرضه داشت که الهی این روح
با خود اختلاط جذبیت باکمال عشق و محبت میبابم و نامش تو
نیکو میدانی ندا آمد که ای محمد صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم
این فرزند توست از نسل حسن بن علی رضی الله تعالی عنهما و نامش
سید عبد القادر نهاده ایم و در مقامات ولایة و رتبه معشوقیة
مثل وی هیچ ولی نیست و این محبوب ازلی و معشوق لم یزلی بطفیل

بطفیل تست آنگاه آن سرور عالم حضرت رسول صلی الله
تعالی علیه و علی آله وسلم شکر حضرت حق سبحانه و تعالی را بجا
آورده بعنوض مخصوصه خود ممتاز ساختند و فرمودند یا
ولدی قد طاب خاطری برؤیتک وطاب خاطرک برؤیتی
ای پسر من بتحقیق خوش دل من بدیدن توست وخوش دل تو بدیدن منست
وانت محبوب الله تعالی و محبوب لی و مریدی و خلیفتی
و تویی محبوب خدای تعالی و محبوب منی و مرید منی و خلیفه منی
وقدمی علی رقبتک وقدمک علی رقاب اولیاء امتی
و قدم من بر گردن تو و قدم تو بر گردنهای تمام اولیای امت منست
آورده اند که چون حضرت غوثیه درین عالم عنصری
ظهور نموده اند اثر قدم مبارک آنحضرت صلی الله تعالی
علیه و علی آله وسلم بر رقبه ایشان نمایان بود مانند
اثر مهر نبوت که بر کتف حضرت سید عالم صلی الله تعالی
علیه و علی آله وسلم نمایان بود بیت مصطفی پای مبارک

بنهد بر دو شت   پس جز تو نهی بر سر ارباب ولا ایضا

در حرز العاشقین لجامع الشریعة و الحقیقة الشیخ الامام رحمه الله

در حرز العاشقین که از جامع شریعت و حقیقت شیخ مقتدا

فرید العصر و وحید الدهر شیخ رشید بن محمد الجنیدی

یگانه زمان بود و اوتاد و شیخ راه نما رشید بن محمد جنیدی

آورده است که شب معراج جبرئیل علیه السلام نزد رسول

صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم براقی آورد و برق رفتار

تمام العقل انجم سیما صاحب معراج صلی الله تعالی علیه و علی آله

و سلم خواست تا بر آن سوار شود براق در جلدی از برق

بیش بود قرار نمیگرفت بجهة رکوب آنحضرت صلی الله تعالی علیه

و علی آله و سلم تمکین نمیکرد رسول علیه الصلوة والسلام فرمود ای

براق چیست که نمی آسایی و در تحت من نمی درآیی براق

گفت که یا رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم جان من خاک

جان من خاک نعلین تو باد آرزوی دارم که با من عهد کنی که

چون روز قیامت در اهل بهشت شوید بر من سواری کنی

سید عالم صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم فرمود نعم براق باز

عرض کرد که یا رسول صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم روز قیامت بسیار خواهد بود

تو براقها خواهد آمد که هر یکی خوبتر و بهتر از من باشند مرا از تو قیت

چگونه شناسی میخواهم که دست مبارک بر گردن من زنی

تا نشان شود تو باشم معراج بدان نشانه کی بخود مرا شرف کنی

سرور عالم صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم دست مبارک بر

گردن وی زدند براق از شادی در پوست نمیگنجید و چندان

بر خود ببالید که چهل گز کلان شد سهبه شهسوار میدان نبوت

و رسالت که عرش برین کمترین پایه کرسی منزلت اوست با فضل [illegible]

باقتضای مصلحت و حکمت ازلی پارهٔ درنگ فرمود
درین اثنا روح پرفتوح حضرت غوث الثقلین شیخ محی الدین
سید عبد القادر گیلانی رضی الله تعالی عنه حاضر شد و کیفیت بایستادگی
به قدم مبارک خود را بر گردن و سوار شو بیت سر بر زبر قدمت
می نهم میبازم چشم بد دور که در شب معراج منت بنهم خدا صلی الله
تعالی علیه و علی آله وسلم قدم مبارک بر گردن غوث الاعظم نهاده
سوار شد و فرمود قدمهای من بر گردن تو و قدمهای تو
بر گردنهای جمیع اولیای الهی انتهی و حضرت غوث الثقلین
رضی الله تعالی عنه این ابیات را در علو شان خود فرموده

علی الاولیاء القیت سری و برهانی   فهاموا به فی سر سری و اعلانی

[illegible]

فاسکرهم کما کأسی فهاموا بخمرتی   سکاری حیاری من شهودی و عرفانی

[illegible]

انا کنت قبل القبل قطبا مبجلا

[illegible] قطب بزرگ   تطوف لی الافلاک و الرب سیجنی

و طواف میکنند گرد من آسمانها [illegible]

خرقت جمیع الحجب حتی وصلت فی مقام

پاره کردم همه حجابها را تا آنکه رسیدم در مقام   له قد کان جدی به دانی

فقد کشف الاستار عن نور وجهه   [illegible] برای آن مقام بوده [illegible]

[illegible]   و من خمرة التوحید بالکاس سقانی

انا درة البیضاء و انا سدرة الرضا   [illegible] شراب توحید [illegible]

[illegible]   و نادانی لی جهرا و ناجانی

وصلت الی العرش المجید بحضرتی   [illegible]

[illegible]   فلاحت لی الانوار و الحق اعطانی

ینظرون بعرش الله و اللوح نظرة   [illegible]

[illegible] عرش خدا و لوح [illegible]

فلاحت لي الاملاك والقدس طالني

وتوجني بتاج الوصال بنظرة

ومن خلع التشريف والقرب كساني

فلو انني القيت سري بدجلة

لغارت وغيض الماء من سر برهاني

ولو انني القيت سري على نار

لاخمدت النيران من عظم سلطاني

ولو انني القيت سري لميت

لقام باذن الله حيا ونادانى

وقفت على الانجيل حتى شرحته

فسرت للتورات سطرا عبراني

تفسیر کردم توراتی را که بزبان عبری است

كذا سبعة الالواح حقا حفظتها

قرات زبورا كاملا ثم فرقاني

وحكيت رمزا كان عيسى يحله

به كان يحيي الموتى والرمز سرياني

وخضت بحار العلم من قبل نشأتي

رضيع وطفلا كان موسى بن عمراني

فمن في رجال الله نال مكانتي

وجدي رسول الله في الاصل رباني

انا قادر الوقت عبد القادر

اسمي محيي الدين والاصل جيلاني

وذا بيت من كلامه بخاصته بمقام المحبوبية عن طرف بجانب

و نیز از کلام خاص او که از مقام محبوبیت از ... بجانب ... گفته ام

وقف بزمامی وبجد لرزورتی کل عامی انا من علوم العلوم
وایستاده بودم و آماده بخبر از زیارت هر سال از علوم الهی
اللدنی سعالی بدانکه درحضور روح شریف حضرت غوث
اعظم رضی الله تعالی عنه بجد بجد لطیف ومرکوب شدن
وی بجهة عروج وصعود حضرت رسالت پناهی صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وسلم زنهار استغراب ننمای که مثل این واقعه
از دیگران هم در شب معراج ظهور یافته چنانکه در متعدد
احادیث صحیحه ثبوت یافته که حضرت بلال رضی الله تعالی عنه
در شب معراج پیش پیش آن سرور عالم صلی الله تعالی علیه
وعلی آله وسلم در بهشت سیر کرده اند ذکر فی نهایة ابن اثیر انه
منقولست در نهایة ابن اثیر
قال رسول الله صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم لبلال رضی الله تعالی عنه
بدرستی که فرمود رسول خدا ... بلال را
ما دخلت الجنة الا سمعت خشخشة فقلت من هذا فقالوا بلال
در نیامدم در بهشت مگر که شنیدم آواز ... گفتم چیست این آواز گفتند آواز کفش بلال است

بلال وخشخشه حرکه لها صوت کصوت السلاح وحضرت
وخشخشه آواز را گویند مانند آواز سلاح حضرت
اویس قرنی رضی الله تعالی عنه را در مقام مقعد صدق عند
اویس قرنی راضی باد خدا تعالی از او در مقام قرب ...
ملیک مقتدر خوابیده یافتند ولا شک این هر دو واقعه
نزد پادشاه صاحب قدرت
شرح جابر بوده وهمچنین است دیدن آنحضرت صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وسلم در شب معراج غمیصا بنت ملحان را
وزن ابی طلحه را در بهشت ودیدن آنحضرت صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وسلم ارواح انبیا را بر زمین ها و بر آسمانها ودرود
وسلام باد در سموات که بعضی ایستاده نماز میگذارند
ودر خیر العاشقین وغیره آورده که در شب معراج
با سید المرسلین صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم حضرت موسی
علیه السلام را چون ملاقات شد گفت یا اخی الصالح یا نبی

یا بنی الصالح انت قلت علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل
وشنیدم سعید تو گفتی که علما امت من مانند پیغمبران بنی اسرائیل اند
قال نعم و گفت حضرت موسی علیه السلام ابا یابند که یکی
فرمود آری
از علماء امت شما درین وقت نزد من حاضر شود و با من هم
سخن گردد و آن سرور انبیا صلی الله تعالی علیه و آله و سلم
روح حضرت امام محمد غزالی را پیش او آوردند حضرت موسی
علیه السلام فرمود اسم تو چیست گفت نام محمد بن محمد غزالی
حضرت موسی صلوات الله علیه فرمود من نام تو پرسیدم نه نام
پدر تو محمد غزالی رضی الله تعالی عنه گفت وقتیکه او سبحانه و تعالی
از شما پرسید ما تلک بیمینک یا موسی شما گفتید هی عصای
چه چیز است بدست تو ای موسی شما گفتید این عصا منست تکیه میکنم
اتوکؤ علیها و اهش بها علی غنمی ولی فیها مآرب اخری
تکیه میکنم بر آن و می زنم بر آن گوسفندان خود را و مرا در وی منفعتهای دیگر است
هی عصای همراه اینقدر کافی بودی موسی علی نبینا علیه السلام
از شما این عصا من است همراه اینقدر کافی بود حضرت موسی [illegible]

علیه الصلوة والسلام جواب دادن که چون حق سبحانه و تعالی
فرمود چه چیز است بدست تو ای موسی دانستم که او دانندهٔ
ظاهر و غایب است این سوال نیست مگر جهة استیناس دل
بمکالمه بس باقتضای حال و مقام این کلمات را زیاده کردم
محمد غزالی رضی الله تعالی عنه گفت مرا نیز برای مکالمهٔ [illegible]
این کلمات را زیاده کردم حضرت موسی صلوات الله علیه
باستماع این سخن سکوت فرمودند حضرت رسول اکرم صلی
الله تعالی علیه و علی آله و سلم از مقام خود بعصای مبارک
خود بامام محمد غزالی رحمة الله علیه بشارت فرمود که با
حضرت موسی علیه الصلوة والسلام چرا اینقدر بی ادبی کردی
گویند که محمد غزالی چون در دنیا ظهور نمود اثر آن عصا بر بدن

آن نمایان بود و در رفیق الطالب اجل العارفین شیخ
محمد چشتی از شیخ الشیوخ نقل میکنند آنحضرت صلی الله تعالی
علیه و علی آله وسلم فرمودند انی رأیت رجالا من امتی
بتحقیق دیدم مردانرا از امت خود
فی لیلة المعراج برهم الله تعالی فی مقامی و در ذکر مقام
در شب معراج نموده انهارا حق تعالی در مقام من که
میفرماید که المقام المحمود هو المقام الذی لا یشارکه غیره
آن مقام محمودست که شریک نیست در مقام او دیگری
علیه الصلوة والسلام من الانبیاء والرسل والاولیاء
از پیغمبران و رسل علیهم السلام و اولیا — از پیغمبران
امتی انتهی وحضرت نظامی گنجوی قدس سره میگوید که
امته
در شب معراج آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم
بر براق سوار بودند و غاشیه بردار من بودم انتهی
نیست که این جاهلان نجد از رواج بوده و بادشاهان
این جهان اگر صد طاقت سیر ممالک بپای خود داشته باشند

باشند لیکن بجهة حفظ احتشام بی اعانت مرکوب
اصلا سیر نمیکنند و در صورت پیادگی در عظمت و اقتدار
شان نقصان راه می یابد بلکه در سیر پیادگی عیب و عار
لازم می آید همچنین چون آن پادشاه هر دو جهان
صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم بسیر ملک و ملکوت مامور
بود پس حق سبحانه و تعالی بجهة تعظیم و تکریم آن سرور عالم
صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم از مکه معظمه تا بیت المقدس
برکوب براق سیر کنانید و از انجا تا سدرة المنتهی بمعارج
و سلالم که کیفیت آن حق سبحانه و تعالی نیکو میداند رسانید
و چون حضرت جبرئیل علیه السلام در سدرة المنتهی توقف و تاخیر
نمود گفت لو دنوت الخ بمراکب دیگر جانب عروج فرمود

فرمود الی ما شاء الله تعالی وحضور روح سلطان

الاولیا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه در مقامی که

حضرت جبرئیل علیه السلام عروج آنجا تجویز کردن نتوانست

محل تعجب نیست زیرا که تا خبر حضرت جبرئیل علیه السلام عروج آن

سید سرور عالم صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم

سوی سوی مخصوص اولیای امت آنجا دیده اند چنانچه

عمدة المحدثین الامام نجم الدین الغیطی در کتاب المعراج

نوشته اند بدین عبارت ثم رفع الی سدرة المنتهی

پس بلند کرده شد سوی سدره

فغشیه سبحانه فیها من کل لون فتاخر جبرئیل علیه السلام

پس پوشید او را پرده ها رحمت او و تجلی از هر نوع پس ماند جبرئیل علیه

ثم عرج حتی ظهر لمستوی سمع فیه صریر الاقدام ورجلا

پس بالا رفت تا آنکه ظاهر شد جای که می شنید در آنجا آواز قدمها و مردی

مغیبا فی نور العرش فقال هذا ملک قیل لا قال نبی

بود پنهان در نور عرش گفت پس رسید آنحضرت تا دید ... گفت

قال نبی قیل لا قال من هو قیل هذا رجل کان فی الدنیا لسانه

گفت پیغمبر است گفتند نه گفت کیست این گفتند مردی بوده است در دنیا زبان او

رطب من ذکر الله وقلبه متعلق بالمساجد ولم

تر از از یاد ایزد تعالی و دل او وابسته بمسجدها بود و او نکرد

یستسب لوالدیه قط فرای سبحانه وتعالی فخر

و بد نگفته والدین خود را هرگز پس دید پروردگار خود سبحانه تعالی پس افتاد

النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم ساجدا وکلمه

پیغمبر خدا در وی خدا باد درود بر آل او و سلام در سجده و کلام کرد

ربه تعالی عنه ذلک فقال یا محمد قال لبیک یا رب قال

پروردگار او را آنجا پس گفت او تعالی ای محمد گفت لبیک حاضرم ای پروردگار من گفت

سل تا آخر قصه بدانکه در شب معراج حضرت اویس قرنی

ای پروردگار گفت بپرس بخواه

رضی الله تعالی عنه در مقعد صدق در خواب بود و از لقای

محمدی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم در مقام او ادنی

باز ماند و آن دولت عظمی و رتبه علیا نصیب حضرت غوث

الاعظم رضی الله تعالی عنه نمودند که آنحضرت در آن مقام

عالی دیدند و از اسرار آن قرب خاص شنیدند و ممتاز گردیدند

ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
این فضل خداست میدهد بهر که میخواهد و خداست صاحب فضل بزرگ
وازین جهة است که سید محمد مکی در بحر المعانی گفته اند
حضرت سلطان الاولیا سید عبد القادر جیلانی
رضی الله تعالی عنه در مقام محبوبیت شهرت دارند
و دیگر محبوبان نیستند ازینجا معلوم شد که حضرت اویس قرنی
رضی الله تعالی عنه در مقام محبوبیت اقامت دارند
لیکن ایشان مستوران قباب محبوبیت آن حضرت
رضی الله تعالی عنه شهرت تمام دارد مانند استتار محبوبیت
حضرت حبیب الله تعالی صلی الله علیه و علی اله و سلم
لکونه علی قدمه **المنقبة الثانیة** فی تولده المبارکه چون ولادت
از جهت بودن غوث بر قدم آن حضرت — در تولد مبارک او
با سعادت حضرت غوثیه محبوبیه در سال چهار صد و هفتاد

هفتاد است و آن شبی که اول ماه شریف رمضان المبارک
بود که متولد شدند هیچ خبر ظاهر شد اول آنکه شبی حضرت
رسالتپناهی صلوات الله علیه و علی آله و سلم با جمیع صحابه رضی الله تعالی
عنهم و ائمه الهدی با سایر اولیاء امت قدس سره و رفع
قطب الکائنات غوث الموجودات سلطان المفردین نور
الحق والدین سید ابی صالح موسی جنگی دوست رضی الله تعالی عنه
آمدند و مبارکباد دادند و آنحضرت علیه و علی اله الصلوة والسلام
فرمودند یا ولدی یا با صالح اعطاک الله ابنا و هو ولدی
ای ابو صالح داده است ترا پسر و او فرزند من
و محبوبی و محبوب الله تعالی سبحانه و سیکون له شان
و او فرزند منست و محبوب من و محبوب الهی بزرگ شان باشد
فی الاولیاء و الاقطاب کشأنی بین الانبیاء و الرسل
مرتبه او در میان اولیا و اقطاب مانند شان من در میان انبیاء و رسل
آن شب هیچ دختری در گیلان متولد نشد مگر پسران که

آن همه اولیا و رجال الله شدند و اهل خدمات گشتند
و آن یکهزار و یکصد بودند از بندگی حضرت شیخ محمد عیسی
برهانپوری قدس سره در ملفوظ منقولست که چون ذات
مقدسه حضرت غوثیه محبوبیه را از صلب پدر در رحم مادر
آوردند برای رعایت حضرت ایشان رضی الله تعالی عنه
بسیار اولیا نیز از صلب پدر در رحم مادر آوردند [illegible] حکم
شد تا لایق صحبت آنحضرت کردند سیوم آنکه بفرمان الهی
ارواح سایر انبیا و رسل علی نبینا و علیهم الصلوة والسلام
در متابعت سید العالمین صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم
در دربار حضرت سید ابی صالح آمدند و بشارت دادند که
همه اولیای اولین و آخرین من در طاعت این فرزند ارجمند

ارجمند شما باشند و قدمش را بر گردنهای خود نهند
و تا روز قیامت حکم او قبول کنند و ازان ترقی
درجات آنها گردد و هرکه ازو انحراف نماید از دولت
قرب بیفتد در پستی بعد و حرمان بماند چهارم آنکه
تا تمامی ماه شریف رمضان مبارک بجز وقت افطار
روزه پستان والده ماجده در دهن نگرفتند و همین
معنی کلام آنجناب شعر است   بدایة امری ذکره
ملأ الفضا و صومی فی المهد به صار ینجم آنکه بر کتف مبارک
آن سید عالم غوث اعظم رضی الله تعالی عنه نقش مبارک
حضرت رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم
که در شب معراج بر دوش سلطان الاولیا نهاده بودند

او پر کرده فضای عالم را و روزه [illegible]

منقوش بوده و مبرهن میشد اما تولد با سعادت آنحضرت
رضی الله تعالی عنه در شهر مبارک گیلان شده است و آن قریه
ایست بر ساحل بحر که سه روزه راه است از بغداد و در بعضی آنحضرت
جیلی می نویسند مراد از جیل گیلان است نه آنکه بعضی را
توهم افتاده که مراد جبل نزدیک بغداد است جائیکه صومعه
وهی است نزدیک شهر لاهجان وجد مادری آنحضرت رضی الله عنه
سید ابو عبد الله صومعی رضی الله عنه از آنجاست و حالا اولاد
آنجا میباشند و خانقاه بارونق دارند و والده ماجده
آنحضرت فرموده که چون سید عبد القادر فرزندم متولد شد
هرگز در روزهای رمضان شریف شیر نخورده این است دولت
مادرزاد بمقتضای حدیث شریف السعید من سعد فی بطن امه
و فرموده آنحضرت [illegible]

فی بطن امه و تربیت الهی چنین است و این نشانه
ولایت کامله است و وقت تولد شریف والده ماجده آن سلطان
قدوة العارفات سیدة الصالحات بی بی ام الخیر امة
الجبار فاطمه بنت سید ابو عبد الله الصومعی الزاهد الحسینی
رضی الله عنهما شصت ساله بوده و در سن یائسه تولد آنحضرت را
از جمله خوارق عادت توان گفت و روی مبارک آن شه زمن
چنان درخشان بود و تابان و با مهابت و صلابت که هر که
برای دیدن می آمد او را تاب دیدن نمیماند و حسن بهائی
وی خیره میشد حسن حضرت یوسف علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام و خلاق محمدی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و صدق
حضرت ابو بکر و عدل حضرت عمر و حلم حضرت عثمان و سخای حضرت

حضرت علی رضوان الله علیهم اجمعین رسیده اند المنقبة

الثالثة فی بدایة احواله رضی الله عنه گویند در بدایت حال

منقبت سیم در بدایت احوال او

آنحضرت رضی الله عنه گاهی هر روز جبل مرکندم و گوشت یک گاو

تناول میکردی و بول و غایط نمیکردی و آتش عشق الهی وجود

مبارک میجوشید و بقدر طعام منهضم میشد و گاهی تمام ایام

صایم می بودند و وقت شام به نیم برنج که بر آن نصف روپیه

خرج میشد افطار میفرمودند و برای هر نماز وضوی جدید

و غسل تازه میکردند و نوافل میگذاردند و لباس پاکیزه

پوشیدندی و عطر و خوشبوی بمالیدن و استقبال قبله

نشستند با تعظیم تمامی و گاهی این بیت میخواندند

هزار بار بشستم دهن بمشک و گلاب هنوز نام تو گفتن ز حد

تو گفتن ز حد بی ادبست بعد از آن میگفتند با بنده گرسنگی

و تشنگی نفس مندفع شد قوت قلوب السالکین لا حول

ولا قوة الا بالله و قوت قلوب العاشقین لا اله الا الله

المنقبة الرابعة فی عطاء الحضرت الالهیة المحبة والمحبوبیة

منقبت چهارم در دادن حضرت الهی رتبه محبوبیة

آورده که حضرت سلطان العاشقین و المعشوقین غوث

اعظم رضی الله عنه در ایامی که در وطن مالوف خود گیلان

بودند روزی در صحن دولت خانه او از هاتف غیب

در گوش حق نیوش آن جناب رسید که عبد القادر را ز مقام

عاشقی و معشوقی است که مرا تو عطا نمائیم دو نوبت

این ندای غیب و صدای لاریب شنیدند بار دویم این ندا

بحضرت والده مکرمه مخدومه محترمه ام الخرامة الجبار فاطمه رضی الله عنها

اظهار نمودند والده شریفه فرمودند که یا ابا محمد یا سید عبد القادر
اکنون اگر بار دیگر این ندا بشنوی عرض نمائی که مقام
معشوقی مرحمت شود آنحضرت رضی الله عنه فرمودند که
با والده ما را چه اختیار است که بگوییم جز رضای و تسلیم الهی
نگوییم حضرت والده ایشان ازین کلام خوش وقت تمام شدند
و گفتند قریب است که حضرت تقدس و تعالی هر دو مقام
عطا فرماید ناگاه از درگاه حضرت اله جل جلاله حکم شد که
یا سلطان عبد القادر ما هر دو مقام عاشقی و معشوقی بتو
دادیم مبارکباد المنقبة الخامسة فی علو استعداده از اهل عرفان
منقولست که چون ارواح اولاد آدم صفی الله را علی
نبینا و علیه الصلوة والسلام روز میثاق در پیشگاه کبریائیت

احدیت جل قدسه حاضر آوردند فرمان شد که جمله را سه صف
صف زینت دهند صف اول بارواح طیبه انبیا علیهم الصلوة
والسلام صف دویم بارواح مطهره اولیا رحمة الله علیهم صف
سیوم بارواح سایر عوام روح پر فتوح حضرت غوث الثقلین
رضی الله عنه در دویم صف رتبه صدارت داشت لیکن هر مرتبه
بمقتضای استعلای فطری و کمال استعداد ازلی از مکان خود
انتقال نموده در صف انبیا قرار میگرفت پیشکاران جناب
قدس از انجا باز آورده در صف دویم انسلاک میدادند تا کرت
ثالثه این حقیقه را بجناب حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و علی آله وسلم
عرضه داشت کردند که روح سید عبد القادر در صف اولیا قرار
نمیگیرد و در صف انبیا داخل میشود حضرت سرور عالم صلی الله تعالی

علیه و علی آله وسلم از استماع این سخن متبسم شدند و از روی
شفقت دست آنحضرت را گرفته در صف صدیقان و محبوبان
جای دادند و فرمودند ای فرزند من امروز مکان تو در پیچام
معبود است لیکن بشارت باد مر ترا که فردا روز محشر مقام تو
از جنب من برابر مقام محمود است **المنقبة السادسة** فی احیاء
الغرقی فی البحر آورده که حضرت غوث اعظم رضی الله عنه در سبیل
سیاحت سیر کنان بلب دریا رسیدند بحری دیدند که
در جوش و خروش از دل عارفان دم میزد و در رود وحدت و صفا
از باطن اهل جذب و محبت نشان میداد ساحتی آن دریا دل
قرب منازل بر کرد آن قرار گرفت ناگاه طایفهٔ زنان از شهری
بر ساحل آن دریای عظیم بطلب آب در رسیدند و از پس گذری

گذری که این بحر مواج کر است غرق ساخته بود عبور نموده
و کوزه های از آب پر کرده بر سم عادت معهود باز گشتند یکی پیره
زالی شکسته حالی خود را از جماعت آن زنان کناره گزید
و ظرف خود را آب پر کرده بر زمین نهاد و بر کرانه دریا بایستاد
و چادری بروی کشیده و یکبارگی چون ماتمیان و سوگنشینان
در گریه شد و چندان قلق و التهاب و نوحه و زاری نمود که
در بیان نیاید آنحضرت رضی الله عنه از معاینه آنحال متحیر شدند که
آیا هیچکس بر وی دست تعدی دراز نکرده و احدی بر کوزه و سبوی
او سنگ جفا نینداخته و اینقدر سوز و تپش او از چه رو است
و شیون او بچه وجه باشد شخصی را از حقیقه حال آن پیره زن
استفسار فرمودند آن مرد جواب داد که ای شاه عالم پناه:

جگویم از واقعهٔ ابن عجوزه که قصهٔ او از حکایت حضرت یونس کاه‌تر
و از قصهٔ یعقوب علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام جان
و دل سوزتر است یعنی پسری داشت حضرت یوسف طلعت
روزی بعزم عروسی بکمال حشمت و شوکت و مسرت و مکنت که از اسباب
از تهیهٔ اسباب و انواع اثاثیه و اقمشه تا لوازمات روز شادی باشد
مبارک و حشم و خیل و خدم با اقارب و جمهور خلایق و عموم سکنهٔ بلاد
آن طرف دریا رفته بود و بعد از حصول مقاصد و مآرب عباد از تقدیم
مراسم مناکحت و ازدواج توانند بود و جوان مذکور با جماعه
مرد و زن بکمال فرح و سرور در جهاز نشسته در بر عروس
مسکینه و زوجهٔ خندان بکشتی در آمده و متوجه خانه شده نزدیک
بود که با اهل مراد برسد بلکه تبه دریا بشوید و موج‌ها بیل اینجاست

رجاست هرچند بلا جان دست و پا زدند تا از آن ورطه
و رطهٔ هلاکت نجات یابند سود نکرد و چون قضای الهی بر آن قضایا
کرده رفته بود کشتی بچرخ در آمده و همانجا بیک بر فراز گرفته میکند
آن زورق فرو نشست و عالمی تلف شد چنانکه یکی را از آن جماعت
بغیر ابن عجوزه غمزده زنده نماند و از آن تهلکه بدون امر خدا نمان
خواب خلاصی نیافت و بیکساعت همه در قعر دریا فرو رفتند و طعمهٔ
مار و ماهی گشتند مردمان و مقیمان این شهر بوقوع این حادثهٔ شنیعه
چون ماتمیان و مصیبت زدگان بگرفتند شور و فغان در افکندند لیکن
آن پیرزن را مدت بیست سال است که هر روز بطلب آب بر لب دریا
میرسد و جائی که کشتی پسر و عروس او با جماعه غرق شده است ایستاده
میشود و گریه و زاری بر میدارد و بعد از آن بازنجانه میرود

از استماع این واقعه عجیبه و حادثه غریبه آنحضرت را حالتی
روی داد و بیکبار دریای شفقت بجوش آمد و بزبان الهام
بیان فرمودند که ای جوان برو آن ضعیفه را از گریه باز دار و آ
و بگو که خاطر خود را جمع دارد هر چه دولت خواهد مطلوب او بهمان مسعود
و آن جوان نزد والده مطابق فرموده دلاسای آن ضعیفه کردن
گرفت آن پیره زن باور نداشته بهمان طور در گریه و زاری ماند
آن جوان باز بجناب آنحضرت رضی الله عنه رسیده عرض نمود
ای مرهم پاشی زخم دلفگاران و فرحت بخش جان دردمندان ملتمس
و مضطربی که بجان این عجوزه استیلا یافته بدل دار رهائی یابی کم شود
آنحضرت رضی الله عنه بار دیگر تاکید تهدید فرمودند که باز برو
و آن پیره زن را ازین جزع و فزع باز دار که پسر و عروس او

و عروس او بهمان جماعت اعراس و انام و تبرک جهت انعام باهمگی
دیده بشادمانی و شوکت و طنطنه شادی و عشرت که در بحر
دریا غرق شده بموج فرو رفته ناظر و حاضر یابی بحکم قادر
مطلق همین زمان از بحر عدم بر ساحل وجود می‌شتابند
و همین ساعت دیده بی نور منجوده ترا منور میکنیم و از صفای
این کلمات قدسی سمات آنحضرت مستمع را یکبارگی ابواب صدق
و صفا مفتوح گشت و متحقق شد که جز بین کسان این ضعیفه
را برزق و قلق دلاسا میکردند و عاقبت کار بیخبیث و تقدیر که
الهی می‌نمودند القصه تقدیر اساس این صحیح دم خضر قدم
قوام اعجاز است یقین میدانم که مشعر بصدق است و معروض
بحق ما عقیده و تمام تن و ضعیفه رفته بجا آنحضرت غوثیه

رضی الله عنه شنیده بود یک بار نمود و بهره زن را
از اثر شعاع صدمت انجام تسکین باطن رو نمود در نشاط
ظهور آثار آن شد بعد ازین اثنا آنحضرت رضی الله عنه بدرگاه
کبریایی و اهب متعال توجه نمودند لمحه گذشت اثری ظهور بخشید
بار دیگر متوجه شدند و لحظه دیگر برین نیز گذشت اثری ظاهر نشد
پس آن محبوب خدا و خاصه حضرت جل و علا که بر همه محبوبیت
و خصوصیت مختص بودند بوقوع این باره در رنگ محبوبش و نخوت
آمده برنگ محبوبان ناز و نیاز عتاب آمیز با حضرت حق سبحانه
آغاز کرد که الها ملکا در عبد القادر هم در رنگ تعویق گویی
از جناب حضرت کبریا جل و علا ندا رسید که ای محبوب من
در کار تو در رنگ نه از راه تغافل بود بلکه از رهم لطف و حکمت

و حکمت بود میدانی که کار هر آینه تهمیل است به تعجیل زمین
و آسمان را در طرفة العین میسا فریدم و لیکن بشش روز آفریدم
تا بدانند که در حضرت ما عجلت را بار نیست و تعجیل که در
کار تو در رنگ کردم هیچ میدانی که چه صنعتها کردم مدت بیست سال آنکه
کشتی غرق شده و اهل کشتی بهزاران و واسطه طعمه ماران و ماهیان
و نهنگان گشته برای خاطر تو همه ذرات و اجزای مبلوغه
چندین ساله را بحکمت بالغه خود مجتمع کردم و بحکم ناطق اجسام
و جسد هر یک را بار دیگر پوست و گوشت و استخوان و عضلات و
و عضای و امعا مرتب گردانیدم و روح انسانی و حیوانی
و نباتی و جمادی را در قالب یک فرمیدم و اموات چندین ساله را
از بهر تو کسوت حیات پوشانیدم و زنده گردانیدم اکنون

معاینه کرد قدرة و لطف مرا و بحکم تبه دریا بجوش آمد
و از همانجا که کشتی غرق شده بود بهمان شوکت و حشمت
و سامان و دبدبه و شادی و طنطنه از دریا برآمد
زال با معانقهٔ عروس و طایفهٔ احمام و دواب و انعام و آنچه
در ان مقام بود صحیح و سالم برآمد و همه مردم متعجب ماندند
و پیره زال از شادی بیهوش شد و اهل اسلام را صدق و صفا
از معاینهٔ اینحال فزون گشت و اکثر کفار ایمان و اسلام
آوردند و چون های و هوی مردم فزون گشت هر چند ملاحظه
کردند آنحضرت رضی الله عنه را نیافتند بیت قادرا
قدرت تو داری هر چه خواهی آن کنی ٭ مرده را جان تو بخشی
زنده را بیجان کنی المنقبة السابعة فی اسلام جمع من الیهود

من الیهود بستم بوله در کتاب مناقب الاولیا فی فضائل
الاصفیا آورده اند که حضرت سلطان الاولیا غوث اعظم
رضی الله عنه را عارضهٔ بشری لاحق شد جمعی از مریدان بعرض
رسانیدند که اگر حکم شود طبیب را نبض طلبیم آنحضرت رضی الله عنه
ابا نمودند و فرمودند که طبیب را نبض نمودند کله حسب مشوره در این
نزدیکی احتیاج بول آنحضرت رضی الله عنه شد مریدی از مریدان
آنجناب علی الطشت رنجای بول کردن گذاشت چون آنحضرت
رضی الله عنه در ان طشت بول کردن آن مرید آن بول را
بسرعت تمام در شیشه انداخته پیش حکیم که یهودی بود برد
و آن بالای بام نشسته بود بمجرد دیدن قاروره از بالای
بام بیحال تمام فرود آمد و نگاه بقاروره کرده پرسید که این

این قارورهٔ کیست مرید گفت از ذات یکی سادات
عظام ولی نام کرم آن سید الاولیا رضی الله عنه را
ظاهر نکرد و شهرت مرضی هم آنحضرت رضی الله عنه نبود خادم
قاروره بردار پرسید که تشخیص مرض چه کردی حکیم گفت نیست
اینمرض مگر مرض عشق الهی است و فی الفور کلمهٔ شهادت خواند
و مسلمان شد و چون این ماجرا بمردم قبیلهٔ آن حکیم رسید
همه روان به پیش آن آمده و دیدند که حال دیگرگون است پرسیدند
ترا چه پیش آمد حکیم گفت از دست این درویش قاروره گرفته
بنمود که بو بینید تا شما معلوم شود چون قاروره را نظر کردند
بی تحاشی از زبان کلمهٔ طیب بر آوردند و بدین محمدی صلی الله
تعالی علیه و علی آله و سلم در آمدند و از آن قاروره که

قاروره که بوی گلاب میرود که تمام شهر لیست و مشک اذفر و
عنبر سارا خیر مند ده آن شود و هر که در دهن اندخت مجذوب
خوردن فتح باب عالم ملکوت شد تا بعالی حکیم گفتند که
این نوع ان حال بشر نمیماند موازنه چهار صد کس از ذکور و اناث
همه بگریه و زاری و تضرع و ابتهال و بخانقاه والاجاه
کردند و بخادم آنحضرت رضی الله عنه متوسل شدند که زود بجانب
مار احوال مبارک آنکسیکه دیدن قاروره اش باعث اسلام
مایان شده و فتنیکه او را ببینیم حال ما چه سان گردد چون اینمقدم
بان حضرت رضی الله عنه مکشوف شد فرمود که انهمه مردم
بحضور ما بیارید از ایشان نعره بر خاست و بیک نظر همه آنها را
سرافراز نمودند و بمرتبهٔ ولایت در طرفة العین ممتاز ساختند

سبحان الله تعظيم مجد عظيم شانی وصدر رفيع قدر کسی است که
تجلی حقیقت محمدی بل معجزه خاص مصطفوی است صلی الله تعالی
علیه وعلی آله وسلم ومظهر آنحضرت رضی الله عنه علی صبح ام هویدا است
که دیدن وی آروزه او موجب اسلام یهود و نیان گردیده و نوشیدن
قطرهٔ از آن فتح باب ملکوت علی گشت بلکه موجب ولایت
همه آنها شد ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله
این فضل خداست میدهد هر کرا میخواهد وخدا
ذو الفضل العظیم المنقبة الثامنة فی شهادة المشایخ
صاحب فضل بزرگ است منقبت هشتم در گواهی دادن مشایخ
علی علو مرتبه علی علو مرتبته علی سایر الاولیاء ذکر
بر بلندی مرتبه او بر بلندی مرتبه بر دیگر اولیا ذکر کرد
الامام الاورع الازهد محمد بن سعید بن احمد سعید
امام پرهیزگار زاهد دنیا محمد پسر سعید پسر احمد سعید
بن ربیع الزنجانی فی کتابه المسمی بروضة النواظر
[illegible] ساکن زنجان در کتاب خود نامیده شده بروضة النواظر
ونزهة الخواطر فی مناقب الشیخ عبد القادر رضی الله عنه
ونزهة الخواطر در بیان کرامات شیخ عبد القادر [illegible]

رضی الله عنه فی الباب السادس فی ذکر المشایخ
رضی الله تعالی عنه در باب ششم در ذکر بزرگان
الذین بشروا وقدروا برتبته فی القطبیة رضی الله تعالی
آنحاکه بشارت داده اند و اقرار کرده اند بعلو مرتبه آنحضرت در قطبیت رضی الله تعالی
عنهم اجمعین شهدت برتبته جمیع مشایخ فی عصره
از ایشان تمام گواهی داده اند بعلو مرتبه تمامی بزرگان زمانه او
کانوا بغیر تناکر اما الذین فقدموا فبشروا بقدومه
[illegible]
المیمون اکرم طایر کا العالم البصری الحسن الذی
[illegible]
عمر الطریق لسالک ولسایر من عصره السامی الی
[illegible]
عصر الشریف القطب محیی الدین عبد القادر مامن
زمان شریف آنحضرت قطب زنده کننده دین سید عبد القادر [illegible]
رئیس کان فی صدر زمانه الا ولبشرهم باکرم طایر
[illegible]
الشیخ محیی الدین صدر زمانه الجامع الفرد الفرید الاماجد
[illegible]
والکل کانوا قبله حجابه فتقدموه بهم وکل عاکر
[illegible]
والی السلطان تقدم حبیبه شمس تغیب کل نجم زاهر
[illegible] آفتاب که غایب است هر ستاره روشن

هو صاحب القدم الذی خضعت رقاب الاولیاء بغیرتها

آن صاحب قدمی که پست شده است گردنهای اولیا پیش او بغیرت

او قال متفجراً اعلی کرسیه قدمی علی رقاب جمیع اولیاء

وقتیکه فرموده بحالی ... قدم من بر گردنهای تمامی ...

تحت جمیع الاولیاء رؤوسهم لجلاله بادبهم والجاء

پست کردند تمامی اولیا سرهای خود ... برای بزرگی او ...

لم یمتنع احد سوای رجل بها عن حاله من اصفهانی مکابر

امتناع نمود ... از حال خود از اصفهان بوده

فقد کان من الاولیاء معظماً بالعلم والحال الشریف الفاخر

تحقیق بود در میان اولیا ... بمعرفت و حال بزرگ و ...

لکنه غلبت علیه شقاوة فسقط کابلیس اللعین الکافر

لیکن غالب شد برو شقاوت ... در افتاد ... مانند ابلیس ملعون کافر

وقد سبق القول فی الباب الخامس من الکتاب وصفة النوادر

بدرستیکه گذشت سخن در باب پنجم از کتاب ...

ان علماء التاریخ رحمهم الله تعالی ذکروا ان من لدن

تحقیق دانایان علم تواریخ رحم خدا باد بر ایشان ذکر کرده اند ...

ابی علی الحسن بن یسار البصری رحمة الله تعالی علیه

ابو علی حسن ابن یسار البصری رحمة خدا باد بر او

الی ظهور الشیخ محی الدین عبد القادر رضی الله تعالی عنه

تا ظهور شیخ محی الدین عبد القادر راضی شد خدا از او

ما قصد الشیخ فی مجلس ولا جلس علی سجادة الاولیاء وبشروا

و قصد ... شیخ در مجلسی و نه نشست بر مقام ...

الا و بشر بظهور الشیخ محی الدین عبد القادر الجیلانی

مگر آنکه بشارت بظهور شیخ زنده کننده دین عبد القادر گیلانی

رضی الله تعالی عنه واخبروا بانه قطب زمانه

راضی باد خدای تعالی از او و خبر داده است بانکه او قطب زمان است

المنقبة التاسعة فی طلوعه علی الشمس فی طلوع عمره رضی الله

منقبت نهم در طلوع او بر آفتاب در ابتدا عمر او راضی

تعالی عنه آورده اند که حضرت سلطان المعشوقین

خدا تعالی از او

غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه در کنار دایه گرامی

بودند ناگاه از کنار او آفتاب جهانتاب بر جستند

و برو متمکن گشتند و برق وار در کنار او میدرخشیدند

باز بکرم الهی و فضل نامتناهی در کنار دایه رسیدند بعد ازانکه

آنجناب در بغداد شریف متوطن شدند آن دایه از

گیلان به بغداد شریف آمده بملازمت علیا مشرف شد

و زمین خدمت بادب بوسیده عرض نمود که وقتی حضرت

حضرت ایشان در طفلی از کنار من تا بجناب رفته بودند
اما آنچنان احوال گاهی اکنون هم رو میدهد آنحضرت
رضی الله تعالی عنه تبسم کرده فرمودند که در نبوت باری تعالی
الهی و فضائل نامتناهی بیشتر از بیشتر مرتبه و منزلت است که
آن زمان وجود ضعیف من تاب آنهمه تجلیات نداشت
اکنون که قوت تمام گرفته است صد هزار مثل آن آفتاب می
اندازند و پیش من می آیند و در می گنجند و در من گم میشوند
و من از جای خود نمیجنبم و مرا از جا بیرون برند بیت
کعبه سنگی ز آستانه تست ٭ قبله ابروی خانه تست ورق
نا نوشته بخوانی ٭ سخن نا شنیده میدانی ٭ روی من
بسوی تست از همه سوی المنقبة العاشر فی صنعه ما فی الائمة

منقبت فهم و در جمع کردن آنحضرت

فی الائمة التسعة من الکرامات صاحب رسالة فرزندیه
و در جمع کردن آنحضرت نه فرزند امامان زمانه را از کرامات
از ملفوظه مخدومه ابراهیم القادریة نقل میکنند که آورده اند که
روزی حضرت امیر المؤمنین ابو محمد الحسن المجتبی بن علی المرتضی
رضی الله تعالی عنهما مناجات کردند که ای خداوند مرا در
لوح محفوظ چنان مینماید که در حسینیان نه امام شوند پس در
اولاد فضل و رتبه امامت بر که هم شخص باشد از جناب تقدیس
و تعالی ندا رسید که ای شاه حسن مجتبی ما در اولاد تو چنین
ذریتی پیدا میکنیم که آنچه بزرگی و مرتبه و مراتب و مقام امامت
از تو نبی حسینی راست آنجمله در وی جمع شود نام او سید عبد القادر
باشد و مشهور محیی الدین بود و کنیت او ابو محمد و غوث اعظم
و غوث الثقلین مخاطب گردد و حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه

شکر نعمتهای بی قیاس حق سبحانه و تعالی بجای آوردند و
فرمودند که فرزند من محی الدین ابو محمد سید عبد القادر که
در زمان آینده ظاهر شدنی است او در امت حبیب من چون
ماهتاب بیجرم در آسمان باشد المنقبة الحادی عشر فی ریاضته
الشاقة در ملفوظ غیاثی آورده اند که حضرت غوث الاعظم
رضی الله عنه تا دوازده سال مشغول بریکپای استاده بشغل
باطن مشغول بودند بعضی میگویند که تا یازده سال مشغول بودند
فرمان شد که ای غوث اعظم چرا بریکپای می ایستی غرض تو چیست گفتند که
بر روی زمین اینقدر از دوستان تو بزنند که کسی پا شانند
پای دویم خود ننهادم همان وقت فرمان شد که یا غوث الاعظم
نه قدم خود بر گردن همه اولیا بعد از ان آنحضرت رضی الله عنه

رضی الله عنه امتثال امر نمودند و اقدام مبارک را بر
رقاب جمیع اولیا نهادند و جمیع طبقات اولیا بقبول
نمودن آنجناب نیز مأمور و ماذون گشتند رضی الله تعالی
عنه و عنهم اجمعین المنقبة الثانیة عشر فی هلاک من ذکر
منقبت دوازدهم در هلاک شدن کسی
اسمه بغیر طهارة ثم عفی عنه در کتاب کنز المعانی آورده
نام گرفتن او بی وضو و معاف او
آورده اند که در عهد دولت حضرت سلطان المحبوبین
غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه چنان بود که هرکه نام
آنحضرت رضی الله تعالی عنه بی طهارت برزبان میراندی سر از
تن او جدا گشتی روزی جد خود حضرت محمد المرسلین صلی
الله علیه و سلم و علی آله را در مشاهده دیدند ارشاد
فرمودند که ای فرزند من ترک جلالیه کن که بعد از این عهد

چند زمانه خواهد آمد که نام حضرت ذو الجلال و نام مرا
بغایت بی ادبانه خواهند گرفت از ان بار آنحضرت رضی الله عنه
ترک این جلالیت کردند و معاف داشتند این در اوایل
حال بوده که هر که نام آنحضرت رضی الله عنه بغیر وضو میراند
بر زبان فی الحال سر از تن او جدا شدی و از بس مال بسیار مردم
بغیر وضو نام بگرفتند و ادب میداشتند بعد ازان جمیع
اولیای بغداد در نوقت ملتجی شدن آنحضرت رضی الله عنه
فرمودند که مرا نیز این سخن دشوار میآید زیرا که خلق خراب
و ضایع میشوند آنگاه از درگاه اله جل سلطانه فرمان شد که
تو نام مرا تعظیم و ترحیمی بمن نام ترا تعظیم و ترحیم میکنم من عزیز عز و جل
بسبب عزت کردن عزوجل
وایضاً اورده اند که هر که نام مبارک آنجناب بغیر وضو

بغیر وضو بر زبان راند تنگدست و ضیق رزق شود و هر که
بطریق نیاز مبارک آنحضرت رضی الله عنه چیزی شیرینی
هدیه کند باید که البته وفا کند تا جغانه ببندد و هر که شب جمعه
قدر شیرینی بر روح پر فتوح آنجناب هدیه کند و فاتحه خوانده
بلا ناغه بخشش نماید وعده جدید مروی از آنجناب امداد
باشد بسیار از بسیار و هر که از اموال خود گاه گاهی قدر طعام
خرج نموده فاتحه میخوانده باشد کشایش در رزق او از حاصل شود
و هر که با وضو یا خجل نام مبارک بر زبان راند همه روز خوشحال
و خرم باشد و گناهان همه روزه او محو فرمایند مولف این
رساله کان الله تعالی له میگوید که از بعض مشایخ خود شنیده ام که
جناب حضرت غوثیه محبوبیه را مدام باشتغال حزن بحالی که از آزار

مرتضوی و سیف الله گویند با عنجد معنعن مسلسل و متصل از حضرت
رسالت پناهی صلی الله تعالی علیه و آله و سلم و حضرت علی یعنی
کرم الله تعالی وجهه و امامین شریفین حسنین رضی الله تعالی عنهما
بالاصالة اجازت بوده آنحضرت رضی الله تعالی عنه عامل این
بودند و از بسیاری دست دادن عمل حزر سیف که با تفضل
هم معمول اهل سلسله علیه قادریه است هر کسی که نام نامی و اسم
گرامی را بطهارت صوری بر زبان گذرانند سرا زمیع اوجه
شدی آنگاه حضرت سید العالمین صلواة الله تعالی و سلامه علیه و علی
آله و سلم و اصحاب در باطن ایشان فرمودند که یا ولدی
حالا وجود شما سیف الله گشته اکنون چه حاجت خواندن
سیفی است پس حضرت از آن سبب ترک دادند و باز بامر عالی خواندند

و آنحضرت رضی الله تعالی عنه فرموده اند که انا سیفی
مشهور و قوسی موتور و سهامی صائبة و فرسی
من مشهور است و کمان من کشیده شده و تیرهای من رسیده و اسب من
مسرج و ناری المنقدة المنتقمة الثاقبة تحرق فی رجالة اهل قهر
زین کرده شده است و آتش من افروخته شده منعقب سوزنده بر دزدنده و اهل قهر را
مجادلة العیسی المحمدی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم
بقتلو نصرانه یا محمد
و در اسرار الکلین آورده اند که روزی حضرت قطب الحسنی
عالم غوث اعظم سلطان محی الدین سید عبد القادر
الحسنی الگیلانی رضی الله تعالی عنه در راهی میگذشت که
دو کس را در مجادله و مباحثه دیدن یکی از ایشان محمدی بود
صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و صحبه و دیگر عیسی بود صلواة
الله علی نبینا و علیه الصلواة و السلام محمدی میگفت که پیغمبر ما
افضل و برتر است و او پیغمبر خود را برتر میدانست و فضل میداد

حضرت غوثیه محبوبیه قدس سره العزیز بعیسائی فرموده که
فضل پیغمبر تو بکدام دلیل ثابت باشد گفت پیغمبر با معجزه
احیای اموات داشت که مرده را زنده میساخت
حضرت غوث اعظم و محبوب اکرم رضی الله تعالی عنه فرموده که
من یکی از کرده مصطفی ام و شب و روز در پی روشهای او ترنم
صلی الله علیه وسلم و علی آله و الاکبر احیای اموات جویم
و مرده را هم بگویم زود زنده گردد و از گور بیرون آید بیا
تا بر سر قبری قدیم که استخوان وی خاک شده باشد برویم
و فضل نبی ما صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم معاینه کنی آخر
عیسائی آنحضرت رضی الله تعالی عنه ابر سر گورهای قدیم که
استخوانهای صاحب آن گورها پوسیده و ریزه ریزه

ریزه ریزه بود برد آنحضرت رضی الله تعالی عنه پرسید که
پیغمبر تو مرده را زنده میکردی چه میگفتی آنمرد گفت قم ب
باذن الله تعالی گفتی آنحضرت رضی الله تعالی عنه فرموده که
این گور قوالی است اگر گوی او را از گور سرود گویان
و کنکره زنان بیرون آرم این سخن فرموده روی بسوی
گور کردند و گفتند قم باذنی بعده گفتن این کلمات
قبر او بشکافت و قوالی خوش الحان سرود گویان و کنکره
زنان بیرون آمد عیسائی چون آنحال مشاهده کرد بتفضیل
پیغمبر ما صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم و صحابه و سلم اقرار نمود
و بیش آنحضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه ایمان آورد
و در دین محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحابه و سلم

در آمد **المنقبة الرابعة عشر** فی کونه اسمه کاسم الله الاعظم در رسالهٔ
حقیقة الحقایق می آرند که پیره زنی را پسر در دریا غرق شده بود
آن پیره زن بخدمت عالی رتبت حضرت غوث اعظم رضی الله
تعالی عنه آمده عرض کرد که اعتقاد من آنست که حضرت را
قدرت آن هست که پسر مرا باز دهی آنحضرت رضی الله تعالی عنه
فرمودند برو پسر تو بخانه آمده است آن پیوه زن بخانه خود
رفته پسر را ندید تضرع کنان باز بخدمت حضرت علیه الرضوان
آمد باز فرمودند که پسر تو بخانه آمده است پیوه زن بخانه
رفت پسر را نیافت باز الحاح و زاری کنان بملازمت
حضرت رسید و روی برخاک نهاده زاری و تضرع نمود
حضرت محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه مراقبه رفته سر بالا

سر بالا کردند و فرمودند که برو پسر تو بخانه آمده در مرتبه
پیوه زن بخانه رفت پسر را حاضر یافت و آنحضرت رضی الله
روی نیاز محبتی و ناز محبوبی بدرگاه ذو الجلال آورده
موسی کلیم الله وار صلوات الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
گستاخانه عرض نمودند که چرا پیش آن پیوه زن مرا
شرمسار کردی فرمان رب العزت در رسید که سخن تو بوده
در مرتبهٔ اول اجزای متفرقهٔ او را ملائکه آورده جمع ساختند
مرتبهٔ دویم حیات دادیم مرتبهٔ سیوم از دریا بر آورده
بخانهٔ پیره زن رسانیدیم آنحضرت رضی الله تعالی عنه
بار دیگر عرض کرد که الهی تو همه عالم را بیک حرف کن موجود
ساختی که زمانی و آنی بر نگذشت و در آخر اجزای متفرقه

ملاقیها به داور طرفة العین جمع آورده جبرا جا دخوال
کرد حیات بخشیدن و بجانه رسانیدن یک تن بیشی تو هم به
کی بخشی و از فرمان جل و علا در رسید در عوض آنقدر از زر دکی
خاطر هرچه خواهی بخواه حضرت غوثیه محبوبیه رحمة الله علیه زور
بر خاک نهاده عرض نمودند که الهی مرا مخلوق فهم خواست مراد در خورد
دانش می خواهد بود که خالق و رحمن و خود عطا کن حکم شد که
در هر جمعه بر هر که نظر تو افتد ولی الله شود و در هر زمینکه
نظر کنی آن طلا گردد حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
گفت که الهی زین هر دو بین صنفع چیزی بالاتر ازین کرم
کن که بعد از من نیز ماند از حضرت جل جلاله حکم شد که اسمای
تو در فایده و تاثیر مانند اسمای من باشند هر کسیکه اسمی از اسمای تو

از اسمای تو بخواند آنقدر ثواب و درجه یابد گویا هر از
اسماء الله تعالی خوانده باشد پس آنحضرت با دب تمام سر سجده
آورده شکرانه حضرت صمدیت بتقدیم رسانیدند اسمی
کالاسم الاعظم کتابت از بیست [illegible] فی حصول
سقعت پانزدهم در کرامت
الاناث ذکوراً آورده که عورتی را بابت دختر متولد
زنان مردان
شده بود و شوهر خواست که وی را طلاق دهد آن عورت
در جناب آنحضرت رضی الله تعالی عنه فریاد کنان آمده
عرض نمود که از مرا پسری نمی زاید بدین سبب شوهرم
میخواهد که مرا طلاق دهد فرمودند که برو بعد ازین فرزند
نرینه نصیب تو شود و شوهرت طلاق ندهد آن عورت
در خاطر آورد که آنحضرت برا دعا بدرگاه الله نکردند

از خود سیفر مانید چنانچه تسلّی مر آنحضرت رضی الله تعالی عنه
ازین خطرهٔ وی آگاه بوده بار دیگر فرمودند که زود بخانه
برو که همه دختران تو بکرم حق سبحانه و تعالی فرزند نرینه شده اند
عورت بخانه رسید که دید که همه دختران پسران گشته اند
بامر الله تعالی جل جلاله و توجه محبوب الله رضی الله تعالی عنه

الحکایة السادس عشر تخلیص الارواح من قبض ملک الموت

منقبت شانزدهم در خلاص ارواح از دست ملک الموت علیه السلام

آورده اند که حضرت شیخ ابو الحسن احمد رفاعی رحمة الله علیه
که روزی یکی از خادمان جناب فیض مآب حضرت غوثیه محبوبیه
غوث الثقلین سلطان محی الدین ابو محمد سید عبد القادر جیلانی
رضی الله تعالی عنه فوت شد عیال وی پیش آنحضرت محبوب
سبحانی غوث صمدانی رضی الله تعالی عنه آمده جزع و فزع

جزع و فزع بسیار نمود آنحضرت قطب عالم قدس سره الاکرم
در مراقبه شدند و در عالم باطن ملک الموت را علیه السلام
یافتند و فرمودند با ملک الموت ایستاده شخصی از خادمان ما
فلان نام فوت گشته روح او را پس بازده ملک الموت
مضایقه کرد که من بامر الهی جانهای بنده گان قبض میکنم
بدرگاه الهی میبرم بامر جلیل الجبار چگونه بشما دهم حضرت غوثیه
محبوبیه رضی الله تعالی عنه چند نوبت فرمودند که چون ما
میگوییم باید که جان خادم ما وا پس دهی ملک الموت هیچ قبول نکرد
ملک الموت یک زنبیل طور چیزی داشت که در وی تمامی ارواح
که در آن روز از بدنهای بشر وغیره قبض کرده بود بر گرده
بدرگاه حق سبحانه و تعالی میبرد آنحضرت رضی الله تعالی عنه از قوت

محبوبیه آن زنبیل را از دست ملک الموت بزور گرفته همه
ارواح را بکشادند و سر دادند او وی بگوید که هر که در آن
روز مرده بود زنده شد ملک الموت بیاد کار رفت حضرت
اعلی فریاد کرد و تسلط و صولت حضرت محبوبیه غوثیه قدس الله
سره العزیز که برو واقع شد عرض نمود از حضرت جل جلاله
خطاب در رسید که با ملک الموت غوث اعظم شیخ محی الدین
سید عبد القادر محبوب منست برای خاطر وی جان خادم
او را چرا ندادی که اینهمه مذمت کشیدی و تمام ارواح
از دست دادی رضی الله عنه و رضاه المنقبة السابعة عشر
در منقبت ...
فی استفاضة شیخ احمد کبیر من جنابه می آرند که روزی حضرت
در فایده گرفتن شیخ احمد کبیر از جناب غوث
غوث اعظم رضی الله تعالی عنه خادم خود را پیش خواهر زاده

خواهرزاده خود حضرت سید احمد کبیر رفاعی الموسوی
گفته فرستاد که یا اخی عشق خادم پیش سید احمد کبیر رفاعی
بعرض رسانید بمجرد استماع این سخن آهی از آتش عشق برکشید
العشق نار الله ست برآوردند و فرمودند که هذا هو العشق
مقابله سید درختی بود عظیم سوختن گرفت و آن سید هم
سوخته خاکستر گشته آب شد خادم این کیفیت را دیده
بجناب حضرت رضی الله تعالی عنه عرض کرد حضرت فرمودند که
برو اگر آن آب رجا نرفته باشد اطراف آن را بعطریات
گرد کن بعد از ساعتی حضرت سید از لجه حقیقت رجوع
بجانب حیز عنصری انس نموده سر برآورد و چون این خبر
بجناب حضرت قطب الاقطاب غوث اعظم قدس سره الاکرم

رسانیدند فرمودند که این مرتبه دو کس از اولیا را حصه
بوجود عنصری ارزانی کردند یکی ایشان و یکی از سلف
وگرنه ولی صاحب سیر که درین مقام رسیده بازگشت بیت
شنو از آنکه درین چمن باره یافتند ۵ دریای چنین بی کنار
جمله گشتند غرق بحر چنین دوست ۵ نی خبر از بحر دادند نه از کنار
باید دانست که سید احمد کبیر رفاعی از نبیرگان دختر حضرت غوثیه
سادات حسینیه اند لهذا ایشان را خواهرزاده حضرت
محبوبیه رضی الله تعالی عنه میگفتند و سید رفاعی بخدمت مقدسه
غوثیه محبوبیه قدس الله تعالی سره بسیار استفاضها نموده اند
و صحبتهای در آنجناب مستطاب بوده اند و لهذا حضرت مشرفه
قادریه در حق حضرت سید فرموده اند که کنزا ابن الرفاعی

الرفاعی کان منی لیسلک فی طریقی و تستغالی المنقبة
یعنی ابن رفاعی بوده از من تا سلوک کند در راه من و مشتغال المنقبت
اللهم غفر فی وجود الشیخ الاکبر من عطایه الاوفر
مغفرت هم در وجود شیخ اکبر از عطای بزرگ
آورده اند که شیخ علی بن محمد المغربی مردی دولتمند
و صاحب جاه و جلال بوده و بکثرت مال و مواشی از زیاده
از حد داشت و ولی عقبش نداشت بنابران همیشه دررنج
اندیشه مبتلا بود و مدت مدید خدمت مشایخ زمانه خود میکرد
ولیکن دعای بحکم در حق وی مقرون باجابت نگشتی روزی
مجذوبی بوی اشارت داد که حضرت غوث اعظم رضی الله عنه
صاحب نفس اند و رتبه محبوبیت بر حضرت ایشان رضی الله عنه
مسلم شده اگر در خدمت ایشان بروی از توجه او شاد و فائز
بمطلوب خود شوی او بدین بشارت باعتقاد تمام بسوی

بغداد تشریف راهی شده بعد از مرور زمانی به بغداد
رسید چون بشرف محل آنحضرت رضی الله عنه مشرف گشت
قبل از آنکه چیزی التماس نماید حضرت غوثیه محبوبیه قدس الله تعالی سره
فرمودند که در قسمت تو فرزندی نیست ما از کجا بدهیم شیخ علی
مذکور رنجیده عرض نمود که اگر در قسمت من فرزندی بودی
چرا اینقدر رنج و تعب مسافت کشیده میدانم که از نصیب خود عاریم چون
بدرگاه حضرت محبوب الله تعالی رسیدم امید قوی داشتم که بمراد
خود فایز شوم که هیچکس از دریای این محبوب الهی از مراد خود
خالی ناامید نرفته است بیت ای در گه تو ملجای همه کس
سرگشته مکن خاطر و فریادم رس حضرت غوث اعظم رضی الله عنه را
بر شکستگی خاطر شیخ رحم آوردند و فرمودند که بیا بپشت و

بر پشت ما بمال که یک فرزند در پشت ما باقی بوده تو عطا
کردم او همچنان کرد و بوقت رخصت فرمودند که اگرچه
نام آن محمد داری ولیکن ملقب بمحی الدین خواهد شد
شیخ علی عربی چون بوطن خود رسید بحکم قادر مختار عورتش
حامله گشت و فرزندی بزاد که قطب وقت خود شد و کتب
توحید بسیار از آن قطب تصنیف گشته و مشهورترین
از تصنیفات او فصوص الحکم و فتوحات مکیه است و آن همه
طراوت و نضارت توحید الهی که در آن ظهور یافته همه
یک رشحه از دریای وجود باوجود خداوند حضرت غوث اعظم
قدس الله تعالی سره الاکرم بوده و باید دانست که خلاصه عرفای
حضرت شیخ محمد عیسی قدس سره و افاض علینا سجال الغفران والرحمة

اسند بهی البرهان نوری منسوب اند که و محی الدین در
این امت موجود گشتند یکی را صفت علم بوجه کمال دادند
و آن شیخ محی الدین ابن عربی بوده رحمة الله علیه و یکی را تصرف
قدرت بوجه اتم عنایت فرمودند و این حضرت سلطان الاولیا
برهان الاصفیا قطب الاقطاب مستغنی القاب شیخ محی الدین
سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه ابن سید ابی صالح
نور الدین موسی جنگی دوست رضی الله عنه بودند و مؤلف
اصلح الله شانه میگوید که حضرت غوث اعظم رضی الله تعالی عنه
هر دو صفت مذکورین تمام و کمال داشتند و شیخ ابن عربی را
قدس الله سره آنچه رسید بیک واسطه از آنجناب مستطاب سید
و شیخ اکبر خورشید جهان و نوخیز آن درگاه آسمان جاه است

جاه است و بزرگ گویند که چون شیخ ابن عربی رضی الله عنه
متولد شد پدرش بخدمت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه
بیاورد تا منظور آنجناب عالی گرداند حضرت غوث اعظم رضی الله عنه
بروی نظر فیض کرده فرمودند که سبحان الله ظاهر شد مردی
پیدا شده که در وقت خود زبان ما خواهد شد هر اسراری که
اولیا الله تعالی تا زمانه ما پنهان کرده بودند همه را آشکارا
و ظاهر خواهد کرد بیت آنها که خاک را بنظر کیمیا کنند سنگ
لاخیر را بها کنند المنقبة السابعة عشر فی احیائه
منقبت هفدهم در زنده کردن
البعض المشویة فراخا منقولست که در بدایت حال
مرغهای بریان شده را و لحم شان
در بعضی اسفار حضرت سلطان محبوبان غوث اعظم
سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه در شهری طرف

طرف بازاری گذر فرمودند شخصی بیضهای مرغ پخته بر تختها
نهاده میفروخت حضرت غوث اعظم قدس سره بیضه چند
ازان خریده در خاطر مبارک گذرانیدند که اگر اینها در آتش
آمده اند حصه نمی پختند البته بجان در آمده پرواز میکردند حضرت
غوث اعظم قدس الله تعالی سره الاکرم هنوز تفکر نکرده بودند که
بیضها در جنبش در آمده و پوست ازان جدا گشته و بچها
باز پیدا شده در پرواز آمدند و این طرفه واقعه
در شهر شایع شد ظاهرا مردی صاحب ولایت آن شهر را
در خاطر خطره آمده بخدمت آنحضرت رضی الله تعالی عنه
گفته فرستاد که شما در شهر ما مسافر یکشبه اید و در ملک ما
تصرف میکنید حضرت قطب اعظم رضی الله تعالی عنه در جواب فرمودند

که مالک همه ممالک الملک جل سلطانه و تصرف
اوست چون پیک اجل طلب جان بنده خواهد کرد از تو هیچ
عذر مسموع نخواهد شد همان که این جواب بدو رسید قابض
ارواح حاضر شده جان او را قبض نمود و هران کهتر که
با مهتر ستیزد چنان افتد که هرگز برنخیزد

منقبة الغوث

فی وجود شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی من عطائه
بعد ازان شیخ الشیوخ وقت خود شهاب الدین سهروردی از اعلی الحضرت
از شیخ عثمان سهروردی آورده اند که شیخ ابو
محمد عبدالله سهروردی بخدمت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه
آمده عرض نمود که حق سبحانه و تعالی این عاجزه را مال و دولت
بسیار عطا فرموده الا آرزوی فرزند است که عقبی را
شاید و انبیا و رسل نیز این آرزو داشتند که فرزند صالح

نوشته آخوند است امیدوار اند هم که حق سبحانه و تعالی
از توجه و دعای تو فرزند عطا فرماید که وقت نامدار دنیا
و آخوند باشند حضرت سلطان محبوبان غوث الثقلین قدس الله
تعالی سره از حضرت سبحانه و تعالی جل شانه التماس نمودند که این عورت
بار ساز فرزند بر عنایت شود و هاتف غیب آواز داد که
در نصیبه این فرزند نیست همچنین سه نوبت سوال و جواب شد
حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه خرقه مبارک خود را از بر مبارک
خود کشیده بطرف هوا رها ندند عرض آنکه هر گاه که
التماس مرا بدرگاه حق جل و علا قبول نشود خرقه فقری نپوشم
و درین اثنا روح پر فتوح حضرت محمد مصطفی صلی الله تعالی
علیه و علی اله و سلم حاضر شده آن پیرهن را از هوا گرفته بدست

گرفته بدست مبارک خویش بحضرت غوثیه محبوبیه تقدسه
رضی الله عنه پوشانیده ارشاد فرمودند که ای فرزند مرا
درگاه الهی بس بی نیاز است حضرت غوثیه اعظم رضی الله عنه
عرض کردند که یا جدی من درین کار تنها بودم حالا چون
ذات مبارک آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی اله و اصحابه و سلم
بر سر من سایه انداخته اند امید قبولست که این عورت را مطلب
حاصل شود درین بودند که آواز آمد که دعای تو قبول کردیم
و عورت سایله را فرزند دادیم حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه
آن عورت را بشارت دادند که ترا مراد حاصل آمد چنانچه
در همان ایام آن زن حامله شد و بعد اتمام ایام حمل صبیه تولد
شد و معامله بر عکس روی نمود پس آن عورت بعد از چند روز

آن جبه ابا رجه شیخ پوسانیده پیش آنحضرت رضی الله عنه
آورده عرض نمود که حضرت بشارت فرزند پسر داده بودند
و این وقت تولد شد حضرت سلطان محبوبان قدس سره العزیز
فرمودند که جبه چگونه شد و این سخن فرموده بجذبه تمام خرقه
از بدن آن جبه جدا کرده نظر مبارک بروی کردند علامت
فرزند ظاهر شد و فرمودند که این پسر تست و این فرزند جمیع است
و نام این پسر شیخ الشیوخ شهاب الدین نهادم و عمرش دراز
خواهد بود ابرو ولیش هم دراز خواهد شد و مریدان این پسر
شیخ و صاحب ارشاد شوند همچنان شد که فرمودند جناب شیخ
وقت خواندن کتاب بر روان بر سر خود و پستان بر منکبین
خود می‌راندند گفتند بسیاری از مریدان او مثل مخدوم شیخ بها

شیخ بهاء الدین ذکریا ملتانی و قاضی حمید بن ناگوری و شیخ
سعدی شیرازی قدس الله تعالی اسرارهم شده‌اند بیت آنها که
خاک را بنظر کیمیا کنند هم سنگ لاخ را در لعل بها کنند و صد سنگ تیره را بنگهی
از خانه دران صدق از یک کرشمه مردم صاحب صفا کنند نقل
الحاوی و غیره اورده اند که تاجری هفت درعه باز جهت
پیش خلیفه بغداد آورد که قیمت وی هفت هزار دینار سرخ
بود خلیفه بسبب بیشی قیمتی آن متاع نمود تاجر مایوس شده راه خانه
گرفت و در اثنای راه عبورش بر در خانه قطب الاقطاب فخر
الموجودات حضرت غوث اعظم رضی الله عنه افتاد از جناب
حضرت ایشان رضی الله عنه بخادمی امر مقدس شد که تاجر را بیارید
و هفت هزار دینار حواله اش نماید و پارچه گرفته پیراهن بدو زنند

چون خادم شریف بموجب عالی عمل نموده یا دو درعه پارچه
در کار شد فرمود که پارهٔ گلیم سیاه که حاضر بود بجای آن دوزند
این خبر بخلیفه رسید خلیفه بوزیر خود فرمود که بخدمت عالی حضرت
حضرت غوث اعظم رضی الله عنه برو و سلام ما رسان و بگو که
نظر قیمتش کرده نخریده ام و شما که خریدید از ین معنی دو خصلت حاصل شود
یکی آنکه مردم با یکدیگر گفتگو کنند آیا خلیفه زر نداشت که نتوانست
خرید دویم آنکه گویند آیا بسبب خست و دنائت طبع جرأت بابتاع
آن نکرد هرگاه که وزیر بجناب حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه
رسید از دور معاینه نمود که بر آن همان پارچه در حضرت
و پیش سینه پیوندی از گلیم سیاه که قیمتش هفت درم نباشد
دیده بخاطرش رسید که نزدیک انجنین بزرگ که در ضمن ایام

در چنین پارچه بیش قیمت و گلیم سیاه فرق ننموده باشد بی
بی ادبانه رفتن و تبلیغ پیغام نمودن خالی از حضرت نیست از همینجا
برگشته حقیقت حال بخلیفه ظاهر کرد خلیفه از راه ترفع سلطنت و رعونت
اعتراضی نموده پسر خود را با لشکر پیش حضرت غوثیه محبوبیه فرستاد و گفت که
ای سید عبد القادر مالع(?) ای که در آنچه خفت ما باشد در آن
مبادرت نماید پسر خلیفه بر اسب سوار شده قریب نشیمن
عزلت آنحضرت رضی الله تعالی عنه رسید از استماع شور و غوغای
همه سواران آنحضرت رضی الله تعالی عنه سر مبارک از مراقبه برآورده
بطرف پسر خلیفه نظری کردند بمجرد ملاحظه او را بر و در آتش جای
بردند که آنجا عقل و وهم انسان عبور نتواند کرد خلیفه از هراس
دهشت(?) بلرزید و گفت از ین هم محروم شاید همان التجا منهم

رود بهتر آنست که اکنون علاج پسر خود کنم پیش حضور
که آنجا بود در رفته ماجرای خود را بخدمت او عرض کرد پیر پس
نقشی نوشته داد که این را زیر سر خود نهاده بخواب روی شد پس
وهر که بنظر در آید پیش او فریاد کنی چنانچه هر یک از خلفای
راشدین رضوان الله تعالی علیهم اجمعین تا چهار شب بخواب دید
و التماس مطلب خود نمود همه فرمودند که سید عبد القادر بسته اند
باز همون بکشایند باز شب پنجم نقش دیگر نوشته که این را
زیر سر خود بنهاد بمجرد نهادن در زیر سر جمال آرای سید العالمین
رسول اکرم را صلی الله تعالی علیه و علی آله و اصحابه و سلم مشاهده
نمود بعد از استغاثه خلیفه خوابی که خلفای راشدین رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین داده بوده اند فرمودند که ولدی سید عبد القادر

عبد القادر بسته اند همون بکشایند خلیفه ما پوست کشته پیش پدر خود
عرض نمود که اکنون بجز جناب حق سبحانه و تعالی جل شانه مانده است
و دیدن او مستعد رجع علاج پیری او گفت که اکنون همین
فکر است که همه یکبار مستغفر شویم و بجناب مقدسه حضرت قادریه
راه عجز و انکسار پیش گیریم شاید که ترحم بر احوال ما بنمایند
پس همچنان کردند چون نزدیک خانقاه عالیجاه رسیده عرض
کردند آنحضرت عالی مرتبت نگاهی سوی آسمان کردند بیکمرتبه
پسر خلیفه بهمان هیئت بر اسب سوار از آسمان فرود آمده
شمشیر علم کرده بطرف پدر خود دوید پدرش گفت ای پسر
از فراق تو باینحالت رسیده ام و تو چنین مینمائی عجب است
پسر گفت مرا بسبب تعب از جنت بجهنم آمده ام اگر حضرت شیخ قادریه

از راه اعتراض از توجه اساخته از بن عالم حس غایب
کردند لیکن در چنین جای خوشی و مقام دلکشی بنوعی نعیم
مشغول و محظوظ بودم که دیگر کسی آنرا (کرسی تعبد) ما و را از خواب نزنده
باشد مارا از انجای بی خبر کرده طلبانیدی همان ساعت خلیفه
با پیر و پسر تائب شده جبین عبودیت و انکسار بر خاک سوده سائیده
و استغفار نموده از خادمان فدویان درگاه عالیجاه گردیده و تا مادام
زنده بودند تخلف امر مقدس نکردند و از دل و جان فدوی بودند
المنقبة الثالثة والعشرون في جعلة الانثى ذكرا از شیخ خود شیخ
منقبت بیست سه دویم در گردانیدن مونث ذکر
داود قادری قدس سره نقل میکنند که مردی بخدمت غوثیه محبوبیه
رضی الله عنه آمده عرض کرد که ازین درگاه عالیجاه عالم پناه
که قبله حاجات است فرزند نرینه میطلبم فرمودند که برای تو

برای تو از درگاه قاضی الحاجات درخواست کردم
آنچه میخواهی عطا شود بعد از آن هر روز علامت شریف
آنحضرت عالم مرتبت مشرف میشد چون وقت رسید بحکم قادر
مطلق در خانه او دختر متولد شد آمد و دختر را برگرفته بر حضرت
پیر جانب گرا آورد که وعده فرزند نرینه بود و این دختر است
حضرت رضی الله تعالی عنه فرمودند او را در جامه پیچیده بخانه
برو و ببین که از پرده غیب رو مینماید بعد از آن آنمرد
بر وفق فرموده نموده در خانه آمده از جامه پیچیده برکشید
چه بیند که بجای دختر فرزند نرینه هست
المنقبة الرابعة والعشرون
منقبت بیست چهارم
في كرامة الهالك من خدمته در مقامات غیاثیه آورده اند که
دو بزرگی یافته اند از خدمت حضرت او
حضرت سلطان محبوبان غوث اعظم قدس الله تعالی سره الاکرم

از گیلان بقصد سیر در نواحی آن که جایی خوش و مقامی
دلکش بود نزول اجلال فرمودند آنجا شخص سفید بافی که
پادشاه زمانه میکرد و یک تهان سفید هر سالی بجهة پادشاه
ساخته میگذرانید چون بشرف سعادت حضرت عالی
مشرف گردید و خود را در سلک غلامی منسلک گردانید و
انابت داد و مرید گشت و هم در انجا یک کلبه و حجره خلوت
چنانچه در انجا حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه چند روز
سکونت فرمودند از ان سبب آن سفید باف دو تهان
میبافت اول بخدمت مقدسه محبوبیه رضی الله تعالی عنه میگذرانید
و تهان دویم بپادشاه میرسانید ظاهر کسی این حقیقت را بسمع
پادشاه عهد رسانید که فلان سفید باف دو تهان میبافد

میبافد تهان اول بخدمت پیر دستگیر خود میگذراند
و تهان دویم بشما میآرد از استماع این کیفیت سلطان
وقت بر سفید باف متعرض گشت و در تقصیر بود نگذاشت
چون سفید باف غلامی و در مقام سامی داشت اعراض
سلطان بخاطر نیاورد و گفت چه معنی دارد که سلطان
بر من ازین امر متعرض گردد با آنحضرت التماس نماید که سلطان
چیزی از جلال و قهرمان مقام فقیر به بیند و بسزای خود
رسید آنحضرت فرمودند که درگذر باید نمود که ما فقیریم
در خدمت ما می آیی این قدر خشم نمی باید او هر وقت
همین مقدمه را عرض میکرد آنحضرت فرمودند که زیر پایه خود
بپوش اگر کسی چنان کرد همان لحظه سلطان بعجه ملک و لشکر

زیر سایه پوسیده شد تا گاه مادرش بعد از آن سال که
از طواف کعبه شریفه مشرف شده بوطن خود می آمد هرگاه
بسر حد سلطنت پسر خود رسید از شهر پسر خویش نشان سلطنت
و مملکت هیچ ندید بلکه بجای آن درختان نمایان بودند
حیران شده بازگشت اتفاقا درویشی از راه آمد شد
آن ضعیفه رسید و پرسید که چه صورت روی داده است
آن ضعیفه ماجرای خود عرض نمود درویش اسم اعظم
بدو داد و فرمود که این را با خود دار آنچه مدعی است بر تو
آشکارا شود و ظاهر خواهد شد آن ضعیفه همچنان کرد
چه بیند که حکم میشود که بروضه حضرت سید الاولیا علی یعنی
کرم الله وجهه برو و آنجا التماس حقیقت پسر خود کن این بس

تا این پسر از آنجا بر تو آشکارا شود ضعیفه همچنان کرد
کرد زیارت حضرت مرتضویه کرده تمام و واقعه آنجا را بدید
از آنجا بشارت یافت که بروضه حضرت عثمان بن عفان رضی الله
تعالی عنه برو که این پسر از آنجا معلوم شود همچنان کرد باز
از آنجا نیز همین بشارت بجانب روضه حضرت عمر بن خطاب
رضی الله تعالی عنه از آنجا نیز همین بشارت بروضه حضرت
صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه شد از آنجا خطاب معلوم شد که
متوجه بروضه منوره حضرت نبویه محمد مصطفی صلی الله تعالی
علیه و علی آله و اصحابه و سلم شو و استفسار احوال پسر خود کن
تا مشکلت آسان گردد و آن ضعیفه هم در آنجا آمد و دولت
و سعادت آن مقام مجیب فرجام مشرف شده التجا و زاری

تمام کردن کرفت و در عالم باطن بجمال جهان آرای آنحضرت
صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحابه و سلم مشرف کردید عرض حال
خود نمود آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم بجناب ایزد
جل جلاله متوجه شدند که الهی این کدام از مقربان تست که
چنین در ضعف است و در آن زمان از جناب الهی ندا رسید که
ای ابن ولد توست که محبوب ما و مقرب ما و از فرزندان
تست خطابش غوث اعظم و نام او سید عبد القادر است
آنحضرت صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحابه و سلم بسیار خوشوقت
و شادمان شدند و شکر بدرگاه الله جل جلاله بجا آورده فرمان
شد که یا محمد چون او محبوب ماست نازبردار او میکنیم
شما متوجه شوید بفرزند خود و بگوید که از تقصیر او در گذرد

او در گذرد و ببخشد چون آنحضرت صلی الله علیه و علی
آله و صحابه و سلم بجناب فرزند خود رضی الله عنه متوجه شدند
همان زمان آنجناب رضی الله عنه از راه مکاشفه از مکان خود
بسرعت تمام آمده بشرف زیارت روضه محمدیه صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم حاضر شدند و عرض نمودند که یا جدی
ابن جعفر یکی از کمترین از فرزندان آنجناب بشفاعت محتاج
است چه حاجت قدم رنجه فرمودن بود بلال را رضی الله
تعالی عنه حکم شدی تا به بنده میرسانید که فرمان بردار آنحضرتم
صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم فرمودند که با فرزندی
تو محبوب خدای و فرمان رحمانی چنان است ناز
برداری محبوب خود بکنید و تقصیر ضعیف را ببخشانید خداوندم

حضرت غوث اعظم رضی الله عنه فی الفور عرض نمودند که
یا جدی یاران خلیفه اعتراض نکرده ایم این سفید باف
همراه ماست کرده باشند حضرت رسول اکرم صلی الله تعالی
علیه وعلی اله وسلم فرمودند از این شخص بجا نید سفید باف در قدم
مبارک آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی اله وسلم افتاد بعد تمام
آمده آن پیاله را وا کرد از شعاله آنحضرت نبویه صلی الله تعالی
علیه وعلی اله وسلم بسیار خوشوقتی رو بداد که الحمد لله که
فرزند من سید عبد القادر در مقام قرب و محبوبیت تمام
وکمال است این ضعیفه رخصت فرمودند آن ضعیفه
تاریخ و روز شب و وقت را نوشته نزد خود داشت
و روانه شد پس از چند روز پسر صد سلطنت پسر خود رسید

رسیده بفضل الهی و امداد حضرت رسالت پناهی
صلی الله تعالی علیه وعلی اله وسلم و غوث اعظم رضی الله تعالی عنه
آنجا آمده همه ملک و حشم و پسر خود را صحیح و سلامت یافت و پسر خود را
در کنار گرفته و گفت ای پسر چندین محنت تو را یافته ام این
ان خلیفه از استماع این ماجرا همان ساعت خواست که خود را
در سلک غلامان تقدسه قادریه منسلک گرداند جناب باور
مادر خود اهل وعیال و را بوسیله سفید باف آمده قدم آنحضرت
رضی الله عنه انداخت بسیار رحم بانها والطاف نمودند
و تقصیرش معاف فرمودند او را همه با درود فرزندان او
مرید شریف خود ساختند خلیفه احوال خوش شخصا برسر او
گشته بود ظاهر نمود که بجای آسمان پیاله سفالین گردانیده

ودر میان او عاجز گردید و مادر خلیفه که تاریخ و روز و وقت

نوشته پیش خود داشت تاریخ و روز و وقت خلاصی

همان یافت بتوجه حضرت او صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم

بیت هر که با فولاد بازو پنجه کرده ساعد مسکین خود را رنجه کرد

المنقبة الرابعة والعشرون فی تخلیص الله مریده من نار

منقبت بست و چهارم در خلاص کردن او مرید خود را از آتش

نار الدنیا والآخرة میان عظیم الله بن قاضی عماد علوی

آتش دنیا و آخرت

بن شیخ نظام بن میان شاه محمد بن حضرت قدوة العلماء

والعارفین حضرت میان وجیه الحق والدین علوی رحمهم الله

تعالی علیهم اجمعین نقل میکردند که در برهانپور متصل خانه من

هندوی از قوم کهتری که زردار بود بجناب مستطاب حضرت

رضی الله عنه اعتقاد داشت چنانچه در روز عرس

شریف مبلغها خرج میکرد و طعام از هر قسم و گوناگون

می پخت و روشنائی میکرد و اکابر و فضلا را میطلبید بعد از

وفات او قبایل او بر اطراف میان که جای سوختن کافران است

او را بردند همه روغن بسیار آورده و بر آتش در آوردند

آتش و برا اصلا اثر نکرد و هر چند بر همه روغن بر هم می انداختند

و از دستار بر حنا سوخته می افکندند ولیکن یک موی او نسوخت

مردم قبایلش ناچار گشته اتفاق نمودند که در بینی که جوی

سایل است اندازند و روان ساز شد در آن اثنا پیر و مرشد

ولی النعمی صاحب لی را از حضرت غوث محبوب رضی الله تعالی عنه

در واقعه معلوم گشت که فلان هندو پیش فلان کس که یکی از

فرزندان منست بکلمه طیبه مشرف شده و داخل سلسله ارادت

وسعد الله نام دارد وی را غسل داده و نماز جنازه
بروی خوانده او را دفن کنید و عده بروز دیگر رفت که
برمریدان آتش دنیا و آخرت کار نکند و ایمان بسلامت برد
بیت ای برادر گر همی خواهی بعقبی سروری ٭ پا منه بیرون ز کوی کلب آستان نادری
بالیقین یابد نجات گردد از اهل بهشت ٭ هر که او باشد مرید خاندان قادری

المنقبة الخامسة والعشرون فی ظهور ولایة من نعم المعجزة فی مقام
منقبت بیست پنجم در ظهور ولایت و کرامات حضرت که ارباب

علم قبل المعجزات النبی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم آورده
معجزات است در کار رسیده است دعوت و در خدا او بر سجاده اند که
اند که درویش عارف عالی الطریق سیاحت سیر کنان بشهری رسید
آنجا حاکم و سلطان نبوده و تبلیغ رسالت حضرت نبوی بمصطفی
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم هم نرسیده و مردمان آنجا را
رسم بوده که در هر روز جمعه چهارشنبه بر سر تالاب دیگی نصب

نصب کرده بودند و هر کسی بقدر قدرت خویش از گندم
و شکر و روغن در آن دیگ انداخته و بعد از آن در دیگها
لبته حلوا می پختند و بعد از آن فاتحه بارواح پاک حضرت
رضی الله عنه خوانده قسمت کرده در همانجا فقرا و غربا
و جمله مردم حاضران میخوردند آن درویش در آن وبا این
صورت معاینه کرده یکی از ایشان را پرسید که این پرستش
برچه نوع است که شما میکنید او گفت این پرستش نسبت این روز
روز کسی است که بعد از خاوند تبارک و تعالی هیچکس از و
بزرگی نیست ما این روز او را نگاه میداریم و بنام او
حلوا می پزیم آن درویش پرسید که نام آن بزرگ حضرت
گفت نام شریف او را کسی از کبار میدانند او خواهد گفت

درویشی پیش وی رفته پرسید وی کفت ما بغسل نام
مبارک آن بزرگ نمیکنم چون روز چهارشنبه غسل خواهیم نمود
آن وقت اگر به پرسی خواهیم کفت واو را نامهای بسیار است
چون چهارشنبه آنجا بر سر تالاب کرد آمده و غسل کردند درویش از کسانی
آنها نام آن بزرگ استفسار نمود کسی کتاب خود را نموده برخواند که نام
آن بزرگ در بغداد شریف آسوده و مولدش کیلان است و نام
او شیخ محی الدین سید عبد القادر است و لقب غوث اعظم و قطب ربانی
و غوث صمدانی و محبوب سبحانی و غوث الثقلین نیز یاد میکنیم و نیز
کفت که شخصی از مشتاقان آنحضرت درین دیار وارد شده بود
و فرمود که اگر روز پنجشنبه این اسم را نگاه دارید هیچ
حاکم و سلطان بر شما غالب نخواهند آمد و حکم برانی نتوانند کرد پس از آن روز

از آن روز تا این وقت پاس روز پنجشنبه و حفظ ادب حضرت
غوث الثقلین از ما ترک نشده و حکم هیچ حاکمی بر ما نرسیده آن
درویش متعجب کشته و کفت سبحان الله بعثت پیغمبر خدا صلی الله
علیه و علی آله و سلم در اینجا نرسیده و ولایت و کرامت حضرت رضی الله عنه
در اینجا محیط است و آن یکی از تتمه معجزات نبوت صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم و با خود عهد نمود که نام من انبیهم مردم مسلمانم
نشود و بکفت که بعد از خدا اخص است که از همه مخلوقات
بزرگتر است که ازین بزرگ نیز بزرگی از وست کفتند که
آن کدام است درویش نام پاک کفت او محمد است صلی الله علیه
و علی آله و اصحابه و سلم و آن نبی آخر الزمان است و بعد از آن بزرگ
است بعد از آن آن قوم بحضرت سرور کائنات و شرف مخلوقات

محمد مصطفی صلی الله علیه وعلی اله وسلم ایمان آوردند و آن
طریقهٔ محمدیه به استغفار نمودند آن بزرگ کلمهٔ توحید بر ایشان
عرضه کرد و احکام ایمان و اسلام بیان فرموده تا همه آن قوم
بکلمهٔ طیبه تصدیق آوردند و بزبان اقرار کردند و بدین اسلام
مشرف شدند **المنقبة السادسة والعشرون** فی صرف الخلل
الحار فی فقر اسناء الاعتقاد آورده اند که چون خداوند
حضرت غوث الاعظم قدس سره الاکرم در بغداد شریف
بادشاه طالبان حق از حق بامور شدند و خرق عادات
و احیای اموات از دم عیسی صفاتش بظهور رسید خلق از هر طرف
و جانب برای قدم بوس مبارکش آمد شد میکردند درویشان صاحب
تقویر که البسیار دور تر از بغداد شریف بود و شوق ملاقات

ملاقات آنحضرت محنت آیات کردید تا طی مسافت بعیده
نموده و محنتهای شاقه کشیده به بغداد شریف رسید اتفاقا
گذرش طرف طویله اسپان آنجناب افتاد چه بیند که جلهای اسپان
از دیبا و زربفت و بجای ریسمان زنجیرهای و میخهای نقره است
از مشاهدهٔ آنحال درویش را خلل در اعتقاد واقع شد و دور دل
آورد که کسیکه اینقدر بصر کر و فر دنیا داشته باشد او را
از یاد حق چه حلاوت خواهد بود و از همانجا بازگشته در مسجد محله
مسلمانان فرود آمد و در همان شب بیمار شد بحدیکه صاحب
فراش گشت مسلمانان آن محله دیدار بودند چون درویش را
بیمار دیدند طبیبی را برای علاجش طلب داشته آوردند طبیب
بدیدن نبضش مشوش شده گفت که علاج این بیماری نهایت مشکل است

مسلمانان پرسیدند علاجش چه باشد طبیب گفت اگر اسپ فلان
جنس را ذبح کنند و از خونش صاحب مرض را غسل دهند و کباب
جگرش خورانند شاید که صحت نصیبش باشد حضرت غوثیه محبوبیه
رضی الله عنه بر احوال درویش آگاه شده خادم شریف خود را
فرمودند تا درویش بیمار را با طبیب حاضر آوردند و بیمار را
نزد مقام خاص خود جای دادند و طبیب را فرمودند که
در طویله اسپان ما برو و هر اسپی که قابل علاجش باشد بکار آر
چنانچه اسپی را ذبح کرده درویش را بخون آن غسل دادند
و جگر آن کباب کرده بخوردنش دادند حتی که همه اسپان درین کار
صرف شدند درویش بیمار صحیح البدن گشت و صحت کامل یافت
چنانچه آب صحت بر سرش بخشند درویش بخدمت عالیمرتبت

عالیمرتبت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه متوجه گشت که
شکر توجهات آنحضرت بجا آرد بزبان حق ترجمان فرمودند که
ای درویش از فلان ملک و فلان شهر و فلان قوم برای
دیدن ما برآمدی و محنت طویل کشیدی اینهم منتهای کرم
ماست و آنچه از دیدن طویله اسپان ما در خاطر آوردی
که اگر کسی اینقدر زر و فر دنیا دارد اورا از یاد حق حجاب
باشد یقین است که ما مردم فقرا را با اسپان چه کار
ولی از آن روز که از شهر برآمدی از درگاه قادر لایزال
ذو الجلال فرمان در رسید که فلان درویش از فلان شهر
از فلان قوم بدیدن تو می آید و در حق او تقدیر چنان
وارد است که در بغداد آمده بفلان بیماری خواهد افتاد

وعلاجش نخواهد بود دیگر چون ایشان فلان جنس وجگراو
والله قبل از رسیدنت موجود کردم تا از خدمت مهمانان
مقصر نشوم و حلواها و زنجیرها و سبحهای از طلا و نقره بجنبه آن بود که
طبیب نیز از در فقیران محروم نرود و همه الات را بطبیب عطا فرمود
درویش بین صدق مقال متعجب گشته تا بشب و چون و نیز حکایات
طبیب نصرانی نیز رسیده بود و از معاینه آنحال در خاطر او گذشت که دین
محمدی صلی الله تعالی علیه وعلی آله واصحابه وسلم برحق است که
از فرزندانش چنین صاحب تصرف و کمالات هست فی الفور کلمه
شهادت بر زبان راند و بشرف ایمان مشرف شد و خدمت حضرت
را لازم گرفت تا از جمله اهل اسلام شد بیت سگ اصحاب کهف
روزی چند پی نیکان گرفت مردم شد المنقبة السابع

والعشرون فی اشتراش کلبة الکلیل لاسد شیخ احمد زنده
فیل رحمة الله علیه احمد جام رحمة الله علیه آورده اند که
شیخ احمد جام زنده فیل که از نشان حضرت سلطان ابوسعید
ابوالخیر رضی الله عنه بود ظرفه حالتی و نهضت میکویند که بر شیر سوار
میشده و از ملک بملکی میرسید بقطب ولایت انجا گفته میفرستاد
بجهة خوراک شیر من یکماده گاو بفرستند و گرنه شیر خود را میگذارم
گاو خود را بکشد بزرگی را که ازین پیغام میرسید بهمان وقت
ماده گاو را میفرستاد که خوراک شیر ایشان میشد ظاهرا
کسی در خدمت ایشان گفت که ای شیخ شما طرف بغداد تشریف
نمیبرند که تا صاحب ولایت انجا را هم دریابید و ملاقات نمایید
گفت البته میرویم القصه بطرف بغداد شریف روانه شدند و بهمان

وهمان روز حضرت غوث محبوب رضی الله عنه بکاول
تشریف فرمودند که شیخ احمد جام برای ملاقات ما می آیند
و بر شیر سوار هست یکماده گاو برای خوراک شیر او طیار دارید
تا چون تقاضا کند بفرستیم شیخ احمد در چند روز ببغداد رسید
و برای ماده گاو بجناب حضرت شیر یزدانی رضی الله عنه
ملتمس گشت آدمی را که بپیغام آورده بود فرمودند که شما
بروید و مطلوب شیخ عقب شما میرسد چون این سخن بسمع حضرت
شیخ رسید شیخ تعجب کرد و گفت در تمامی اولیا هیچکس بنظرم
نرسید الا حضرت سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه او هم
از ترس صولت مردادن ماده گاو قبول نمود چون شیخ
احمد جام در خاطر خود چنین آورد حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه

رضی الله عنه را معلوم شد پس آنگاه در عقب فرستادن
ماده گاو سگی را که همیشه بر در خانقاه شریف افتاده میبود
بامر عالی روان شد و شیخ احمد بمجرد دیدن ماده گاو شیر خود را
بر وی گماشت و هنوز ماده گاو ایستاده بود که سگ آنحضرت
رضی الله عنه از عقب وی زغن کرده شیر را گرفت و پاره پاره
کرد آن زمان شیخ گفت که در راه مولی تعالی جل شانه شیخ ما
حضرت سید عبد القادر هست و لشرف فیض و تربیت ایشان ممتاز
یافته از جملهٔ سلک صفای آنحضرت رضی الله عنه منسلک شد

بیت

سگ درگاه پیران شو چو خواهی قرب ربانی • که بر شیران شرف دارد سگ درگاه جیلانی

المنقبة الثالثة والعشرون فی وصول جم غفیر من الفقهاء الی الحق بنظر من الغوث المطلق

منقبت بیست و سوم در رسیدن جماعه کثیر از فقها بسوی حق از یکنظر جناب حضرت غوث مطلق

آورده که در روزی کشتی در محل

در محل شریف حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه گذر کرد
و در خدمت عالیجناب آنحضرت رضی الله عنه عرض نمود که
سیدی هر روز ازین درگاه عالم پناه عطاها معاینه
می‌بینم امروز از وجود شریف هیچ آثار سخاوت از حضرت ندیدم
حضرت غوث اعظم رضی الله عنه بخادمان فرمودند که تا یکصد و چهل
کس از فساق و عصات را جمع کنند و هفتاد کس ازان طرف
همچنان دست راست و هفتاد تن را از طرف چپ ایستاده نمایند
کردند بعد از آن حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه نظر رحمت
بر آن طایفه نمودند و فی الفور هر کدام را بمقام وصول الهی
رسانیدند چون آن درویش اینحالت معاینه کرد گفت که
امروز آنقدر سخاوت بوقوع آمد جز آن محبوب خدا کیست که
تواند که این کار کند که چنین طایفه بلا تقوی را بیدار کند و کیست
عیسی نفسی بعد محمد مصطفی صلی الله علیه وعلی آله وسلم جز این
که بیک نظر و صد مرده را زنده کند المنقبة التاسع والعشرون
منقبت بیست نهم
فی جمع ما جمع الائمة المعصومون آورده اند که حضرت سید المرسلین
در جمع حضرت او مقامات ائمه معصومین علیه السلام
و امام المتقین و خاتم النبیین محمد رسول الله صلی الله علیه و علی
آله وسلم و صحابه و اولیاء الاکرم طرف خانه سیدة النساء
حضرت فاطمة الزهرا رضی الله تعالی عنها روزی تشریف شریف
فرمودند و قدری آرد گندم مخصص بخدمت حضرت خاتون جنت
رضی الله تعالی عنها فرستاده بود و حضرت ام المؤمنین رضی الله عنها
ازین تشریف خوشوقتی نمود و حضرت سرور انبیا صلی الله علیه و علی
آله وسلم در تخمیر آن آرد مشغول شدند تا چند قرص نان بپزند

وچون حضرت امامین مقتولین شریفین امام حسن وامام
حسین رضی الله تعالی عنهما در الوقت با یکدیگر بازی میکردند
وآنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم بر امام حسین رضی الله تعالی عنه
شفقت وعنایت فرمودند چنانچه حضرت سیدة النساء رضی الله عنها
آن شفقت را بملاحظه نموده در خاطر آوردند که در وقت آنحضرت
سرور عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم حضرت امام حسین رضی الله عنه
را بتفضیل کرده عنایت فرمودند و امام ثانی از دور مرشد وا و را
تا بوقت نطلبید ابا ورزید چه سرشت حضرت اکرم الاکرمین
والافخر صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم از راه اشراف بر خطره
ایشان مطلع شده فرمودند که یا فاطمه در خاطر چنین رسیده که
توجه من در بارهٔ امام حسین و عدم التفات در بارهٔ امام حسن

حسن از چه رهگذر است خاتون قیامت رضی الله عنها
عرضه داشت که الله و رسوله اعلم حضرت رسالت پناه صلی الله
تعالی علیه وعلی آله وسلم فرمودند که هر دو جگر گوشهٔ من اند یکی را
از دیگر دوستر دارم اما درین وقت معلوم گشت که از نسل و اولاد
امام حسین پیدا خواهد شد که استحکام دین مومنین و انضباط
طریقین مسلمین بوجود آنها رواج خواهد گرفت آن نه تن
اول امام زین العابدین علی و امام محمد الباقر و امام جعفر صادق
وامام موسی الکاظم و امام علی الرضا و امام محمد تقی و امام علی النقی
و امام حسن العسکری و امام محمد المهدی است بمجرد استماع این کلمه
از زبان وحی ترجمان حبیب الرحمان صلی الله علیه وعلی آله وسلم
بخاطر حضرت سیدة جهان علیها من الله تعالی الرضوان

خطور نمود که امام حسن رضی الله عنه پسر کلان حضرت کاشکی
این نعمت از اولاد او میشد باز حضرت رسالت پناه صلی الله
علیه و علی اله وسلم بر خطره حضرت زهرا رضی الله عنها مشرف
شده فرمودند که اکنون در خاطر شما عبور نمود که این نعمت
از اولاد امام حسن کاشکی میشدی گفت الله و رسوله اعلم حضرت
رسول اکرم صلی الله علیه و علی اله وسلم فرمودند که یا فاطمة الزهرا
ازین حزن بخاطر خود و هم مبر که درمیان اولاد امام حسن سید عبد القادر
نام نامی بوجود خواهد آمد که ازان نعمت مشهور خواهد بود
[والغا] بسوی همین معنی حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
در ملفوظ شریف خود بشارت فرموده اند که اگر شخص فرزنده
وارد و در خاطر او باشد که همه ترکه و نعمت او بفرزند دهم رسد

دهم رسد پس او سبحانه و تعالی همه را بتدریج متوفی ساخت
و همه ترکه و نعمت او بهمه فرزند رسید ابا درین عجیب است
ظاهرا این کلمات قدسی سمات در جواب خطره حضرت فرموده اند
جمیع کمالات همه ائمه رضی الله تعالی عنهم در ذات شریف حضرت
غوث اعظم رضی الله عنه چگونه مجتمع شده بودند که ذلک فضل الله
یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم [والفقا] و در مجمع الفضائل
میدهد هر کرا میخواهد و خدا صاحب فضل عظیم است
آورده اند که حضرت سید الانبیاء و المرسلین محمد مصطفی
صلی الله علیه و علی اله وسلم نشسته بودند که امیر المومنین
امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی عنهما آمدند و امام اول
را فرمودند که بیا سید یا امام الامام و امام حسین را فرمودند که
بیا سید با امام الائمه آنگاه حضرت امام حسن رضی الله تعالی عنه

عرض کردند که یا ابی مرا با نام الامام خوانند در بین چه سر
است حضرت رسول کریم صلی الله علیه وعلی آله وسلم فرمودند که
از پشت ابی عبد الله الحسین نه امام آمده است و از پشت نهم
یک امام پیدا شود که او در مرتبه و مقابل مثل آن نه امام
گردد باز حضرت امام حسن رضی الله عنه پرسیدند که یا جدی
نام او چه باشد فرمودند که نامش سید عبد القادر و لقبش
محی الدین و کنیت ابو محمد و خطابش غوث الاعظم بود
و او یکی از عظم اقطاب عالم و غیاث اعظم و محبوب اکرم شود
و در وسط قرن خامس ظاهر گردد رضی الله عنه و ارضاه
و ایضا می آرند که وقتی سید المرسلین و خاتم الانبیا صلی الله
علیه وعلی آله وسلم پشت ناف امام حسن را رضی الله تعالی عنه

الله تعالی عنه بوسه دادند ایشان عرض نمودند که یا جدی بر پشت
و ناف چرا بوسه دادید فرمودند صلی الله علیه وعلی آله وسلم
از پوست تو فرزندی پیدا شود که مرتبه او و زر او و لباس مرتبه
حور نهیا باشد صلوات الله علیه وعلی آله وسلم علیهم اجمعین
و ایضا آورده که روزی حضرت امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی
عنهما در خدمت جد اعلی محمد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم
نشسته بودند که یکمرتبه حضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم نظر مبارک
طرف حضرت امام حسین رضی الله تعالی عنه نموده فرمودند که
اگر کسی با تو بدی کند تو با وی چه معامله کنی حضرت امام رضی الله عنه
یکدو مرتبه از و در گذرم نوبت سیوم انتقام نمایم فرمودند
آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم یا حسین بدین کس بیاری از

بسیاری از نسل قوم ابطال جاری یافت بوجود آید بعد از من
روی مبارک بجانب امام حسن رضی الله تعالی عنه نموده
رسیدند که تو با وجه معامله کینی حضرت امام عرض نمودند که
در تقابل آن چه نیکی و نیکوی پیش نیارم فرمودند صلی الله علیه
و علی آله و سلم که بدین سبب و علامت از نسل تو فرزند کریم الطرفین
و صحیح النسبین بعد از امام ابن رحل ها در نماند و در هنگام
شصت سالگی که امام نومید لیث سید الاسید و او رحمه الله تعالی
باشد و وارث مرا بر روی زمین بود و نام او سید عبد القادر
بن ابی صالح باشد رضی الله تعالی عنهما و او در اشارت بود
و در فرزندان ما چون ماه در شبهای ما تقدم صلی الله علیه و علی
و سلم در ملفوظ مخدوم زمان قطب وقت شیخ محمد ابراهیم

شیخ محمد ابراهیم البدری قدس سره که عالم بد و فروع عارف
محقق بود از شیخ محمد بن فیروز قدس سره آورده اند که
روزی در مجلس با برکت و با عظمت سحر و صبحی شیخ الله تعالی
نفع مستفاد
الطالبین بدوام حیاته فرمودند که این فقیر از حضرت
و حصای طالبان زندم زندگانی او
ابی العباس حضر علی نبینا علیه الصلوة و السلام استماع دارم که
وقت حضرت امیر المومنین امام حسن رضی الله تعالی عنه
بدرگاه وهاب بعطایا مناجات نمودند که یارب العزت
چنان می بینم که او ذریه برادرم امام حسین نور شرع را بامانت
برگزیدی پس در اولاد من کیست که او در مثل ایشان فضل و سیرت
باشد نذری و بانک بگوش حق نیوش امام نالد رسید که در اولاد
امجاد و ذریه نیک نهاد تو در شمر کرده ایم که انجنه بزرگی و فضل

وشرف وردان نه تن مخصوص است الان همه در روی جمع باشند
واو یکی از محبوبان ما و غوث اعظم و محی الدین محمدی بود
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم ونام او محمد سید عبد القادر بن
ابی صالح باشد رضی الله عنهما چون امام تاج این نوید دادنی
بشنید شکر الهی بجای آورده ومیان محفل زر بکف بکف که ولد
ابو محمد سید عبد القادر بن ابی صالح موسی الجیلی در اولاد ما طاهر
خواهد شد که او مکنی بکنیت ابو محمد و او بدر آسمان وشیخ امت محمدی
محمد رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم خواهد بود زهی مخدوم
زمان متع الله تعالی الطالبین بطول حیاته ودیده پر آب کرده
فرمود آری شنیدار حضرت سلطان السادات الاولیا
غوث الارض والسماء شیخ عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه

تعالی عنه از ان وقت است که حضرت جدش امام ربانی حسن
بن علی الشیخ است محمد صلی الله علیه وعلی آله وسلم خوانده است
ونیز در حرمین شریفین بهمین اسم شریف مشهور شده ودر دیار
ولکن بحضرت حضور میران حضور شهرت دارند این نیز برهان
قاطعه ومعجزه ساطعه نبویه مصطفویه صلی الله علیه وعلی آله وسلم
است که بمجلس سیب سنجیة سخن در سیادت آنجناب کرده اند نتوانند
بجد شهرت بر حد تواتر رسیده وصحت سیادت آنجناب
کریم الطرفین صحیح النسبتین کالشمس فی وسط السماست وبعض
اکابر مشایخ نوشته اند که در اجداد حضرت رضی الله تعالی عنه
سید عبد القادر رسید عبد الله مخاطب بشیخ عبد الله کرده اند
رضی الله عنهما [illegible] در ملفوظ شیخ محمد ابراهیم البدری قدس سره

منقولست که از حضرت مخدوم زمان شیخ محمد سعید که
مخدوم ملک مالک بحر حضرت مشرفه علیه قادریه را بلا واسطه
سایر حضرت مانخست از حضرت امام السجاد زین العابدین
مینوسند که این سند حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
رسیده است که فرموده اند آن جبه جبه پاک بجد این فقیر را
معظم اکابر سادات و افضل سعادات قدس الله تعالی سره
استماع دارد که حضرت امام السجاد زین العابدین خرقه
خلافت و نعم ملبوسات امانت و عنایات حضرت مرتضویه
رضی الله تعالی عنهما از خود برای حضرت غوثیه رضی الله تعالی عنه
در وقت انتقال بحضرت ابو العباس خضر پیغمبر با و برو باد صلوة
و سلام سپردند و مشرف گشتند که در عراق از ذریه طیبه عم خود ابی محمد

من ابی محمد الحسن بن علی رضی الله تعالی عنهم عالی منزلت عبد الله عنهما
و عند رسوله سید عبد القادر بن ابی صالح رضی الله تعالی عنه
پیدا شود و او فخره و فخر خاندان ما و ابا و اجداد ما باشد و خاتم
مدعوت ولایت و نیابت نبوت ما و موریم او نیز ما مور
باشد و گردن تمامی اولیای امت محمد صلی الله علیه و علی آله و سلم
زیر قدم او باشد سلام ما با و برسانید و امانات او را
بوی بسپارید و گویند که حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
در دوازده سالگی این تبرکات خلافت و ملبوسات نعمت امامت
از پیش حضرت پیغمبر با و براو باد صلوة و سلام طلب کرده گرفتند
و سلام آبا و اجداد کرام خویش فایز گردیدند و ایضا مخدوم
زمان شیخ محمد بن ابراهیم البدری قدس الله تعالی سره در

در ملفوظ خود مسطور باید که ای عزیز بشنو که میزان عدل
دو کفه دارد اگر یک پله جمیع سادات بنی حسین رضی الله عنه
دارند و در پله دوم یکی از سادات بنی حسن رضی الله تعالی عنه
فقط حضرت ایشان معظم جد غوث اعظم رضی الله تعالی عنه باشد
بالیقین این کفه راجح آید و اتفاقیست که نهایت حضرت غوث
محبوب رضی الله تعالی عنه در مقام ولایت به نسبت بهترین فیض
مآب زیاده ترست و افاضه آفتاب هدایت او
و ایضا عارف کامل مولانا عبدالرحمن جامی قدس الله سره
السامی در کتاب شواهد النبوت در اتمام احوال دوازده امام
مینویسد که می باید که فضایل و کمالات اهل بیت را منحصر در این
دوازده تن ایمه ندانند زیرا که این فضیلت و کمال از اهل بیت بسی

از اهل بیت بسیار بوده اند چنانکه حضرت سلطان الاولیا
غوث الارض و السما محبوب سبحانی غوث اعظم شیخ محی الدین ابو محمد
سید عبدالقادر جیلانی رضی الله عنه فرد چون محمد مبارک
غوث اعظم اولیا حاضر هست المقید الملقبون فی اسرار مقام
منقبت سیم در اراء الوراء
وراء الوراء الملک العلی قاضی شهاب الدین عرف کمری جونپوری
احجاب در مقام وراء الوراء
قدس الله سره در ملفوظ قطب الابرار شیخ بدیع الحق و الدین
شاه مدار ابن شیخ علی الحلبی الجباری قدس الله سره مرا آورده که
انچه حضرت ایشان از روی خطاب بفقیر میکردند و تقریب میساوردند
و فقیر از زبان مبارک حضرت ایشان هرچه میشنید آنرا بنوک
قلم مینمیکرد بعضی از آن است روزی در مناقب بعض اولیا ماتقدم
در مجلس اثنا فرمودند که ای قاضی بدانکه هیچکس بعد از صحابه کرام

در رتبهٔ امامت ایمه عالی‌مقام مثل غوث اعظم ابو محمد سید عبدالقادر
الحسنی الحسینی جیلانی رضی الله تعالی عنه ثبت علی التحقیق و غایت
و هیچ کدام از اقطاب و غیاث بمرتبهٔ او نرسیده تا حال و رسیدن
نتوانند تا قیامت و او را در ولایت شأن اعظم است و منتهای
مراتب اهل مناصب از قطب عالم و فردیت و محبوبیت است و از او
مرتبها ترقی کرده بمنزل قرب و صمدیت تمکن یافته است و مشهور
از و او را مقام وراء الوراء است که در آن می‌آساید برسیدم
الی شاه تفصیل مرتبهٔ وراء الوراء بیت فرموده‌اند که وراء الوراء
باطن احدیت است که مرتبهٔ مطلقه صرف است که از و بالاتر
مرتبهٔ نیست که او در حقیقت ولایت مطلقه گویند که عین
ولایت مطلقهٔ محمدیه است و در تمامی است محمد علیه و علی آله و اصحابه

و اصحابه الصلوة و السلام بسه کس وراء الوراء ظاهر شده‌اند
یکی بهلول دانا دوم جنید بغدادی سید الطایفه سیوم حضرت
غوث اعظم قدس الله تعالی اسرارهم و بعضی اکابر رجال سیوم حضرت
اویس قرنی را گفته‌اند و چهارم حضرت غوث الاعظم را رضی الله
تعالی عنهم اجمعین و بعد محبوب سبحانی رضی الله عنه تا این زمان
هیچکس بکار نرسیده و وراء الوراء را همیشه ایضا در تجلی داشت که تنزل
نمیکنند از آن مگر برای ادای فرایض و حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه
را با وجود آن منزلت اتباع تمام و قدم سید الانام صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم اتم و اکمل بود و شغل عبادت و درس فرمودن
علوم دینی و تربیت طالبان و ارشاد مریدان و تصرفات
ظاهری و باطنی و هر زمان و مکان و وقت می‌کنند و تصرف

رد جانبه حضرت غوث اعظم قدس سره الاکرم تا اینوقت جاریست
و وضع رقاب ما دم زیر قدم او بامر ایزد ولیست و تعظیم حضرت
غوثیه محبوبیه از ازل است سبحانه و بحمده که کر دست ما با برا
او و در بعض موضع ملفوظات ان مذکور است که میفرمودند که
تا جائیکه بعثت محمدی صلی الله علیه و علی اله و سلم رسیده بعثت آن
تصرف ولایت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه فرا گرفته است و هیچکس از
مشایخ و اولیا چار دو خانواده مشهوره عرب و عجم از خوشه چینی
نعمت و برکت حضرت سید عبد القادر جیلانی محروم نمانده
و این درویش نیز از نیازمندان آنجناب است و هم گفته الله اکبر
ختم نبوت بر سرور دو جهان علیه و علی آله و اصحابه الصلوة والسلام
نمیشد هر آینه این بزرگ شایان آن بودی چنانچه حضرت نبویه مصطفویه

مصطفویه صلی الله علیه و علی آله و سلم فرموده و لا نبی بعدی
و نسبت سهروردیه نیز همانا درست که بعضی مردم میگویند که
شیخ بدیع الدین شاه مدار هم عصر حضرت محبوب سبحانی است
خلاف واقع است زیرا که حضرت شاه مدار هم عصر میر سید اشرف
جهانگیر سمنانی بوده اند و باهمدیگر در سفر حرمین شریفین ملاقات کرده
در حجاز یکجا بوده اند و با خود ها مبادله خرقها کرده اند و وفات ایشان
در سال هشتصد و چهل از هجرت بوده و عمر ایشان به صد و پنجاه سال
قریب رسیده بود والله اعلم بالغیب
فی اخذ سلطان المشایخ نظام الدین خلافة القادریة
در گرفتن سلطان المشایخ خواجه نظام الدین دهلوی خلافت قادریه را
من ولده سید عمر رضی الله عنه در اسرار السالکین ملفوظ
از نبیره آنجناب سید عمر رضی الله تعالی عنهما
شیخ جنید نبیره شیخ فرید شکر گنج قدس الله تعالی سرهما در مجلس رابع

رابع عشر آورده اند که سلطان المشایخ خواجه نظام الدین
اولیا قدس الله سره از صاحب بافیض مند شده اند و خرقه از
ازین خانواده نیز پوشیده اند برین منوال چون حضرت
خواجه نظام الدین اولیا در مکه معظمه رفتند سید حضرت غوث
و نسب شیخ العارفین سید عمر قدس الله سره از فرزندان
حضرت سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه خادمی ایشان
خواجه اولیا فرستادند خادم آمده گفت که شیخ شما را حضرت
سید عمر شما را میطلبند خواجه فرمودند که سید عمر مرا چه میدانند
و چگونه معلوم نمایند خادم رفته عرض کرد حضرت سید عمر
فرمودند که از روزی که سوار شدید از ملک هند و جمیع حرم
منتظر شما بودند و بگیر از من خرقه خلافه متبرکه قادریه را از خانه

از خانه من که سید عبد القادر جیلانی است رضی الله تعالی عنه
پس سلطان المشایخ این حرفها شنیده از سید عمر خرقه خلافت
گرفتند انتهی و باید دانست که سلطان المشایخ را که بمقام
محبوبیت نسبت میکنند میتوان گفت که بتوسط حضرت سید عمر
قدس الله سره از خاندان آفتاب نشان حضرت غوثیه
رضی الله تعالی عنه باین منصب عالی فایز گردیده اند
در مجلس چهارم ملفوظ مذکوره معلوم میشود که روزی عرضداشت
کرد شیخ علم الملة والدین عرف چند خلافت هر چهار ده داشتند اما شیخ
چون الله امرید شدن ارادت در کدام خانواده کردند
الاسلام فرمود که ابوی حضرت علم الملة والدین وقت ارادت
مرا رسیدند که تو در کدام خانواده مرید کنیم من گفتم هر خانواده

فیض یابند فرمودند که فیض خانواده‌ها خانوادهٔ قادریه است
بس مراد در خانوادهٔ حضرت محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه مرید
کردند و کلاه پوشانیدند انتهی المنقبة الثانية والثلثون فی
نسبت نسبی و روحی
استفاضهٔ حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند قدس الله سره
و فیض باطنی
از جناب سید الاولیا رضی الله تعالی عنه فی الرویا در خواب شیخ
عبد الله بلخی رحمه الله تعالی علیه در کتاب خوارق الاحباب فی
معرفة الاقطاب در باب بست پنجم که ذکر قطب العباد غوث
البلاد حضرت خواجه بهاء الدین محمد نقشبند بن محمد نقشبند
بخاری قدس الله تعالی روحه است آورده است که از زبان
فیض بیان خواجه خواجگی درست شنیدم که او از بعض قلندران
دیرینه سال و عارفان صاحب کمال که در بلاد شریف بخارا اقامت داشتند

داشتند نقل میکردند که روزی سلطان الاولیا برهان الاصفیا
غوث الارض و السما غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه در عصر خود
با جندی از مصاحبان بالای بام ایستاده بودند ناگاه
نگاه آن شاه عالیجاه بجانب بخارا افتاد و بنا بکرم علیه نمود
فرمودند که بعد از من چون یکصد پنجاه و هفت سال گذرد
مردی قلندری محمد المشرب بوجود آید و نام او بهاء الدین
محمد نقشبند بود و او بنعمت خاصهٔ اینجانب فایز گردد و همانی
طور بظهور آمده و به تقریب استحصال نعمت مر خواجه نقشبند را
از آن جناب فیض مآب جاست که خواجه امیر کلال قدس الله سره
بدست انابت مشرف شدند حضرت امیر بعد از آنجا بجای
و اشتغالهای بیشمار بشغل اسم ذات تلقین فرمودند و متوجه احوال

ایشان گشتند لیکن تصور نقشه اسم اعظم در ضمیر منیر شان
ممکن نمیگرفت خواجه را تفرقه تام و تجمعیت تمام بخشید الله
و بسر صحرا نمودندی پیشند که حضرت خواجه خضر علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام خوابشرم داده فرمودند که ای خواجه بهاء الدین مرا اسم
اعظم از حضرت محبوب سبحانی شیخ محی الدین سید عبد القادر جیلانی
رضی الله تعالی عنه رسیده است و تو اهم می آگاهانم که حضرت ایشان
توجه آرید تا روز سما ساخته شود پس در همان ساعت کمال ادبا یکبارگی
جانب ادای قطب الاقطاب سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه
مشرف کردید حضرت رضی الله عنه انگشتان دست مبارک خود را که
چون نقش اسم ذات ازو پیوسته بطرف خواجه نمودند و دیدن مجرد
آن نقش در ظاهر و باطن خواجه منقش گردید که همیشه در خطر شان

در خطر شان محسوس همین اسم اعظم میشد چنانکه در وقت
ما فیتن کنیجاب اسم ذات بجای کلمه منقوش میکرد و دید خیال انجه این
ذکر درین دیار شهرت گرفت بعضی از بعض انشان استفسار نمودند که
خواجه ما فرموده اند که این قسم فیض از فیوضات و افاضات
انگشتان مبارک است که حضرت سید عبد القادر جیلانی
رضی الله عنه در حق ما ارزانی داشت و در همان آن اتحاد
از برکات توجه جناب ارزانی میبایم و وجه شهرت خواجه ما
نقشبند آنکه در آن وقت که حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
نقش اسم اعظم را در باطن ایشان البته خواجه نقشبند نام در
دل طالبان خدا می بندند الحمد لله علی نعمائه خواجه ما در قصر
عارفان بودند و بحضرت شان بقبول حضرت غوثیه محبوبیه

رضی الله عنه که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله تعالی است
پرسیدم که گردن های جمیع اولیا از ما نه دارند فرمودند که
از مضمون کلام شیخ الامام رضی الله عنه چنین بر آید که خواجه
را ابو یوسف همدانی دران زمان بودند و حضرت خواجه
بهاء الدین نقشبند قدس سره میگویند که قدم علی عیسی حسینی
قدم او بر چشم [illegible]
و علی البصر است و تولد خواجه نقشبند قدس سره سال هفتصد
[illegible] صدق
هجریست و وفات سیوم سال هفتصد و نود و یک و وقوع
معین الدین
المتعبد الملائکة والثقلین فی استفاضه حضرت خواجه
[illegible] سیوم در [illegible] حضرت خواجه گیسو دراز
سرحلقه قدوة المشایخ قطب الحق میر سید محمد حسینی
از جناب او رضی الله عنهما
قدس سره در کتاب لطایف الغرایب می آرند که روزی از زبان
قطب عالم شیخ ناصر الدین محمود نور الله مضجعه شنیدم که میفرمودند

٨٢

میفرمودند چون حضرت شیخ العالمین سید محی الدین ابو محمد شیخ
عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه مامور شدند بگفتن قدمی
هذه علی رقبة کل ولی الله تعالی جمله اولیا که بر روی زمین بودند
وضع رقاب کردند خواجه جهان خواجه بزرگ معین الحق والدین
چشتی قدس الله تعالی سره العزیز دران ایام جوان بودند و در صحرا
در دامن کوهی مجاهده و ریاضت میورزیدند بمجرد آگاهی بر فتح
امر الهی زعیم اولیا عمر مبارک مسارعت کرده و سر مبارک خود
بر زمین رسانیدند و گفت بل علی رأسی همان ساعت حضرت
غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه بنور باطن دریافتند و در محفل اولیا
فرمودند که پسر خواجه غیاث حسن سنجری در وضع رقاب از
سایر اولیا سبقت کرده و از حسن ادب و تواضع او خشنود و مسرور

خدای عز و جل او رسول و رصلی الله علیه و علی آله وسلم
و عنقریب است که او جهان ملک سخر کرد و همچنان نظهور آمد و مولانا
شیخ محمد جمالی سهروردی قدس سره در سیر العارفین می آرد که
خواجه بزرگ معین الحق والدین چشتی قدس سره مر حضرت قطب
الاولیا غوث الارض و اسماء سید عبد القادر جیلانی را رضی الله عنه
در حیاتی دریافتند و مدت پنجماه و هفت روز در صحبت عظمت
حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه و انواع فیض و جمعیت باطنی
از صحبت ایشان ربودند و تمامی عمر خواجه چهل نود و دو سال بود
بعضی گویند نود و هفت سال بود و وفاتش در سال ششصد و سی
روید اده سید آدم بنوری نقشبندی قدس سره در نکات الاسرار
منسوب که در مجلس حضرت شیخ فریدالدین محمد گنج شکر قدس سره

قدس و چند ذکر قدم مبارک حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه
بر آمد شیخ گفت اکرم هاد در آن زمان می بودم همراه نیاز روی
قدم مبارک آنحضرت را بر حدقه چشمان می نهادم چنیر حرمت حضرت
خواجه معین الدین قدس سره در آن وقت در وضع رقاب اولیا
داخل اند و فیض آن قول علی حدقه عینی همچنان اند منتهای ملک حرمی
و برهان المتقدمین سید اکرم بر سید محمد شاه عالم البحراری
قدس سره همان مضمون بلکم و کاست واقع است و بر زبان البحرانی
در مناقب آنحضرت رضی الله تعالی عنه گفته است سید عالم کون
نبنا همون کی بت حضرت پیران پانی
و وقتی که حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه بر آمد در مستان محب
آنجناب این بیت خواندند بیت حد چشم و دم خواهم تا در تو بنگرم

این و هم از که خواهم وین جسم خود کجاست ◦ این کاتب حروف میندارد
از روی کمال عجز نیاز در جناب عالم مآب این ابیات معروض
مه را که جمع خوبان بکسی نه انچه نسبت ◦ تو زیاده تر زماه دگران کم ستاره
بدو دیده کی توانم که رخ تو سیر بینم ◦ دو هزار دیده باید که ترا کنیم نظاره
بتو جان من رود کجا که تو شاه نیکوانی ◦ ز تو دل کجا گریزد که تو معدن امانی
بهمین کنج جانم خوش است سلک ز تو که باهم ◦ چکنم چه چاره سازم اگر از درم برانی
بحر نسبت گفته جانم که هست از تو حیران ◦ بتو هیچ کس نماند تو بمجلس نهانی
به ثنای تو زبانم برسید لال گشتم ◦ پس ازین چه دیگر بگویم برسان بد زبانی
و شیخ نور الله سره شیخ فقه حسن قطبی قدس سره در الطف اللطائف
قادریه آورده است که چون خواجه معین الدین چشتی قدس سره
در خدمت عالیمرتبت حضرت غوثیه رضی الله عنه درخواست عراق کردند

خواست عراق کردند فرمودند که عراق بشهاب الدین
عمر سهروردی قدس سره دادیم و شما را هندوستان و چون
حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه رحلت نمودند عمر خواجه جیو
بیست چهار ساله بود و شیخ الشیوخ شهاب الدین سهروردی
بیست و دو ساله بودند رحمة الله تعالی علیهما النقل
و منقولست فی اشارة اتباع النبی صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم
سی چهارم در پیدا کردن او بسر وقتی رسول علیه السلام را
علی سایر المراتب آورده که چون حضرت غوثیه محبوبیه
رجیع مراتب
رضی الله عنه بمرتبه قطبیت کبری و غوثیت عظمی رسیدند
از حضرت رب العزت جل شانه فرمان در رسید که ای محبوب
جمیع درجات که ما فوق ولایت و ما تحت نبوت باشد ترا
عطا کردیم الا درجه نبوت مانده است اگر آرزو تو باشد

آنچه بتو ارزانی فرمایم ظاهر این سخن از روی امتحان
بوده باشد حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه عرض کردند که
یا رب العزت مرا چو لطف و فضل تو هیچ آرزوی نیست خصوص
درجهٔ نبوت چگونه آرزو کنم در شان جد ما صلی الله تعالی
علیه و علی آله وسلم خاتم النبیین فرموده اند و باز فرمان رحمانی
رسیده که او را بر جن و انس خاتم کرده ام باز فرمان رسید که
مرا سوای آنها عالیجاهست بر آنها تا رسالت دهم عرض
نمودند که یا رب العزت هیچ مرتبه بهتر ازین نیست که در
تابعان خادمان جد بزرگ خود باشم صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم
در روز قیامت نزد جد شریف خود باشم صلوات الله تعالی علیه
و علی آله وسلم و اولاده و مرا چه یارای که با جد خود در مرتبه

۸۶

در مرتبهٔ نبوت مشارکت کنم فرمان در رسید که ای
محبوب من از من چیزی طلبیدی که بهتر از آن هیچ چیزی
بدرگاه من نیست رباعی اگر چه بنده هرگز خدا نیست ولی
احمد ز حق هرگز جدا نیست یقین دانم محبوب الهی بنده
جیلان و جدش هم خدا نیست المنقبة الخامسة والثلثون فی
منقبت سی پنجم
بشارة النبی علیه الصلوة والسلام و علی آله الطهورة و اعلى اعلا
در بشارت رسول علیه السلام بظاهر شدن آنحضرت در بلندترین مراتب
آورده که روزی حضرت سید عالم صلی الله تعالی علیه و علی
آله و صحابه وسلم در مدینه مطهره منوره در حجرهٔ شریف خویش
بعد از ادای چاشت بقیلوله بودند در رویا دیدند که
علی مرتضی کرم الله تعالی وجهه و حضرت فاطمهٔ زهرا رضی الله
تعالی عنها و امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی عنهما بالای

بالای مکه نشسته اند و از میان ایشان ما بشعلهای نوخانه
بر بیخزد وجانبچه بعدد عشره رسیدند و از انجمله نه شعله در یکطرف
و یک شعله در یکطرف و علی المرتضی و فاطمة الزهرا و حسن و حسین
رضوان الله تعالی علیهم اجمعین آن نه شعله را اشاره کردند که
از نور خود ها برین یک شعله زنند بجا کردیدان شعله مثل آفتاب
روشن کشته و تمام عالم از نور روی او منور شد چون آن
رویا بیدار کشتند در خاطر خاطر آوردند که این رویا بسر
خواهد بود فی الفور فرمان از جناب رب رحمان در رسیده
یا محمد صلی الله تعالی علیه و علی آله وسلم این ده شعلها که دیدی نور ده
کان حسن و حسین رضی الله عنهما بوده اند از ان فرزندان
امام حسین بن علی رضی الله تعالی عنهم اند که هر یک با مت ظهور خواهند

عمل نمایند چنانچه [illegible]

ظهور خواهند نمود و هر کدام امام عصر خود خواهند بود و ان
یک شعله صد ابوده فرزند ارجمند از اولاد حسن بن علی رضی الله
عنهم خواهد شد که نامش سید عبد القادر و لقبش محی الدین و کنیت
او ابو محمد و خطابش غوث اعظم قدس سره الاکرم و مولودش
در گیلان باشد و در بغداد ظهور خواهد کرد و ارشاد و تصرف او
تا قیامت بر عالم جاری و باقی خواهد ماند و هر کرا نسبت بوی باشد
هدایت و سعادت بر دو نجات یابد و مشعل او تا ابد روشن خواهد
بود رضی الله تعالی عنه و افاض علینا فیوضه منه بیت چراغی را که
ایزد بر فروزد هر کسی کو تف زند ریشش بسوزد المنقبة الیاء و الثلثون
منقبت سی و سیوم
فی التصدیق الشیخ جنید البغدادی قوله قدمی هذه علی رقبة
در درست داشتن سید الطائفه جنید بغداد قول آنحضرت را قدم هذا را
کل ولی الله تعالی آورده اند که صوفی از صوفیان جنیدیه

در خدمت سید الطایفه ابو القاسم جنید بغدادی رحمة الله علیه
الله ذکر کرد که یک مجذوب میگوید که در بغداد بعد از جنید
سید از ولایت گیلان خواهد آمد که وخواهد فرمود که
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله تعالی و ولیه الله تعالی و جمیع اولیا
قدم حاله است بر گردنهای تمامه اولیاست
گردن خود را پیش وی گردن پست کنند و کسی که انحراف از قدم
شرلف او نماید از مرتبه ولایت مسلوب کرد حضرت جنید رضی الله عنه
فرمودند که آن سیدی از اولاد حضرت امام حسن المجتبی
از گیلان در بغداد ظهور خواهد نمود و در روز جمعه در اثنای
خطبه این قول خواهد فرمود و تمام اولیاء است قدمش را زود
بر گردن خود نهند اگر ما هم دران زمان زنده باشیم قدمش را
بر گردن خود نهیم گویند که خرقه خلافت از علی موسی رضا بحضرت

بحضرت خواجه معروف کرخی رسیده بود آن خرقه
با حضرت جنید بغدادی و از ایشان حواله حضرت ممشاد
دینوری و از ایشان بشیخ احمد اسود دینوری و دینوری بجز و
که امانت سلطان الاولیا سید عبد القادر جیلانی رسیدست
رضی الله تعالی عنهم اجمعین فی نسخ [illegible]
معروف الکرخی رحمة الله تعالی علیه یا سید اهل زمانه شیخ
شیخ معروف کرخی قدس سره آنحضرت را بلفظ
علی بن هیتی گفت که زیارت کردم قبر خواجه معروف کرخی
رحمه الله تعالی علیه همراه حضرت سید عبد القادر رضی الله عنه
پس فرمودند آنحضرت السلام علیک یا شیخ معروف عبرتنا
بدرجه و بعد از چندی باز آنحضرت بزیارت شیخ معروف
رفتند فقیر نیز همراه بودم فرمودند السلام علیک یا شیخ

یا شیخ معروف عبرناک بدر جستن و جواب داده‌اند و علیکم
السلام یا سید اهل مائة المتقدمین والمتأخرین فی قول بایزید
مستقیم ... در دو قول بایزید
البسطامی رحمه الله تعالی علیه سمعنا و اطعنا بقوله قدمی هذه
بسطامی رحمه الله در قول بایزید بسطامی رحمه الله علیه قبول کردیم و گردن
رقبة کل اولیاء الله تعالی وارد شده اند که حضرت غوثیه محبوبیه
نهادیم گردن خود را
ابو محمد سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه را بروز جمعه
بر منبر در اثنای خواندن خطبه برق شهود ذات بیحجب در
گرفت و از ما سوی مغلوب ساخت و هیچ درجه و رتبه نبود مگر که
در زیر قدم او در آمده فی الحال بر زبان مبارکش جاری شد
قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله تعالی و ولیة الله نفی از عالم
قدس بعالم ملکوت در رسید که ملائکه جمیع اهل ولایت را
خبر دهند انچه محبوب حق میگوید برای حصول سعادت خودها

خودها اطاعت کنند بموجب امر الهی همه اولیاء متقدم
و متاخر گردنهای خود را پست کردند چه اهل حیات و چه
اهل ممات چون فرشته به قبر سلطان العارفین خواجه بایزید
بسطامی رحمه الله علیه رسید گفت یا شیخ برخیز بحکم خدا حضرت بایزید
سر از قبر برون کرد و گفت مگر روز قیامت است محشر برپا است
فرشته گفت لا الا محبوب الهی غوث اعظم سید عبد القادر
جیلانی رضی الله تعالی عنه که ساکن بغداد است در اثنای خطبه
گفته که قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله و ولیة الله تعالی
حق سبحانه و تعالی کلامش را بدرجه قبول جا داده و جمیع اولیاء
الله تعالی فرمان شده که گردنهای خود را پست کنند در زیر قدم
ایشان که با انقیاد مشغول است استعجال نمایند خواجه بایزید

قدس سره گفت حق سبحانه و تعالی عادل است سید عبد القادر
را بکدام نسبت فوقیت داده فرشته همین سوال بدرگاه
ذو الجلال عرض نمود جواب آمد فوقیت او بر تو دو سبب است
یکی آنکه او فرزند ارجمند محبوب من محمد است صلی الله تعالی علیه
وعلی آله وسلم دوم آنکه تو فارغ مشغول بودی و او مشغول فارغ
است حضرت بایزید بشنیدن این سخن گردن خود را بست گرده
گفت سمعنا و اطعنا همه اکنون سر بر پایش کردند مر خود را [فرود] [شنیدیم و اطاعت کردیم]
بزیر قدمش برده بود المنقبة التاسعة والثلثون فی جعله المردود [منقبت سی ونهم در گردانیدن آنحضرت مردود]
مقبولا در ملفوظ غیاثیه آورده اند که در زمانه حضرت [مقبول در درگاه الهی]
امام المحبوبین غوث اعظم رضی الله تعالی عنه یکی از اولیاء مقرب
درگاه الهی بسبب غیرت کبریایی مسلوب الولایت شد

الولایت شد و جانش چنان خار و زار گشت که بدر کوچه
و بازار گذرش می افتاد از زبان هر کس بر می آمد که
اینکسی که میرود مردود جناب حق است و آن شخص سعید
شصت اولیا را کامل رفته هر یک با اتفاق یکزبان شده گفتند هرچه
استغفار برای تو کردیم هرگز قرین اجابت نشد و نام تو
در لوح محفوظ در زمره اشقیا ثبت شد گو شید او روی خود سیاه
کرده بدرگاه عالیحضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
در رسید بمجرد دیدنش فرمودند که بیا ای فلان کس هر چند که
مردود حق بودی اکنون مقبول او سبحانه و تعالی شدی
همان ساعت در باب او بحضرت تقدس و تعالی التماس
کردند و متوجه شدند فرمان در رسید که یا غوث اعظم بنده که

سیصد و شصت کس از دوستان من برای او درخواست
کردند با جابت قرین نکرده بوده چرا که نام او در سلک اشقیا
در لوح محفوظ ثبت است حضرت پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه
عرضه داشت کردند که یا رب العزت تو قادری که مردود را مقبول
و مقبول را مردود گردانی و بر زبان بنده چنان راندی فرمان
شد که این امر مفوض بتو گردانیدم هر چه خواهی آن بکن که
خواندهٔ تو خواندهٔ من و راندهٔ تو راندهٔ من آنگاه حضرت
رضی الله تعالی عنه بشستن روی او حکم باز کردند و نام او از
نامهٔ اشقیا بر آورده در نامه صفیا ثبت کردند باز فرمان
الهی در رسید که یا غوث اعظم ترا بتصرف عزل و نصب بخشیدیم که
هر که مقبول تست مقبول من و هر که مردود تو ست مردود من

مردود و نشست چنانچه این شخص بمال ایشان بمرتبه خود عود کرد
و در سلک خاندان منسلک گردید بیت ای خسرو ملک بقا مردود تو
مردود حق وی جای روز جزا مقبول تو مقبول حق

المنقبة الاربعون
فی ایداع الامام الحسن عسکری سجادة رضی الله تعالی عنه
در امانت نهادن امام حسن عسکری سجاده خود را نزد غوث اعظم
الی الغوث الاعظم رضی الله تعالی عنهما در کتاب مخازن
بحضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
قادریه آورده که از ائمه هدی حضرت امام حسن عسکری رضی الله عنه
که امام یازدهم است در حیات خود سجادهٔ مبارک خود را بیکی
از اصحاب سپردند و گفتند که هر یک از شما یاران ما بعد از این سجاده
را محافظت نگاهدارد و این امانت بغوث الاعظم رضی الله تعالی عنه
که او در وسط قرن خامس ظاهر خواهد شد باو بدهند و سلام ما
بوی رسانند

المنقبة الحادی و الاربعون فی عتاقة کل یوم عبدا
منقبت چهل و یکم در آزاد کردن هر روز غلامی را

و ایصاله بهم بحق از مخدوم جهانیان جهان گشت قدس
در رسانیدن ایشان بحق
الله تعالی سره در مسافرت نامه منقول است طریقه حضرت غوثیه
محبوبیه رضی الله عنه آن بود که هر روز غلامها خریدندی و آزاد
کرده بخدا رسانیدی بیت غلام خسرو جیلان شوی که اهل عرفانی
نجات از جهان بخشند بار قرب حقانی المنقبة الثانیة والاربعون
رضی الله عنه
فی جعل سارق قطبا آورده اند که چون حضرت غوثیه محبوبیه
در گردانیدن او دزد را قطب عالم
مستطاب
از مدینه مطهره مراجعت فرمودند دیدند که در راه دزدی
نشسته ایستاده است که اگر کسی بیاید غارت کنم چون آنحضرت
رضی الله عنه نزد وی رسیدند و گفتند تو کیستی گفت مرد صحرائیم که
بیرون شهر میباشم آن حضرت رضی الله عنه بمکاشفه نام وی را
دیدند که سیاه است و سارق در دل آورد که این مرد

97

بدین عظمت و بزرگی که مینماید عجب نیست که حضرت غوث اعظم
باشد حضرت نیز از مکاشفه یافتند که این دزد مرا شناخت فرمودند
آری منم عبدالقادر فی الحال دزد بر پای مبارک آن حضرت رضی الله عنه
افتاد و از زبان بی تحاشی برآمد که یا سید عبدالقادر شیئا لله
حضرت غوث اعظم قدس سره الاکرم بر حال وی نظر کرده بجناب
عز اسمه توجه نمودند و ندا شد که یا غوث الاعظم این سارق را
از راه خلاف باز گردان و یکی از اقطاب ساز همچنان شد
بیت مستوانی صد که ایا بنده گنج بر گنج رایگان بخشی فاسقی را
بلطف یک ساعت قطب گردانی و جهان بخشی المنقبة الثالثة
والاربعون فی نجات فاسق الفاسق بجواب لعبد القادر
در نجات فاسق بجواب عبدالقادر در سوال منکر و نکیر
فی مسئلة المنکر والنکیر آورده اند که فاسقی زبان کار و عاصی

و عاصی تبه روزکار روز افنا جنابت و ذات خجسته صفات
حضرت غوث صمدانی رضی الله تعالی عنه فرط محبت در جناب
میداشت چون ازین سرای فانی بدان عالم جاودانی
رحلت نمود و او را در قبر دفن کردند منکر و نکیر آمدند و پرسیدند
که من ربک و ما دینک یعنی که هست پروردگار تو و چیست دین تو
آن فاسق در سوال جواب میداد که عبد القادر فرمان ربانی
رسید که ای منکر و نکیر این بنده اگرچه عاصی و فاسق است
ولیکن در محبت محبوب ما که سید عبد القادر هست صاحب وقت
و محبتش در دلش تمکن گرفته که هر بار نام او میگیرد از وی باز آیند
و قبرش گشاده گردانید فی الفور از برکت آن جناب پر عظمت
مشکل سوال منکر و نکیر بروی آسان گشت چه غم دیوار امت را که

است اگر باشد چون تو پشتیبان چه باک از موج بحر آن را که باشد
نوح کشتیبان المنقبة الرابعة و الاربعون فی لباسه الفاخرة
منقبت چهل چهارم در پوشیدن حضرت غوثیه
و عطائه للمحتاج الاجد الخاص آورده اند که حضرت غوثیه
لباس فاخر و دادن او محتاج را اگر چه صرف بود
جامهای نفیس و لطیف میپوشیدند گویند که هر یک گز جامه
بده دینار زر از برای جامه حضرت رضی الله عنه خریده کرده
کرده میشد و یکنوبت جامه را بهفتاد هزار درم خریده
بودند و یکبار پوشیدند و باز دویم بمحتاجی عنایت فرمودند
المنقبة الخامسة و الاربعون فی نعله المرصع آورده که نعلین مبارک
منقبت چهل پنجم در بیان نعلین مرصع آنحضرت
آنحضرت رضی الله عنه بلعل و زمرد و یاقوت مرصع کرده
بودند و از پایان آن میخهای زر و نقره کرده بودند
المنقبة السادسة و الاربعون فی نزول الطعام من عند الله تعالی
منقبت چهل ششم در نزول طعام برای آنحضرت از نزد

تناول آورده اند که وقتی حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله
در اربعین نشسته بودند و بخاطر مبارک آوردند که
در اربعین جنس ماکولات تناول ننمایم مگر قدری از آب
بوقت افطار بخوریم تا چیزی از آسمان فرو نیاید چون
از اربعین دو روز ماند شخص سقفی چهره شکافته اندرون
آمد و دو رکابی بدست دارد یکی از طلا با زنجیر طلا و دوم
از نقره با زنجیر نقره و در هر رکابی خوراک آورده پیش آنحضرت
رضی الله عنه نهاد و پس آنحضرت پرسیدند که چیست عرض نمود
بجهة حضرت خوراک از عالم اعلی برای تناول آورده ام
حضرت رضی الله عنه فرمودند دو رکس که جدم علیه الصلوة
والسلام در انا طلا و نقره خوردن نهی فرموده اند همان ساعت

همان ساعت شرمنده شده رو بفرار نهاده غایب شد
و وقت افطار طبقی پر از طعام از آسمان بر دست نهاده
آورده عرض نمود که یا غوث از غیب طعام رسید تناولی
برای شما بس آنرا گرفته با جماعه اصحاب تناول فرمودند
و شکرانه الهی بجا آوردند المنقبة السابعة والاربعون
منقبت چهل هفتم
فی مدح الخضر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام حضرت خواجه
در مدح کردن خضر علیه السلام آنجناب را
خضر علی نبینا و علیه الصلوة والسلام فرموده که والله مثل
غوث الاعظم رضی الله عنه در مقام معشوقی زیر آسمان کبود
تا حال نکس نیامده و بعد از این نخواهد آمد و ایضاً حسن
و نیز روایا
الشیخ ابو مدین المغربی لقیت الخضر علی نبینا و علیه الصلوة
کرده اند از شیخ ابو مدین مغربی ملاقات کردم حضرت را علی نبینا و علیه الصلوة
والسلام فسالت عن مشایخ المشرق والمغرب فی عصره
والسلام سوال کردم از اولیای مشرق و مغرب در زمان او

وسألت عن فرد الافخم الغوث الاعظم رضي الله تعالى عنه

وپرسیدم حضرت خضر را از حال فرد بزرگ غوث اعظم راضی باد خدا از او

فقال هو امام الصديقين وحجة العارفين وهو

پس گفت حضرت خضر علیه السلام او امام صدیقان است و دلیل عارفان و او

روح في المعرفة وشأنه عظيم بين الاولياء كشأن

روح معرفت است و شان او بزرگ است درمیان اولیا مانند شان

سيد المرسلين محمد مصطفى صلى الله تعالى عليه وعلى

سرور عالم محمد مصطفى صلى الله تعالى عليه وعلى آله وسلم

آله وسلم بين الانبياء وانا صراف مراتب الاولياء

میان پیغمبران و من شناسنده و صراف مراتب اولیا هستم

وكذا وشانه المنقبة الثامنة والاربعون في تصرفه

سوای حال او منقبت چهل و هشتم در تصرف

بعد الوفات آورده اند که سوداگری از مصر

آنجناب بعد از انتقال از دنیا

بجناب فیض مآب حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه

راسخ الاعتقاد و صادق الاخلاص بود از ابتدا شعور

عهد داشت که خود را بواسطه در آنجناب عالی بشرف ارادت

انسلاک دهد و بنا بر موانع و حوادث تا چهل سال این آرزو

٩٥

از روی وی بر نیامد و بعد از چندین مدت باین اراده

طرف بغداد شریف روانه شد و بعد از رسیدن انجا استماع

نمود که آنحضرت رضی الله عنه از عالم فانی بعالم جاودانی

رحلت فرموده اند سوداگر مذکور از عدم حصول مراد خود

خواست که خود را هلاک کند بشرف زیارت روضه منوره

مطهره آنحضرت رضی الله تعالی عنه مشرف گردید بعد ادای رسمیات

زیارت بود شروع نمود چه بیند که آنحضرت رضی الله عنه

از مرقد مبارک نمودار شدند و دستش گرفته با سیف دیگر

بدولت بیعت نواختند و در زمره خلفا و اصحاب خود جا

سلطانه ساختند اراده بتمامی تا سعادتی برجی

المنقبة التاسعة والاربعون في مصافحة النبي صلى الله تعالى

منقبت چهل و نهم در مصافحه کردن

علیه وعلی اله وسلم ایاه آورده که یکنوبت حضرت
سید عبد القادر رضی الله عنه چون بمدینه منوره مطهره شدند
تشریف بردند تا مدت چهل روز دست بسته استاده
بسوی مرقد مبارک آنحضرت صلی الله تعالی علیه وعلی اله وسلم
و این مناجات میخواندند شعر ذنوبی کموج البحر
گناهان من مانند موج دریا
بل هی اکثر وکالجبال الشم بل هی اکبر ولکن عفو الکریم اذا
بلکه زیاده و مانند کوه ها بلکه کلان تر ولیکن بخشیدن [illegible]
عفی کجناح البعوض بل هی اصغر ونوبت دویم
[illegible] مانند پر پشه بلکه خورد تر ازان
قریب حجره شریفه آنحضرت علیه وعلی اله واصحابه الصلوة
والسلام این شعر خواندند بیت شعر فی حالة البعد
[illegible]
روحی کنت ارسلها تقبل الارض عنی وهی
[illegible]
نائبتی وهذه نوبت الاشباح قد حضرت فامدد یداک
[illegible]

٩٦

فامدد یداک کی تحظی بها شفتی پس هر دو دست مبارک
پس دراز کن هر دو دست خود تا ببوسد ان لب من
صلی الله تعالی علیه وعلی اله وسلم ظاهر شدند حضرت غوث اعظم
رضی الله عنه مصافحه نموده بوسیدند و بر سر چشم نهادند
و هم بدین مضمون شعر مبارک غریب الله در نظم فارسی آورده اند

ابیات

روزی که غوث اعظم ما در مدینه شد ۵ گفته بهست نزد مرقد سلطان انبیا
یا سید البشر چو بدم من بملک خویش ۵ روحم فرستمت که بود نایبی زما
او میرسید بوسه وادی ز جانبم ۵ بر ارض حضرت که بود بهتر از سما
این نوبت که رسیدیم با تن ۵ در حضرت شریف تو شاه صفیا
خواهم دهی دو دست خود مبارک که بوسم ۵ گیرم نصیب خویش ز الطاف و عطا
از گفتنش رسول خدا هر دو دست خویش ۵ کرده دراز سوی شه قطب اولیا
بوسید یافت گوهر نعمات ازان دو کف ۵ زین کمال جبیبت که شد مرجع هدی

این گفته است بنده محتاج فیض او کوهرست عتیق سابق الرشد زین ابتدا

السمکة الحیتان فی صلوته علی وجه الماء واقتدا ورجال الغیب

سقف نجانم در حوض آب ... اقتدا کردند مردان غیب باو

وتسلیم الحیتان علیه شیخ سهل بن عبد الله التستری رضی الله عنه

وسلام کردن ماهیان دریا بر آنحضرت

در وقت خود خبر داده که روزی اهل بغداد حضرت غوثیه محبوبیه را

از بس تفحص کردند نیافتند بعد از آن جستند یافتند و بر دجله

دیدند که ماهیان دریا فوج فوج کرده نزدیک آنحضرت رضی الله عنه

می آیند و سلام میدهند و پای مبارک میبوسیدند و من

این احوال میدیدم تا که قریب نماز ظهر شد ناگاه حضرت دستگیر

رضی الله عنه را دیدم و سجاده مرصع بطلا و نقره و نوشته بود

بران دو مصرع از قرآن مجید سطر اول الا ان اولیاء

الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون وسطر ثانی سلام علیکم

خوف بر آنها و نه اندوه خورند

سلام علیکم یا اهل البیت انه حمید مجید وآن سجاده را

رحمت خدا باد بر شما ای اهل بیت ...

بر دجله و آن کشیده اند میان آسمان و زمین چنانچه

تخت حضرت سلیمان علی نبینا الصلوة والسلام بر هوا

و آمده اند مردان غیب شیر صفت و باهیبت و تقدم

نموده بر ایشان مرد باهیبت و وقار آمده وی دربان

وی تواضع کنان و گریان مقابل سجاده ایستاده بود

حرکت از مهابت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه

کانهم الجم بلجام القدرة پس بر سر پای ساختند

گویا لجام داده شده اند بلجام قدرت

نماز دو حضرت غوثیه رضی الله عنه بر ایستادند

با امامت و نماز گذاردند و در پس آنحضرت رضی الله عنه

آن مردان و معتبران آنها و اهل بغداد نیز اقتدا کردند

وهرگاه که تکبیر سفر مینمودند حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه هرگاه
با حضرت ایشان تکبیر میگفتند حاملان عرش اعلی و
آنجناب تسبیح میخواندند ملائکه آسمان نیز میخواندند و چون
تمجید میخواندند از دهن مبارک ایشان نوری بیرون آمد
بر مسجد تا عنان آسمان وبعد از ادای نماز بر داشتند
و دست مبارک بدعا میشنیدم که میخواندند اللهم
انی اسالک بحق جدی محمد حبیبک و خیرتک من خلقک
سوال میکنم ترا بحق جد خود محمد علیه السلام حبیب تو و برگزیده تو از خلق تو
لا تقبض روح مریدی و مریدة الا دنی الاعلی توبة
قبض مکنی ارواح مریدان مرا و مریدان مریدان مرا که ادنی باشند [illegible]
ما نیز موافقت میکردیم با ملائکه تا از عالم علیا ندائی آمد که
البشر فانی قد استجبت لک یعنی بشارت باد بر تو که
مستجاب کردم دعای ترا المنقبة الحادیة والخمسون فی وصف شیخ

شیخ جنید رحمة الله تعالی علیه رقبته بقوله و قدمی هذه
در نهادن سید الطایفه جنید بغدادی رحمة الله علیه گردن خود را برای قدم
اه فی حالة الفقیه شیخ موسی الشوی [illegible] قدس سره
ایجاب قدمی هذه در حالت [illegible] و تلفظ
نقل میکنند از کتاب مکاشفات جنیدیه که روزی حضرت
سید الطایفه ابو القاسم جنید بغدادی قدس سره روحه
روز جمعه بالای منبر در اثنای خواندن خطبه تجلی بر
ایشان ظاهر شد و از خود بیخود گشته بی اختیار بر
زبان حق ترجمان گذشت که ابولا قدمه علی رقبتی
و سر خود را فرود افکنده فرود نشسته از زینهای منبر
آمدند و از مشاهده آن حالت اصحاب ایشان متعجب آمدند که
در خواندن خطبه سکته شد و لفظ و قدمه علی رقبتی گفتند
خطبه را تمام کردند و جمعی را اشتباه آن شد که در آن وقت شیخ

خلقتی خاص روی داده بعد از انکه افاقت نمودند استفسار
کردند ما را وقت خواندن خطبه کشف عالم غیب گردیده بود فرمودند که
معاینه نمودم که در وسط قرن خامس یکی از فرزندان
خاص سید المرسلین وخاتم النبیین صلی الله تعالی علیه وعلی آله
وسلم ظاهر شود که غوث اعظم وقطب عالم وملقب بمحیی
الدین وموسوم بسید عبد القادر باشد ومولد من گیلان
شریف بود وما را مامور کردند بقول قدمی هذه علی رقبة
کل ولی الله وهو البقیة العدد من الاولین والاخرین بسوی
الصحابة والایمة من ذریة خاتم النبی صلی الله علیه وعلی
آله وسلم پس مرا خطره یافت که این درویش در آن عصر
پس چگونه مارا موضع رقاب کرده اید که ناگاه از درگاه

از درگاه کبریا جلت عظمته وسلطانه خطاب بعتاب
رسید که ترا درین کار گران جرا امد که او محبوب ماست
وخاص ماست وشان او در اقطاب واغیاث
کبار چنانچه شان حبیب ما محمد مصطفی صلی الله علیه وعلی آله وسلم
در سایر انبیا صلوات وسلام علی نبینا وعلیهم اجمعین
وچون او گفت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله ولیته
الله تعالی جمله اولیاء اموات با ارواح واحیا با جساد
حاضر کردانیدم تا ایشان وضع رقاب کنند از ین سبب که
قدم او را علی رقبتی ومرقبته آن سید عالی قدر اسعاد منه
بر خود کردانیدم ودیدم که بر همه اولیا فوقیت دارد
لله الحمد علی نعمائه المنقضة الجزو الخامس فی مناقبه بایزید بسطامی
منقبت پنجاه دوم در مناقب بایزید بسطامی

رحمة الله تعالی علیه آورده اند که روزی در مجمع شریف
و محفل منیف حضرت سلطان الاولیا و الاغیاث و برهان
الاصفیا و الاقطاب مخدوم دارین غوث اعظم غوث الثقلین
رضی الله تعالی عنه و افاض علینا فیوضه منه روح شریف حضرت
سلطان بایزید بسطامی رحمة الله تعالی علیه بهیئت جسمانی
حاضر آمد حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه برای وی قیام
کردند و تعظیم و ترحیب تمام وی کردند پس خواجه بایزید رحمة الله علیه
سوال کردند که جناب سیدنا را در مقام فردانیت رتبه
کمال حاصل است و این درویش نیز از برکات بزرگی
خاندان عالی شان حضرت جد شریف شما صلی الله تعالی علیه
و علی آله و سلم بدین رتبه بهره مند شده است حضرت مقدسه

مقدسه قادریه رضی الله عنه فرمودند پس چه بدیا ما
و شما در میدان فردانیت اسپان خود را بدوانیم
آنگاه بزرگان اسپان خود را بمیدان فردانیت و فضای
وحدانیت انداختند فرس سریع السیر حضرت مقدسه قادریه
رضی الله عنه طی کرده بمقام ولایت خاصه محمدیه اسود و تا نبی
خواجه بایزید در یکی از منازلات فردانیت که کنایت بمقام
محبوبیت باستاد و بیشتر از آن نتوانستند از آن پس
التماس نمود که یا سیدی ماندن این درویش درین مقام ترتیبه
و جلدی آنحضرت بیشتر از مقامات محبوبیه از چه است فرمودند
پس سه وجه است یکی آنکه ما از اولاد حبیب العلام صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم دوم تربیت و ترغیب این نیز منوط

بتوسط خاص حضرت جدی صلی الله علیه وعلی آله وسلم است

سیوم اتباع سنت نبویه مصطفویه صلی الله علیه وعلی آله وسلم

کرم تعلیم و شما مجرد و هکذا نقل عم الد شیخ نور الله مد ظله تربیة

همچنان نقل کرده از شیخ نور الله که از اولاد

شیخ حسن القطبی النهروانی فی رسالة اللطف القادریة فی

شیخ حسن قطبی رحمة الله علیه در رساله لطف القادریه آورده است

تجلی الشیخ ابی یزید البسطامی قدس سره بتمثل الروحیة

[illegible] ابو یزید بسطامی قدس سره مثال روح

بحضرت الغوثیة المحبوبیة القادریة والمکالمة بینهما

و حاضر شد [illegible] بجناب غوث قادر [illegible] و کلام کرده [illegible]

فهی صحیحة ومسلم الثبوت نعم بعض اشعار سیدی غوث

[illegible] صحیح است و ثبوت [illegible] بعضی از کلام منظوم حضرت غوث

الاعظم رضی الله تعالی عنه مشعر علی هذا

[illegible] برین معنی شاهد [illegible]

المعنی اشعار هلا طیور العاشقین بلابل   فی اهل البلابل من لبوی طایر

[illegible] عاشقانند [illegible]

بمهات خضنا فی بحار اولی الهوی   و بحارنا خاض فیها ما

[illegible] صاحبان عشق [illegible]

العارفون لکل وارد اذ خمتوا   انار کانی فی المقام العاشر

[illegible]

الی تربت

الی تربت من سلالة سادة   ما زادنی تربالیس [illegible] ساکر

[illegible]

هی تربة من ذوقها من قبلها   [illegible] فداها ما زال فیها سکر

[illegible]

استقا احمد صلی الله علیه وسلم   استقا هذا الکاس عبد القادر

[illegible] نوشانید آن کاسه را عبد القادر را

المقصد الثالث در جمعون فی نجات نصف الامة بشفاعة

[illegible] نجات داد نصف امت بشفاعت آنحضرت

رضی الله تعالی عنه در کتاب منازل اولیا و فضایل

رضی باد [illegible] بزرگوار

الاصفیا شیخ عبد الله بن علی الاهدی آورده اند که

حضرت امیر المومنین عمر فاروق و حضرت امیر المومنین

علی رضی الله تعالی عنهما چون از حصول سرور انبیا احمد

مجتبی محمد مصطفی صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم ماموور

شدند که بعد از انتقال ما پیش طاوس یمنی اویس قرنی

رضی الله عنه بروید و پیراهن ما را که امانت اوست

با او بسیار بدو برای استمزاز زود عا خواهد بمحبوب و علی
امر شریف حضرت مقدسهٔ نبویه مصطفویه صلی الله تعالی علیه
آله و سلم هردو صحابه کبار بعد رحلت آنحضرت صلی الله تعالی
علیه و علی آله و سلم عازم آنجناب شدند و دیدن که خواجه اویس قرنی
رضی الله عنه در سجده است خواجه سر از سجده برداشت و جواب
سلام ایشان باز داد و باهمدیگر ملاقات نمودند و پیراهن
مبارک را با ادب تمام از دست ایشان گرفت و بر سر خود
گذاشت و گفت بحسب فرموده حضرت سلطان الانبیا
صلی الله علیه و علی آله و سلم در سجده بودم و درخواست
استشفاع تمامی عصات میکردم که ناگاه فرمان رب جلیل در
رسید که ای اویس اکنون بس کن که نصف امت حبیب خود را

۱۱۲
خود را بالتماس تو بخشیدیم و نصف آن موقوف
بر شفاعت محبوب معظم غوث اعظم گذاشته‌ایم عرض
کردم خداوندا محبوب تو سید عبدالقادر کیست و وی کجاست
تا او را ببینم فرمان ربانی رسید فی مقعد صدق عند ملیک
در جایگاه راستی نزد پادشاه
مقتدر فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و از اولاد
که صاحب قدر است پس نزدیک شد و نزدیک تر گشت پس گردید مقدار دو کمان یا نزدیکتر از آن
محبوب ازلی و معشوق لم یزلی محمد رسول الله صلی الله علیه و علی
آله و سلم و محبت ما باشد روی زمین تا روز قیامت قدم
او بر دوش قطاب و غیاث و اولیای اولین و آخرین
دوستان کرده پس منهم سر نگون کردم و در زیر قدم
مبارک او بموجب فرمان حضرت تعالی تصدیق نمودم
و شکر الهی بر افزودم لله الحمد دایما ابدا ابدا و المنة لله

والخمسون فی اظهار ان شیخ احمد الفاروقی قدس الله سره ،
در بیان شیخ احمد فاروق سرهندی قدس سره
فی کمال رتبة الغوثیة رضی الله عنه شیخ احمد فاروقی سرهندی
در کمال رتبهٔ غوثیه رضی الله عنه تعالی اورد
در مکتوبات نوشته اند که شیخ احمد فاروقی راه های که
بجناب موصلند دو گانه اند راهیست که بقرب نبوت تعلق
دارد علی اربابها الصلوة والسلام و موصل اصل الاصل و واصلان
این راه بالاصالة انبیاء اند علیهم الصلوة والسلام و صحابهٔ
ایشان رضوان الله تعالی علیهم و از سایر امت تا کرا باین
دولت نوازند کرده قلیلی بوند بل اقل و درین توسط و حیلوله
نیست هر که ازین واصلان فیض میگیرد بی توسط احدی از اصل
اخذ مینماید و هیچ یک مر دیگری را حایل نیست و راهیست که
بقرب ولایت تعلق دارد اقطاب و اوتاد و ابدال

وابدال و نجبا و عامهٔ اولیاء الله تعالی بهمین راه واصلند
و راه سلوک عبارت ازین راهست جذبهٔ متعارفه
نیز داخل همین است توسط و حیلوله درین راه کاین است
و پیشوای واصلان این راه و سرکردهٔ ایشان و منبع فیض
بزرگواران حضرت علی مرتضی است کرم الله تعالی
وجهه الکریم و این منصب عظیم ایشان با ایشان تعلق دارد
و درین مقام گویا هر دو قدم مبارک حضرت سلطان الانبیا
صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم بر فرق مبارک او ست کرم الله وجهه
حضرت فاطمه رضی الله تعالی عنها و حضرت حسنین رضی الله تعالی عنهما
درین مقام با ایشان شریک اند و الکارم که حضرت امیر المومنین
رضی الله تعالی عنه قبل از نشأهٔ عنصری نیز ملازم این مقام بوده اند

چنانچه بعد از شاه عسکری هرکرا فیض و هدایت ازین راه
میرسد بتوسط ایشان میرسید که ایشان سر نقطه منتهی این راه
اند و هرکرا از ایمه عظام بایشان تعلق دارد و چون دوره حضرت
امیر کرم الله وجهه تمام شد این منصب عظیم القدر بحضرت حسنین
رضی الله عنهما مفوض و مسلم گشت بعد از ان این منصب عالی
بهر یکی از ایمه معصومین اثنی عشریه بترتیب و تفصیل قرار گرفت
و در اعصار این بزرگواران بوده بحیلوله ایشان مانند
هرچند اقطاب و نجبا وقت بوده باشند ملاذ و ملجا
همه ایشان بوده‌اند چه اطراف را غیر از طوف مرکز چاره نیست
تا آنکه نوبت بحضرت سلطان الاولیا و برهان الاصفیا
غوث الارض و السما غوث الکل محی الدین سید عبد القادر جیلانی

جیلانی رضی الله عنه و افاض علینا فیوضه منه رسید و چون
نوبت این بزرگواران شد منصب مذکور بحضرت رضی الله عنه
مفوض گشت هیچ جز این ایمه مذکورین و حضرت قادریه رضی الله عنهم
هیچکس بین مرکز مشهود نمیگردد وصول فیض و برکات بهر که
باشد از اقطاب و نجبا بتوسط شریف آنحضرت رضی الله عنه
مفهوم میشود چه این مرکز بجز او میسر نشده است و از اینجاست
فرموده افلت شموس الاولین و شمسنا ابدا علی افق العلا تغرب
[illegible] و آفتاب ما همیشه بر افق بلند [illegible]
مراد از شمس آفتاب فیضان و هدایت است و از
افول انعدام فیضان مذکور و چون بوجود شریف غوثیه
محبوبیه رضی الله عنه معامله که با ولیین تعلق داشت قرار گرفت
و او واسطه وصول رشد و هدایت گردید چنانچه پیش ازوی

اولیین بودند وچون معامله توسط بتوسل اهل بیت نبی کاتب

افلت شموس الاولین وشمسنا الی آخره کوید المفتقر

والمخفون فی مدح السید عبد القادر لعبد روس غوث
در مدح کردن سید عبد القادر عبد روس که غوث

الارواح والنفوس فی ذکر سیدنا ومولانا السید عبد القادر
ارواح ونفوس است ذکر کرده مهتر ما ومولای ما سید عبد القادر

ان الشریف شیخ العبدروس قدس سره فی رسالة المسماة
در تعریف شیخ عبدروس قدس سره در رساله خود که نام او

بدرة الفاخر فی مناقب السید عبد القادر ابن احمد اهل
بدرة فاخره در مناقب سید عبد القادر ابن احمد

قدس سره بتعظیم الغوث الاعظم رضی الله تعالی عنه احمد
قدس سره تعظیم خطاب غوث اعظم

انه وقع للحضرت القادریة نفعنا الله تعالی ببرکاته
واقع شده از مدح حضرت قادریه نفع او الله تعالی ما را ببرکات

ذکر فی بعض مصنفات الاستاد عظم شانه وطهر روحه
ذکر نموده در بعض کتاب اوستاد تعظیم کرده شان

ووصفه باوصاف عظیمة لم ار احدا سبقه الی
[illegible]

وصف الحضرت المقدسة القادریة الجیلانی
[illegible]

بتلک الاوصاف العظیم نفعنا ببرکاته قطب الاقطاب
بآن اوصاف عظیمه نفع او بما را ببرکات قطب

وفرد الاحباب شیخ الثقلین کهف الخافقین صاحب السر
فرد احباب شیخ دو جهان پناه هر دو عالم صاحب راز

الاتم الاعظم الساری بسر صمدیته فی الدهر الدیهور
تمام بزرگ سرایت کننده براز صمدیته در زمان همه

بدقائق کنت نبیا وآدم بین الماء والطین حامل سر التکامل
بداند دقائق بودم انا پیغمبر وآدم در میان آب وخاک بود حامل راز

الاولی الازلی الظاهر بسر الاجتماع والجمعة بنقطة الاعتدال
مرتبه جمعیت اولی ازلی آشکار براز نهان اجتماع ودر مرتبه جمع نقطه اعتدال

الفعلی وهو المتصرف فی التکوین بالاذن المطلق والمتصرف
حقیقی واوست متصرف در ... وحکم مطلق

فی الاکوان بالحق والخلف مولانا وسیدنا شیخ الشیوخ
در اکوان ... مولای ما ومهتر ما سرور

علی الاطلاق محیی الدین سید عبد القادر بن سید
علی الاطلاق زنده کننده دین سید عبد القادر بن سید

ابی صالح بهجة النفوس والآفاق رضی الله تعالی وارضاه
ابی صالح ... وآفاق ... خدای تعالی ازو

عنا المتقین السادة والخضر والمخفون فی مدح الشیخ احمد
در مدح

کنج بخش وکنج کر بجنابه رضی الله تعالی عنه شیخ احمد مغربی
کنج بخش وکنج که

المشهور بگنج بخش و گنج کبیر و شیخ احمد کهو قدس سره که
در رساله غوثیه در خوارق حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه
مینویسند و مناقبه رضی الله تعالی عنه جنة لا یسعها
و بزرگیهای او بهشت است گنجایش ندارد او را
اوراق الریاحین لا یحیط بها اغصان البساتین و مراتبه
اوراق گلها و فرو نمیتوانند از احاطه آن شاخها باغها و مراتب او که
عینیة لا یکاد یعثر علیها ساد ید العارفین او یحیط بها
غیبیست نمیتوان که مطلع شود بر وی زنادان عارفان یا احاطه کنند
اسالیب الواصفین لو زبرتها السنة الاقدام لتقصر
آن را طریقهای وصف کنندگان اگر حفظ کند آن زبانهای خامه ها
ولو نمقتها انملة الانام لکن لا عجب ید کر بها شیئ
هر آینه کوتاه شود ذکر نوشته انگشتان خلایق هر آینه باده شود ذکر کرده شود چیزی
من حرورها و قطرة من بحورها و هو ما جاء من شیخنا
قلیل از بسیاران و قطره از دریاهای آن و آن چیزیست که آمده از شیخ ما
الکبیر ابی مدین شعیب الکی المغربی رضی الله تعالی عنه
ابو مدین بن شعیب اکلی مغربی رضی الله تعالی عنه
قال لقیت الخضر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام فسألته
گفت ملاقات کردم حضرت خضر علی نبینا و علیه الصلوة و السلام پس سوال کردم
عن الشیخ عبد القادر رضی الله تعالی عنه فقال هو امام
او را از حال شیخ عبد القادر رضی الله عنه پس گفت او امام

هو امام الصدیقین و حجة العارفین و هو روح
پس گفت او امام صدیقان و راه نمای عارفان و او روح
المعرفة و شأنه عظیم بین اولیائه و انا الاحرف
معرفت است و شأن او بزرگ در میان اولیا او
مراتب الاولیای من وراء اشارته المقتفین لباب
در مراتب اولیا بدون اشارت او
والحجول في وضع الاولياء برقابهم بقوله قدمي هذه
در نهادن اولیا گردنها خود را بر قول او قدم من
على رقبة كل ولي وولية الله الا شيخنا في صفها
بر گردن تمام اولیاست و ولیه الله مگر پیر ما در صف
آورده اند که چون حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
مأمور شدند بقول قدمی هذه علی رقبة کل ولی و ولیة الله
تمامی اولیاء از حاضر و غایب از اولین و آخرین
سوای اصحابان و امامان رضی الله تعالی عنهم اجمعین
تا مشارق و مغارب وضع رقاب کردند و بعظیم او را بر دوش
خود نهادند مگر بر صفهان که شیخ صنعان است در انوقت

حضرت رضی الله تعالی عنه فرمودند و علی رقبته رجل

بر گردن او پای

نخیر پس شیخ صنعان قصد زیارت کعبه معظمه کرد

خوک خواهد شد

با دو مرید کامل عیار شیخ محمود مغربی و شیخ فریدالدین

عطار قدس الله تعالی اسرارهم ناگاه بمنزلی در اثنای

راه نظر شیخ بر دختر ترسائی که در حسن و جمال عدیم

المثال بود و بر بالای قصر نشسته تماشا مینمود افتاد و

عاشق گشته سررشته عقل و دین با بتلای صورت او

از دست داده حیران مشاهدهٔ او گردید و از جائی که

پرواز نظر بود نمیجنبید بیت هوش از تحمل خواهش نابرد منت

ز صد خواهش یک نظاره خورسند همدرین بجا جاذبهٔ عشق شیخ

کار کرد و هم بنظر و انکار خانجه از شستگان برمیخواست

نمیخواست و خواب خور ترک داده بلا از شفقتی مرادات

پدرش را از دین معنی اضطراب افزود باستغفار و استعفا

برده از صورت برگشود و نظر گستاخ و دل حیله باز

بهم در دیده میکردند بازی چون بهوند دختر با شیخ بر تبه

دیده و شنید که تیغ تفوق بجوهر نکشند و زهر فراق کار

علاجش بجز شربت نیافت و از روی برحم برای خود سوای

ازدواج انها نیافت و از هر طرف قبول این معنی اهمزاج

نمود پس شیخ را حسب اردین باطل خود فرمود و رسم ترسایان

آن بود که هر که را بدامادی بپذیرفتندی اول امیر میشودند

هر بام و او چند بچه خوک را از موضع چراه گاه بیارند و یک بچه

سوزره انخدمت بجا آورد تا عقد ازدواج در میان آرند

باین کیفیت که پیاله شراب و کباب خوک بیک دست و دامن
دختر بیک دست داماوی بسپارند شیخ ربقهٔ اطاعت
در گردن کرده سرگرم خدمت گردید چون تا بیخ فرو نشست
میدوید و بجای خار زیر بر گردن برداشته جست و چالاک
می آورد بعد انقضای مدت میعاد رسم عروسی آراستند
دا بر روز بیرون برداشتند شراب و کباب بدست شیخ
دادند و دامن دختر بر کف نهادند بخواهست که ام الخبائث
بکار و برد آن کباب بخورد که درین میان ناله و فریاد
از شیخ فرید الدین محمد عطار قدس سره که همراه شیخ بود
برآمد که یا شیخ المکا یا سید عبد القادر برحم از دست
میرود الامداد الامداد بمجرد امداد حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه

رضی الله عنه و از صفاء عنایت و لرزه بر اندام و
و اعضای شیخ افتاد حتی که شراب و کباب از دستش بیفتاد
و متنبه شده لا حول گویان برخاست و راه صحرا گرفت و توقف
شیخ فرید الدین محمد عطار قدس سره از عزیمت استفسار نمود
شیخ قدس سره فرمود که بخدمت کسیکه ترکمان او نشانه
رسیده روی نیاز بخاک نهادم تا عذر بسوی او بجرم
خود بجا آرم و راه بغداد شریف و پیش گرفت خود را
با آستانه قدس بپایه رسانید و روی سیاه کرده دست
بسته بحضور حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه استاده
ماند و از صورت حال و چهره ملال نقوش ندامت و پشیمانی
در قوم غرامت و پریشانی ظاهر بود و اشارت قدسی بشارت

رفت که دستش گشا بند و جز تن شویند و خود روی عقوبت
ببرگاه غفار آمرزگار آورند که خداوندا فلان کس که کار
توبه و استغفار آورده عذر او به پذیر بعفو و صفح در گذر جواب
آید که او نافرمانی ورزیده و در حق تو بد ادب کرده بود
لهذا مردود جناب است و مستوجب عقاب باز حضرت رضی الله عنه
نقل میکنند از حضرت شیخ ابن الهیتی قدس سره که میگفت لا الامام سیدی
ولا الشیخ اسعد من مرید الغوث الاعظم السید عبد القادر
الجیلانی رضی الله عنه یعنی مریدان با پیران دیگر سعادتمند
و فاضلتر از مریدان حضرت غوث اعظم رضی الله تعالی عنه
نیستند حضرت شیخ بقا بن بطو رحمة الله تعالی علیه گفت سرایت
اصحاب سیدنا غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه کلهم غزاة محفل السعد

محفل السعد و یکی از مشایخ مذکوره پرسیدند که از حضرت
غوثیه رضی الله تعالی عنه از حال مریدان فاجر و متقی فرمود
رضی الله تعالی عنه البار لی والفاجر نا له یعنی مریدان نیکو
کاران از آن من اند و من از آن مریدان گنه کارم و حضرت
عدی بن مسافر گفت هر که بخواهد از مریدان مشایخ دیگر خرقه را
من بپوشانم او را اگر مریدان حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
را نشود نم خرقه بپوشانید که ایشان فرو رفته اند در دریای
رحمت حق اما میگذارد کسی در دریا او را کی آید بر جو نکه
خوردم کیست که دریا بگذارد و جوی را خوی خود شود
در کتاب تحفة الاسرار ملفوظ حضرت مخدوم جهانیان
سید جلال البخاری قدس سره آورده اند که حضرت مخدوم

میفرمایند که هر کرا آسیب جن مانند بنام حضرت شیخ قطب العالم
محی الحق والدین سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه
در گوش او بگوید دفع شود و هم نقط مبارک اند و اگر کسی در
شهر مسلمانان و یا در لشکر اسلام دشمنان حمله آید و یا
قطاع الطریق در راه زدن مسلمانان بیایند باید که مشتی
خاک بستانند و نام حضرت شیخ عبد القادر گیلانی رضی الله تعالی عنه
بگیرد و بر آن خاک بدمد و طرف دشمنان پراکنده کند که
چنین کنند پس آن خاک در چشم دشمنان رود ایشان تا کور
گردند و مقهور شوند و فرموده اند هر کرا مهمی و درماندگی
پیش آید و وسیلت بحضرت شیخ عبد القادر گیلانی کند
رضی الله تعالی درماندگی وی بشادی مبدل گردد و نیز

و نیز فرموده اند که هر که خرقه حضرت شیخ عبد القادر رضی الله عنه
بپوشد لبس او در امید نجات و درجات است چرا که
حضرت سرور شیخ سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه سر محبان
و محبوبان و متعلقان خود دعا کرده است و او قطب عالم
بوده و دعای او مستجاب بوده است

المنقبة الثامنة والعشرون

فی توبة شاه نعمت الله ولی عن العقیدة الباطلة و دخوله

در توبه شاه نعمت الله ولی از عقیده باطله رفض و در آمدن

فی سلسلة القادریة الحقیقیة آورده اند که خلافت شاه

ایشان در سلسلهٔ قادریه غوثیه

شاه نعمت الله ولی قدس سره در علوم عقلیه ممتاز و مسلمی بودند
چند روز منبر زر را برداشته مرانداخت روزی کسانی
شکوه کنان پیش درگاه آمدند و التماس نمودند که از حد بیرون
از عهده خدمت خود محروم میمانیم فرمودند که در خانقاه خبر کنند که

شیخ در لباس قیم وار در شده است فرمودند که همون خواهد

بود شیخ برای طهارت برخاستند و بارش باران بود در این

اثنا بنظر مبارک در آمد که جوانی سید فضلی را بر سر کرده مسجد

و نقاط مسجد را برسید بند که نوکرست شیخ فریدالدین قدس سره

عرض کردند که خادم شیخ صنعانم آنحضرت رضی الله عنه ترحم

بر احوال او کرده فرمودند که وقت همین مطلب است هرچه متعوا هی طلب کن

او عرض کرد بجناب عالی روشن است فرمودند غیر ازین

تا بیایم عرض نمود که ازین اعلی تر چیزی دیگر نیست که بر خود را

فرمودند که بر تو بخشیدم همان وقت شیخ صنعان جائی که

بود و شنید احوال خود گشت و مرتبه خود را باز در خود یافت

و از ان زن شراب فروش جدا شدند گویند آن زن را بر شیخ

صنعان

بر شیخ صنعان قدس سره عشق پیدا آمد و همراهی او اختیار

کرد شیخ گفت قدس سره که اکنون میان ما و تو مناسبت که

ما مسلمانیم و تو کافره باشی او بجرد گفتن شیخ با همه توابع خود

مسلمان شد و خدمت شیخ اختیار کرد المقصد الثامن والعشرون

منقبت ...

فی عدم امتناعه لاحد من البشر الا من یجری النبوة والفتوة

[illegible] از بشر مگر از دریای نبوت و فتوت [illegible]

شیخ داود قیصری رحمه الله تعالی علیه در دیباچه فصوص

[illegible]

الحکم گفته بان القطب والابدال والاوتاد لا یکون علیهم

[illegible] که جماعه اقطاب و ابدال و اوتاد نیستند بر ایشان

مذلة خدمة البشر واحوال السید عبد القادر کذلک رضی الله عنه

خواری خدمت بشری و احوال السید یا حضرت سید عبد القادر [illegible]

حتی ما نقل تلقینه و استرشاده و خدمته لاحد من المشایخ

آنکه نقل کرده شد تلقین او و ارشاد گرفتن او و خدمت او [illegible]

بل هو احد من یجری النبوة ولو کان نقل و بهمین سبق

بلکه او گرفته است از دریای نبوت و اگر بود نقل کرده شد

شیخ قادری قدس سره در آخر شرح مشکوة گفته و قدست

وقد سيرت احوال الغوث وهو القطب ابن المحيي قصة واعتماد
و بعضی بیان کرده سیر احوال غوث که بیان قطب است از جامعان و علما [illegible]
غيره من محقق عليه ونقل السيوطي رحمه الله تعالى عليه من الباقي
از روی تحریر محققان بر فوق و نقل کرده سیوطی رحمة الله علیه از [illegible]
قدس سره ان سيدي عبد القادر رضي الله تعالى
قدس سره [illegible] که سید عبد القادر راضی باد [illegible] تعالی ازو
كان قطبا وفردا بل هو محبا وزعنا الاقدام بنبوه
بود قطب فرد بلکه در مرتبه افراد [illegible] قدم
المستوى في حصة نحري ام المؤمنين حضرت عائشة
[illegible] حضرت عائشه [illegible]
رضي الله تعالى عنها في المقام وقوله صلى الله عليه و
باد خدا تعالی ازو [illegible] در خواب و گفتن رسول صلی الله علیه وعلی آله
وعلى آله وسلم وهذا ولدنا حقا و در تخليص الجواهر القلائد
و اصحابه وسلم [illegible]
آورده است که فرموده اند حضرت سلطان الاولیا
والاقطاب غوث الاعظم رضي الله تعالى عنه که دیدم
در خواب خود را در کنار ام المؤمنین حضرت عائشه صدیقه
رضي الله تعالى عنها و عن ابیها و می مکیدم پستان راست

راست او را و بعده می برآورد و هم پستان چپ را
و می مکیدم ناگاه در آمدند حضرت جد من محمد رسول الله صلی
الله علیه وعلی آله وسلم و بحضرت بی بی عائشه رضی الله تعالی عنها
خطاب کردند و فرمودند که یا عائشه هذا ولدنا حقا المنقبة
الحادی [illegible] في اعطاء النبي صلى الله عليه وعلى آله وسلم
منقبت [illegible] در دادن رسول صلی الله علیه وعلی آله و اصحابه وسلم
ایاه خلعة الغوثیة در کتاب تلخیص العلائق آورده اند که
بحضرت او خلعت غوثیة و قطبیة و محبوبیة
فرمودند حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه بودم
در بغداد در سر کرسی که دیدم حضرت جد سید المرسلین
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم را سوار در هوا و حضرت
موسی کلیم الله علی نبینا و علیه الصلوة والسلام نیز بپهلوی
او صلی الله علیه وعلی آله وسلم پس جدی فرمود که یا موسی آیا هست

در دست تو مردی مثل ولدی سید عبد القادر را القا وعیت
گفت پس فرمودند بیا با ولدی سوی مرا رفتم در خدمت آنحضرت
صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم وگرفتند مرا در کنار و پوشانیدند مرا
خرقه جامه متبرک که به بدن مبارک خود داشتند و فرمودند
خذ خرقة غوثية على الاقطاب والابدال والاوتاد نوبت
بگیر خرقه غوثیه را بر همه اقطاب و ابدال و اوتاد
آب دهن مبارک خود را در دهن انداختند و باز هم بر سر
منبر گذاشتند بعد ازان ترجم نمود آن حضرت صلی الله علیه
وعلى آله وسلم بر من باین ابیات شعر سابشرنا في كل مجر وسعة
[illegible]
وانظر للعشاق من بني ومن بني وضرب فوق السطح بالدف جلوة
[illegible] عاشقان [illegible] از روی جلوه
لكاساتنا لا في الدوابات مجتبى المنقبة الثانية مما يحوزني في
[illegible]
مقالته مع خضر على نبينا وعليه الصلوة والسلام مرا ... ره
گفتن او با خضر علیه السلام و [illegible] خضر علیه السلام [illegible]

وفراره آورده اند که حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی
عنه فرمودند که روزی بیابان میشی مع ابو العباس خضر علی
نبینا وعلیه الصلوة والسلام تا بیازماید مرا بحر می خبا نجه
آزموده است وی پیشتر از اولیا را ازمایش وی مرا ظاهر شد
و بر من کشاده شد کلامیکه با او کردم و گفتم با او در حالیکه
وی روانه شد با خضر ان کنت قلبی لموسی علی نبینا و علیه
ای خضر اگر [illegible] موسی
الصلوة والسلام انک لن تستطیع معی صبرا فانک لن تستطیع
[illegible]
معی صبرا فانک اسرائیلی وانا محمدی فهذا وانا وانت وهذا
[illegible]
الكرة وهذا الميدان وهذا محمد وهذا الرحمن وهذا فرسي مسرج
[illegible]
ملجم وقوسي موتور وسيفي شاهر المنقبة الثالثة في
[illegible]
في عدم قبوله ملك نيم روز الطريق المفتوح آورده اند که
در قبول ناکردن او ملک نیم روز [illegible]

خلیفه از خلفای بغداد تشریف مذهب اعتزال داشت
و از سبب مذهب با حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
نفاقی در خاطر داشت چنانچه این معنی فی الجمله در اطراف
و جوانب شهرت گرفته بود و ظاهر سلطان سنجر که خلیفه ملک
نیمروز بود بجناب عالی عریضه نوشت که خلیفه بغداد قدر
آنحضرت عالی مرتبت نمیداند اگر تشریف شریف در این مقام
ارزانی فرمایند و این ملک برای مصارف خادمان آنجناب
ملک نیمروز نیاز کرده آید آنحضرت رضی الله تعالی عنه بعد مطالعه
نامه او رباعی در جوابش نوشته ارسال فرمودند و آن
رباعی اینست رباعی چون چتر سنجری رخ بختم سیاه باد
با فقر گر بود هوس ملک سنجرم المنقبة الرابعة والستون فی خروج

تا یافتم خبر ز ملک نیم شب
صد ملک نیمروز به یک جو نمی خرم

فی خروج الرافضی عن مذهبه و اختیاره المذهب الحق بتوجه
در خارج شدن رافضی از مذهب باطل و اختیار کردن او مذهب حق را بتوجه عالی
آورده اند که شخصی از رفضه روزی در حرم بیت الله تعالی
زاد الله تعالی شرفا در خدمت عالی مرتبت حضرت غوثیه محبوبیه
رضی الله عنه سوال کرد که غوث اعظم در دین و دیار مذهبهای بسیار
شده اند هر که آن مذهب حق باشد مرا اشارت فرمایند
تا من آن قبول نمایم آنحضرت رضی الله عنه فرمودند که امشب
ترا اطلاع خواهد شد او در دل گفت حجت قوی بدستم آمد
اگر امشب خبری مرا معاینه شد فهو المراد و الا انه اینها هم
از خرق عادات میکنند محض فریب مریدان و معتقدان
اوست چون امشب آن شخص غسل کرده و جامه پاک و معطر
پوشیده بخواب رفت آورده اند که قیامت قائم است

وتمامی عالم در گرمای آن تابان و سوزان شده اند ندای
از عرش عظیم برآید که یا علی مرتضی این جماعه را تحقیق بکنید که
هر که بر مذهب حق باشد او را نجات دهند و هر که گمراه باشد
زنجیر در گردنش اندازند و در بین اثنا حضرت علی مرتضی کرم الله تعالی
وجهه با جماعه صحابه رضی الله تعالی عنهم و فرشتگان پیدا شده اند
و از دفتر گرداما کاتبان مذهب مردم تحقیق کردند بعده ایشان گروهی
طرف و طایفه را جای جمع نمودند یکی فرقه خط نجات یافته
شادمان بجنان رفتند و آنها را که مسلسل و مطوق بودند
فرشتگان سوی دوزخ بردند این شخص آن فرشتگان را
پرسید که ایشان کدام مذهب داشتند که یکی بجهنم رفتند و یکی
بجنت فرشتگان گفتند دوزخیان رافضیان بودند و ترا هم

و ترا هم حال همچنین شدنی است مگر از این مذهب باز
آیی چون آن شخص از خواب بیدار شد وضو کرده دوگانه
ادا نمود و از عقیده باطله و مذهب رفضه توبه کرد علی
الصباح در خدمت عالی مرتبت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه
آمده خواست که قصه شب خود را بیان نماید پیش از بیان
نمودن وی آنحضرت رضی الله تعالی عنه فرمودند که خط
نجات اکنون یافتی المنقبة الخامسة والعشرون فی تبدیل ابدال
منقبت بیست و پنجم در بیان
معزول منصبه بمس تراب عتبته علی جبهته آورده اند که
ابدال منصب جلیل بمالیدن خاک عتبه مبارک بر پیشانی
ابدالی را خدمت معین بود و او را در ادای آن خدمت
لحظه خطای واقع شد از درگاه الهی مهجور شد آن بیچاره
خود را در پناه و حمایت مقدسه حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه

آورده خاک پاک در مدرسه آنحضرت رضی الله عنه بر سر
خود مالید ولی آنکه لفظ توبه بر زبان راند حق سبحانه و تعالی
از خطای او در گذشت تا درجه که سابق داشت درجه
بالاتر از آن دریافت و از غیب ندای در دادند که
ایجوان چون خاک در محبوب ما سید عبد القادر بر سر مالیدی
مالیدی از خطای تو در گذشتیم و درجه سابق که داشتی
بالاتر از آن عطا کردیم برو مشغول او و شکر این عطیه عظمی بجا آر
چنانچه آن ابدال در مدرسه شریف آنجناب رضی الله عنه که
با جماعه فضلا و مشایخ نشسته بودند حاضر آمده شکر عطیه تا محصل
بجا آورد المنقبة السادسة والستون فی عفو سلطان الجن عن

منقبت شصت و ششم در عفو کردن بادشاه جن

رجل قتل ابنه بمجرد استماعه انه مرید السید عبد القادر جیلانی

مردی را که قتل کرده بود پسر او را بمجرد شنیدن آنکه آن قاتل مرید

جیلانی رضی الله تعالی عنه آورده اند که فاضلی روز جمعه بعد
از ادای نماز جمعه با جماعه شاگردان برای فاتحه بمقابر که
دور تر از شهر بود رفت و در آنجا ماری سیاه در نظرش
در آمد او را بحکم اقتلوا المؤذی قبل الایذاء بعصای که

بکشید موذی را پیش از رسانیدن آن ایذا

در دست داشت ضربه بر آن بزد چون مار کشته شد
باد گردی تندی چنان پیدا شد که آن فاضل را گرد
گرفته از پای برداشته چنان بالا برد که از چشم شاگردان
خویش غایب گردید و چون جماعه شاگردان این کیفیت معاینه
نمودند در حیرت افتادن و خاک بر سر کردند بعد از زمانی
دیدند که آن فاضل باز گوشه آن دشت می آید پیش دویدند خونین
نزدیک و رسیدند دیدند که خلعتی فاخره لباس خود پوشیده است

از حقیقت غایب شدن و خلعت پوشیدن استفسار
کردند گفت مرا از انجا برداشته در جزیره دریا فرود آوردند
پیش پادشاه اجنه حاضر کردند دیدم که او شمشیر برهنه در دست گرفته
بر تخت نشسته است و یک جوانی صاحب جمال مرده پیش او افتاده
است که سرش شکسته و خونش بر اندام ریخته است از آنها
مرا برده بودند آن سلطان پرسید این شخص کیست گفتند که
قاتل این جوان همین کس است بعده آن سلطان بغضب تمام
سوی من نگاه کرد و گفت ای بهتا دشمن تو نابینا بود
این جوان را بیگناه چرا کشتی من منکر شدم و گفتم که حاشا
و کلا که من این جوان را نکشته‌ام ایشان بر من رد و رنج
میگویند باز پادشاه اجنه از آنها پرسید که این مرد چه میگوید

چه میگوید گفتند همین عصا که در دست دارد و خون
آلوده علامت آنست سوی عصای من دیده گفت این
خون کیست که بر عصای تست و من گفتم ماری را بدین عصا
کشته‌ام و نه این جوان را پادشاه گفت ای نادان این
مار همین پسر منست ما بیچاره شده خاموش ماندیم آنگاه پادشاه
سوی قاضی دید و گفت که این مرد اقرار میکند حکم کنید تا
بقتل رسانیم قاضی نیز حکم کرد و مفتی هم فتوی داد ناگاه سیاف
شمشیر برهنه در دست کرده خواست که مرا بقصاص او گردن
بزند من در آنوقت بیچاره شده فریاد کردم بطرف پیر خود
حضرت غوثنا محبوبنا رضی الله تعالی عنه فی الفور شخص
نورانی پیدا شد و شمشیر از دست پادشاه گرفته گفت که این

مرد رمتش که مرید حضرت قطب الاقطاب سلطان الاولیا
والاعیان شیخ محی الدین ابو محمد سید عبد القادر
جیلانی است رضی الله تعالی عنه اگر او بر تو عطا کند
از عهده جواب ایشان فرو مانی بمجرد استماع نام مبارک آنحضرت
رضی الله تعالی عنه شمشیر از دست بنهند و گفت ای
استاد شهر با ادب نام معظم حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه
چون پسر خود تو بخشیدم امام شو و نماز جنازه گذار
و دعای مغفرت طلب کن بعده این خلعت بمن داد
رخصت کردند و همان کسان که مرا برده بودند باینجا رسانیدند
و آنکسان از نظر مردم متواری شدند بیت صاحب صحبت
محتاج مشوم بکسان که همت تو مرا کار ساز هر دو جهانست المغیث

المنقبة السابعة والسبعون فی شفاء الناس عن الطاعون
منقبت هفتاد و هفتم در شفا یافتن مردم بغداد از طاعون
بتناولهم کلاء المدرسة وماء انهار المدرسة رضی الله تعالی عنه
بسبب خوردن آنها گیاه مدرسه را و آب انهار های مدرسه را رضی الله تعالی عنه
آورده اند که در زمانی در شهر بغداد در تیف طاعون غلبه
نمود و هر روز هزاران آدم ازین علت می مردند جماعة
نزد آنجناب حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه کیفیت اینمعنی
ظاهر نمودند آنحضرت رضی الله عنه فرمودند که ظاهر آنست از
خوارقیست که گیاه سبز که بر گرد نواحی مدرسه ماست آنرا
سائیده بکار برند از طاعون دفع خواهد شد کسانیکه
ازین گفتار مطلع شده بعمل آوردند خدای تعالی همه را صحت
کامل بخشید چون خلق شهر بسیار بود و بسیار گیاه سبز ذره
ذره بردند حضرت رضی الله عنه فرمودند هر که از مدرسه ما

یکقطره آب بخورد شفا یابد و مردمان آمدند و نوشیدند
و شفای کامل یافتند بفرموده حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه

المنقبة الثامنة و الستون فی قوله هذا وجود جدی صلی الله علیه
منقبت شصت و هشتم در فرمودن حضرت غوثیه این وجود جد من است صلی الله

و علی آله وسلم لا وجود عبد القادر رضی الله تعالی عنه
علیه و علی آله وسلم و خود را باشم نه وجود هست عبد القادر است نفیه از خود فنا

آورده که روزی حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
بطرف خانه تشریف میفرمودند و شیخ الابرار حضرت
سید عبد الجبار رضی الله عنه اندرون تشریف نیاوردند
شیخ الابرار بعد استماع بحجره متبرکه حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه
در آنجا بعبادت مشغول می بودند رفته دیدند که اندرون
حجره زنجیر دارد و حجره بند است ایشان معلوم کردند که
آنحضرت اندرون اند دست بسته بر در حجره ایستاده

۱۱۹

ایستاده هرگاه که شب از نصف تجاوز کرد آنحضرت
در حجره را کشادند و فرمودند که اندرون رفتن خانه مرا
تو همیشه ملاحظه میکردی اکثر همچنین است که در نظر خلق برای
همین معنی که تا بندهای خدا اندرون خانه نرفتن مرا دیده
رفتن خانهای خود ها ترک ندهند و صورت توالد و تناسل
معطل نماند چنانچه دیدی فی الحقیقه بحجره می آیم و در نظر اخلائق
اندرون خانه میروم شیخ الابرار خوشوقت شده باز ملتمس
شدند که چون آنحضرت رضی الله عنه بیت الخلا میروند بول
و غایط در زمین خسف میکند و وقت عرق کردن بدن مبارک
کوچها از خوشبو معطر میشود و مگس بر بدن مبارک نمی نشینند اینهمه
خاصه وجود مبارک حضرت محمدی است صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم

است که در نبوغت از وجود شریف آنحضرت رضی الله عنه
ظاهر میشود فرمودند که عبد القادر فانی شده است از وجود
باقی شده است در ذات جد خود صلی الله علیه وعلی آله وسلم
بالیدهر او جود جدی لا وجود عبد القادر بار شیخ قدس سره
عرض نمود که اگر همچنین است ابر هم سایه میکرد چه میشود که فرمایند
بنده های خدا در شبیاه می افتادند و مرا بنوت می پرستیدند
بنابران این نوع را عمدا ترک داده اند [illegible]
فی جبته وعبادته واو رازاده رضی الله عنه آورده اند که
حضرت سلطان المحبوبین غوث اعظم رضی الله تعالی عنه
ششصد و پنجاه تن شاگردان دانشمند را هر روز سبق میفرمودند
و هر طالب علم را که کتاب نبودی العلم میمون نوشته عطا میفرمودند

میفرمودند و هر کس که بارادت می آمدی بنجره سلسله
بدست مبارک خود نوشته عنایت میکردندی و هر وقتیکه
حدیث شریف میرسید بجای وضو غسل میکردند و هر وقتیکه برای
غسل بر لب دریا یا حوض توجه میفرمودند و نیز میگویند که روزی
آنحضرت رضی الله عنه را علیل طبیعت بود چنانچه در یک روز پنجاه
دو مرتبه به بیت الخلا رفته بودند و هم پنجاه و دو بار غسل تازه کردند
و چون غلام و کنیزک بنده میشد بجهت متابعت جد بزرگ خویش
صلی الله علیه وعلی آله وسلم از بازار خود سودا می آوردند و در
اثنای مسافرت در جایی که فرود می آمدند آرد را در آسیای
خود میسایند و می پختند و قسمت میفرمودند و هر کسیکه مر آنحضرت
بزیارت آنحضرت رضی الله عنه تعظیمش میکردند و تواضع و تکریم

سفر مودند و اکثر ایام ترک حیوانات می‌نمودند یعنی گوشت
و ماهی و روغن و شیر و حشرات نمیخوردند روزی هشت گوسفند
هر یک بنیم نیم درم علیحده آورده بخدمت حضرت رضی الله عنه دادند
و چیز خوردنی از بازار طلبیده هر یک را بمحتاجان آورده دادند و اکثر
اوقات طعام بی‌نمک تناول میفرمودند و هر روز از وجود شریف
چند صد کرامات ظاهر میشد لیکن دانسته خرق عادت از خود
نمیکردند و میفرمودند که هر که خرق عادت دانسته از خود
ظاهر نماید وی فقیر نباشد بلکه طالب دنیا باشد و هر که مرید
من باشد و از فرزندان و یا مریدان من خلافت بگیرد در مقام
کرامت برسد و مقصود و ارادت خود را ظاهر کند در هر دو عالم
روسیاه بود و چون حضرت بابه خلیفه آنجناب مریض بودی

آرد بدست مبارک خود پیا میکردند و سبوی آب بر گردن
بر کتف مبارک نهاده می‌آوردند و نان میپختند و حضرت
بابه خلیفه نیز ایام صحی میخواندند تا مدتی آن چنین بفعل آورده
اند و باید دانست که دو هزار رکعت نماز نفل هر روز میکردند
که در هر رکعتی بعد فاتحه سوره مزمل یا سوره الرحمن میخواندند
و چون سوره اخلاص میخواندند کم از صد کرت نمیخواندند
و بعد از هر نماز فریضه یک ختم قرآن میفرمودند و بعد تهجد نیز
یک ختم قرآن میخواندند و مجموع حبل اسم شش صد شصت کرت
در شب و بعد مذکوره در روز میخواندند و هر روز دعای
سیفی و با نت العظمة و با نت القدرة و با نت الکرام و سیف الله
و عزیمت کبیر بعد چاشت و بعد زوال و بعد عصر و بعد تهجد نیز

لازم داشتند و شجرهٔ اصل که رسیدها و نسبت اما اگر است
و شجرهٔ خلافت جنیدیه که از سلطان ابو سعید مبارک
مخزومی رضی الله تعالی عنه رسیده بود آن را برای استعداد
میخوانند و درود کبیر و لوزنده نام باری تعالی بخوانند نام
نبویه صلی الله علیه و علی آله و سلم بزار کرت میخواندند اما
اما مجاهده آنحضرت رضی الله تعالی عنه آن بود که تا چهل
سال یک خلوت میکردند و با هفت روزه بر روزه میداشتند
بعد از ان افطار میکردند و معتاد آنجناب بود که بعد
چهارم روز طعام بخوردند یعنی دوشنبه و جمعه و در مدت
وجود آنحضرت رضی الله تعالی عنه چنین نقل میکنند که
میفرمودند چون موحد بتوحید رسید آنجا نه موحد ماند نه

موحد ماند نه توحید نه واحد ماند نه بسیار نه خودی
نه خدای نه بنده نه بندگی نه هستی نه ذات نه جبرئیل نه قران
نه ولی نه ولایت نه ذات نه صفات نه بیم نه رسم نه اول
نه آخر نه ظاهر نه باطن نه بهشت نه دوزخ نه روشنی نه تاریکی
نه نفی نه اثبات نه آسمان نه زمین نه مقام نه منزل نه طلب
نه طالب نه مطلوب نه عاشق نه معشوق نه آدم نه ابلیس نه کفر نه اسلام
نه کافر نه مسلمان نه مومن نه ایمان نه حلال نه حرام نه وجود
نه غیر چون در ینمقام استغراق کرد و توحید در توحید گم شود باید
سوال نمودند که چه چیز هست توحید جواب فرمودند که
تحقیق توحید ترک کردن توحید هست در توحید یعنی بان
زبان گفتن نتواند و بان فکر نتواند کرد و بان چشم نتوانند

دیده و با من گوش شنیده همین است توحید الله تعالی پس
باقی هوس المنقبة السبعون فی تخلیص امرأة مریده فی الغار من
منقبت هفتادم در خلاص زنیکه مرید بود در غار از
ملوثیت فاسق الفجار آورده اند که عورتی صاحب جمال الحنان
گناه فاسق بدبخت
فیض آیات حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه ارادت
و بیعت داشت و فاسقی در پیش پریشان و مبتلا بود و بسبب
الاسباب آن عورت در غاری بکاری رفته بود آن جوان
بزور در آن غار رسید و خواست که دامن عصمتش را پاره نماید و آن
ضعیفه جز تدبیر و پناه نداشت چون از دست آن فاسق
چاره ندید بنالید و گفت که الغیاث یا غوث الثقلین الغیاث
ای فریادرس فریاد فریاد
یا محی الدین الغیاث یا سید عبدالقادر جیلانی در آن وقت
ای محی الدین فریادم رس ای سید عبدالقادر جیلانی
حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه در مدرسه خویش

وضو میساخت و نعلین چوبین در پای مبارک بود که آواز
فریاد بگوش مبارک رسید فی الحال نعلین چوبین از پای مبارک
کشیدند و طرف آن غار پرانیدند آن فاسق میخواست که
عورت معصومه را بحدث فجور آلوده کند که آن قبقاب
در سر او همانوقت رسید و چندان بزد که مغزش بر آمد گشت
و هلاک شد آن عورت قبقاب گرفته پیش خود نگاه داشت
و بعد از آن قبقاب را بخدمت آنحضرت رضی الله تعالی عنه
رسانیده قصه را که بر خودش روی داده بود بحضور جماعه
معروض داشت همه حضار محفل آنوقت متعجب ماندند
چه غم و چه اندوه است آنرا که باشد چون تو پشتیبان المنقبة الحادی والسبعون
فی حمل تاجر جبالة الفضة باستغاثته الی جنابه رضی الله تعالی عنه
در بیان سوداگر که اشتران او گم شده بود و پیدا کرده اوردن جناب مبارک

آورده اند که سوداگری چند شتر بار شکر تیار نموده با
قافله میرفت و میخواست که چون فلان قافله تیار گردد منهم
با وی همراه شوم بالسبب آن قافله پامال من سلامت سید
بعد چند روز چون قافله تیار شد و سر راه گشت و همه قافله گران
راهی گشتند بحکم الهی جل شانه در راه شش شتر او با بار شکر
گم شد و آن سوداگر ازین سبب بسیار حیران و متفکر گشت
و خاطرش محزون شد چون او بجناب فیض مآب حضرت غوث محبوب سبحانی
رضی الله تعالی عنه غلامی داشت در آنوقت هیچ وسیله بدید که
شتران بدست آید مگر وسیله سر خود با آواز بلند فریاد نموده که
یا سید عبد القادر شش شتر بار شکر مرا گم شده است بعده
نظرش بر سر کوهی افتاد چه می بیند که بر سر آن کوه عظیم الشخص

شخص سبز پوش باستین خود اشارت میکند و میطلبد
چون در آنجا رفت آن شخص اندید و همه شش شتر خود را
با بار شکر سلامت یافت المنقبة التاسعة والعشرون في نقل
منقبت بیست و نهم در نقل
ولی ولایته المسلوبة بشفاعته رضی الله عنه آورده
ولی که ولایت او مسلوب شده بود بشفاعت او رضی الله عنه
شخص از اولیاء الله تعالی معاصر حضرت رضی الله تعالی عنه
مسلوب الولایه گشته اکثر اولیاء الله آنوقت رفته دعای
میکردند بمطلوب خود نرسید جمیع اولیاء الله گفتند که
شفاعت ما یان در حق تو مقبول نیست مگر دعای حضرت
سلطان الاولیاء رضی الله تعالی عنه چون آن در جناب
حضرت رضی الله تعالی عنه رسید آنحضرت بر اطلاعا رو بحق
احوالش مطلع شده دوبار بدرگاه الهی مسالت نمودند

فرمان شد که شفاعت هیچکس در باره این منظور نیست

آنگاه حضرت شفیع درمانده گان و کارساز بیچاره گان

سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه باز محبوب بصلای

خود بر دوش نهاده رو بصحرا نمودند چون قدم اول نهادند

هاتف غیب آواز داد که یا غوث الاعظم این مغضوب وصل

او یکهزار کس دیگر را بسبب التماس عفو کردم باز قدم دوم نهادند

باز فرمان شد که این شخص و مثل او دو هزار کس دیگر بمرتبه

رسانیدم باز قدم سیوم نهادند باز فرمان شد که

این را و سه هزار دیگر بتو بخشیدم و بحال کردم پس آنحضرت

رضی الله تعالی عنه شادمان شده دوگانه شکرانه الهی ادا

کردند و آن مسلوب الولایت بمرتبه نیکوتر از آن رسانیدند

[المنقبة الثالثة والسبعون] فی حضوره رضی الله تعالی عنه لافطار

منقبت هفتاد و سیوم در حاضر شدن آنحضرت رضی الله عنه بر افطار

الصوم فی بیوت سبعین رجلا فی آن واحد آورده اند

کردن روزه در خانهای هفتاد کس در یکدم و یکوقت در ایام

در عهد دولت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه

رمضان شریف چنان اتفاق افتاده که هفتاد کس دیگر در

علیحده علیحده دعوت کردند که آنحضرت رضی الله عنه بخانهای

ما تشریف فرمایند و افطار روزه نمایند دعوت هر واحد

قبول شد چنانچه آنجناب عالی در یکوقت بهر هفتاد جا حاضر شدند

و در خانه هر واحد افطار کردند و نیز بدستور قدیم در خانقاه

عالیجاه خویش با جماعه طالبان حاضر بودند این مقدمه در بغداد

شریف شایع شد ظاهرا یکی از خدمه آنجناب متعجب شده با خود

گفت که حضرت خود از خانقاه تشریف قدم بیرون نه نهادند

در خانقاه نماز رفتن و فطار نمودن بجز نوع متصور شود و هر مستفید
کس مشرف اند یکبار آنجناب والا تبار روی مبارک خود بطرف
وی کرده فرمودند که این راست میگویند و ما دعوت هر کرا خانقاه
علیحده قبول کرده ایم و در خانقاهی اینجا حاضر شده ایم و در آن قریب
و طعام هم خورده ایم المنقبة الرابعة و السبعون فی اعطاء الله تعالی
منقبت هفتاد و چهارم در
قریب ایاه الصفة القادریة الی یوم القیامة آورده که در مقام
آنجناب را صفت قادریه تا روز قیامت
راز و نیاز میان حضرت عز و جل و حضرت رضی الله عنه از راه
لطف کرم و نیاز معامله بوقوع آمده فرمان شد که یا غوث اعظم
از ما هر چه بخواهی حضرت محبوب سبحانی رضی الله عنه عرض کردند
ای خداوندم آنچه فضل و اعلی درجات بودند منقسم شدن
و درجه اول نبوت است بحضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و

علیه و علی آله و سلم ختم کردی و دویم مرتبه ولایت بحضرت علی
مرتضی کرم الله وجهه دادی سیوم شهادت کبری بحضرت
حسین بخشید رضی الله تعالی عنهما چهارم قادریت را
بنده خود مخصوص گردانیدی فرمان شد که یا غوث اعظم
قدرت خود را بتو دادم و بر کونین متصرف ساختم جناب تا
ابد انجاح حوایج بندگان خاص و عام و جمیع اشیا در هر زمان
و هر مکان متصرف باشی تا ازا و نیابت با تو حمید است
المنقبة الخامسة و السبعون فی کل ولی الله تعالی منصب الغوث لا آید بحضرت غوث
منقبت هفتاد و پنجم در هر ولی الله منصب غوثیت بحضرت غوث
رضی الله تعالی آورده اند که شاه قاسم علوی بیجاپوری
رضی الله عنه مینویسند که در رساله خود که در هیچ وقت هر زمان
حضرت را که منصب ولایت سرافراز میکنند فرمان خداوند متعال

میشود که بنگاه تخت رسالت صلی الله علیه وعلی آله وسلم
بر برید و ازانجا امر میشود که بولدی سید عبدالقادر بریدرضی الله عنه
بامو جب لیاقت و استحقاق منصب ولایت تجویز نمایند و مقرر کنند
تا خلعت ولایت پوشانیده شود چون آنحضرت رضی الله تعالی
کسی را که لایق منصب میبایند تصدیق خود میدهند تا در دفتر
محمدی صلی الله علیه وعلی آله وسلم نامش ثبت میکردد و در سلک
داخل میشود و خلعت ولایت بدست حضرت غوثیه محبوبیه
رضی الله تعالی عنه بوی عطا میشود و بعد ازان ولایت اورا
در عالم غیب و شهادت مقرر و مسلم میسازند و این عهده متعلق
است بسید الاولیا محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه تا قیامت
هیچ یکی از اولیا الله تعالی درین مقام رفیع و منصب منیع با آنحضرت رضی الله عنه

رضی الله تعالی عنه شریک و مماثل نیست و نخواهد بود و در هر عصر
و در زمان قطب و غوث را از توسل و استفاده و نیابت
آنحضرت رضی الله تعالی عنه میباشد
منقبت [illegible]
فی اختیاره مذهب امام احمد حنبل رضی الله تعالی عنه باشارة
در اختیار کردن او مذهب امام احمد حنبل رضی الله عنه باشارت
النبوة صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم آورده اند که روزی در
حضرت نبوت صلی الله علیه وعلی آله و اصحابه وسلم
خاطر مبارک حضرت غوثیه محبوبیه قدس سره الاکرم گذشت که
بمذهبی دیگر انتقال فرمایند همدران شب در واقعه دیدند که
حضرت سید المرسلین خاتم النبیین صلی الله علیه وعلی آله وسلم
با جمیع صحابه رضی الله تعالی عنهم نشسته اند و امام احمد حنبل را سرش
العزیز را نیز دست گرفته استاده است در خدمت مولانا صلی
علیه وعلی آله وسلم التماس مینماید که یا رسول الله صلی الله علیه وعلی آله وسلم

بفرزند خود سید عبد القادر بفرمایند که حمایت این پیر ضعیف
نمایند حضرت رسول اکرم صلی الله علیه وعلی آله وسلم تبسم کنان
فرمودند یا ولدی التماس این پیر مرد قبول کنید حضرت غوث اعظم
رضی الله تعالی عنه بحسب فرموده حضرت رسالت پناه صلی الله علیه
وعلی آله وسلم قبول کردند و صباح آن روز خود را بر مصلای حنبلیه
حاضر ساخته نماز گذاردند و گویند که در آن وقت بر مصلی حنبلیه
جز امام مجلس نبود که نماز بجماعت گذارد چون حضرت غوثیه
رضی الله تعالی عنه توجه بآن مصلا نمودند هیچ قدر کثرت مصلیان
گشت که در صحن آن جای خالی نماند و راوی میگوید که اگر در آن روز
حضرت غوث اعظم رضی الله تعالی عنه بر مصلای حنبلیه نمیرفتند مذهب
امام منقطع میشد الله الله چه مذهبی است قوی که رسول صلی الله

رسول صلی الله علیه وعلی آله وسلم شفاعت کرد و خواست تا او را
رونقی دهد قادری را اینهمه اشارت کرد و در بهجة الاسرار آورده اند که
روزی حضرت غوث اعظم رضی الله تعالی عنه بر قبر حضرت امام احمد
حنبل رحمة الله تعالی علیه رفتند و جمیع اولیاء الله تعالی همراه آنحضرت
بودند و دیدند که امام از قبر بیرون برآمد و پیراهن در دوش خویش
بحضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه دادند و باهم مبایعت
نمودند بعد از آن امام گفت که یا سید عبد القادر قد افتقر الیک
فی علم الشریعة وعلم الطریقة وعلم الحال وفعل الحال بسی حضرت
[illegible] بسوی تو در علم شریعت [illegible] تو در علم طریقت
رضی الله تعالی عنه بسیار تواضع و تعظیم نمودند و بعد از آن
رخصت شدند النفحة السابعة والسبعون فی مکالمة مع
منقبت هفتاد و هفتم در کلام کردن
امام المسلمین ابی حنیفة رضی الله تعالی عنه فی المعاملة
آنجناب با امام المسلمین ابو حنیفه کوفی رحمه الله در عالم رؤیا و معامله

آورده که در عالم باطن حضرت امام المسلمین امام اعظم ابو حنیفه
نعمان بن ثابت کوفی رضی الله تعالی عنه با جناب سید عبد القادر
جیلانی رضی الله تعالی عنه ملاقات کردند و فرمودند که با سید عبد القادر
جیلانی و یا سلطان الاولیا چه سبب بود که در مذهب ما نیامدی و مذهب امام
حنبل اختیار کردید و مذهب ما را قبول نکردید و حال آنکه مرا خوشه‌چین
جد بزرگ شما حضرت امام جعفر صادق رضی الله تعالی عنه ام
و مدت دو سال در خدمت حضرت آن استفاده و استفاضه منه
کرده ام فرمودند و سبب اینکه آن ظرف قلت مردم را سبب او
مسکین بود و من نیز مسکین ام و جد شریف ما سید المرسلین صلی الله
علیه و علی آله و سلم همواره از خدای عز و جل مسکنت میخواست
و مسکنت اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی یوم القیامة فی زمرة
بار خدایا زنده دار مرا در مسکینان و بمیران در مسکینان و حشر مرا در زمرهٔ
درجه مسکینان

فرمودند که سلب نسبت ولایت تو از راه بی ادبی است که
بزرگ حضرت سید الاولیا رضی الله تعالی عنه وقوع شده
شیخ الصلاح و زاری تمام نمود که مرا از این امر خلاصی و اطلاعی نموده
و ندارم خواجه علیه الرحمه فرمود که مرا طاقت که شفاعت غضب غاریه
نیست که شفاعت کنم لیکن بجناب عالی نبوت صلی الله علیه
و علی آله و سلم عرض احوال تو نموده طلب شفاعت میکنم یقین
دارم که بوسیله شفیع المذنبین صلی الله علیه و علی آله و سلم
باز بحال شوی حضرت خواجه چون در جناب طلب ملتمس کنند
محمد رسول الله صلی الله علیه و علی آله و سلم التماس نمودند آنحضرت
صلی الله علیه و سلم فرمودند که یا ولدی ان الشیخ نظام الدین در حالتی
مغلوب الحالی نوشته شده تقصیر او معاف ساز بود و نعمت خود

سرافراز نماید آنگاه از حضرت سید الاولیاء رضی الله تعالی عنه
بموجب امر عالی صلی الله علیه وعلی آله وسلم تفقص شیخ نظام الدین
نعمت شد و بدولت قادریه معزز شدند سبحان الله و چه مرتبه عالیست
و درجه بلند که فوق الحجابات و بعد المحاجات ظرف یکسان است و تعرف
ولایت هر ولی تا دم زنده گی متصرف قادریه تا روز قیامت
باقی و جاریست المنقبة الثامنة و الستون فی عطائه للشیخ
در دادن اقتباس
احمد گنج بخش کنج فیه و مجابه بین النوم و الیقظة فوجد سبحان
شیخ احمد گنج بخش الکلاه و نسبت در میان خواب و بیداری یافت
فی الیقظة آورده اند که روزی حضرت شیخ الاسلام شیخ
و بیداری
احمد مغربی قدس سره المخاطب بگنج بخش بر خود رفته قلندران
آفاق شیخ ابو اسحاق مغربی قدس سره را وضو میکنانیدند در دل
او درآن وقت خطره نداه یافت که بعالم از خاص و عام

خاص و عام و خواص از هر خانواده و هر سلسله که بجناب حضرت
غوث اعظم رضی الله تعالی عنه گرویدی وارند آنقدر روز خانها نهایت
دیگر نسبت چرا حضرت شیخ ابو اسحاق قدس سره بر خاطر ایشان
از راه اشراف آگاه شده فرمودند که یا احمد شیخ میدانی که قدر
و مرتبه حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه چیست عرض کرد که
از خدمت حضرت معلوم نمایم فرمودند که حضرت غوثیه محبوبیه
رضی الله تعالی عنه را نزد سبحانه و تعالی دوازده قطعه صفات است
بیان ادنی درجه او آنست که دریاهای قدرت الهی سیاهی شود
و درخت روی زمین قلم گردد و جن و انس و ملائکه کاتب
باشند تا قیامت نویسند هنوز از آن مرتبه تمام نتوانند
چون شیخ احمد گنج بخش این سخن را از زبان پیر خود شنیده و ستایش خود

دستار خود را بر زمین انداخت و بیقرار شده کیفیت بسی معلوم
شد که مرو راه خدا حضرت سید عبد القادر هست و بادر باه
خدا نه مریدم و نه ندیمم و قصد بغداد تشریف کرد و درین چند بیت
در کمال شوق و بیقراری تصنیف کرده و تکرار میکرد ابیات
شوریدگان خسته زارم آه آه   وا ماندگان محبت یارم آه آه
خواند بلطف بایم شاد و شاد   وراند گر بقهر براریم آه آه
مستان زشت خوی الوند بگو بگو   که در شراب که بخاریم آه آه
چون بکوه سیلی که از نوح حرمت رسیدند چشمه آب جاری بود آن شب
انجا طهارت کرده نماز ادا کردند و همانجا در خواب رفتند و سید ار
دیدند که حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه تشریف فرما اند
و در یک دست مبارک دستار زر بسته شده و در دست دیگر

دست دویم کلاه شیخ ایشان استقبال کرده بجمال کمال
آنحضرت رضی الله تعالی مشرف شدند و با دب تمام دست بسته استاده
ماندند حضرت غوث اعظم رضی الله عنه شیخ را نزدیک خود طلبیده کلاه
را و دستار بر سر ایشان پوشانیدن و فرمودند که فرزندم احمد
تو در راه خدا از جمله مردانی و از نظر غایب شدند چون احمد شیخ گنج
بخش قدس سره بیدار شدند کلاه و دستار را بر سر خود دیدند
و شکرانه الهی بجا آوردند و حالت خود افزون دیدند
و از انجا بعد و تبرک ناز بس بر خود رسیدند و پیران و داد استقبال
کردند و گفتند که یا احمد مبارکباد که تو قبل ازین بوساطت از
فتوحات آنجناب عالی نیز شده بودی که اکنون بلا واسطه بنعمت
و فیض حضرت مقدسه قادریه ممتاز و سرافراز گشتی الان از فرد عبرک

تبرک را از سر شیخ ایشان بر سر خود گذاشته تعظیم و ترحیب بجا
آورده و شکر ایزدی بر افزود و گفت که بابا احمد حضرت غوث اعظم
رضی الله تعالی عنه اکنون ترا از خود کرد و همه کار ترا سرانجام
رسانید همدرین روز حضرت گنج بخش بخدمت پیر خود التماس
نمود که با حضرت شیخ احمد عزم که اگر حکم شود چند روز دیگر
طرف جنگل برویم و نتیجه آنرا به مرحمت جناب بجناب سابق می آورده باشیم
فرمودند که اکنون ترا با اینکار هیچ سبب نمانده است عرض کرد که
اگر امر شود بهتر است که سعادت منست فرمودند اختیار
داری بعد از آن گنج بخش بطرف جنگل رفته و خشتابه بابا گشت
مالای برس نماز همراه میرفت تا کلبه پیر خود می آمد چون شیخ
ابو اسحاق قدس سره این کیفیت معاینه کرد و گفت بابا احمد

بابا احمد سری که لایق کلاه و دستار محبوب خدا شده
باشد هر قوم را چه مجال است که بر آن سر پا بنهد زیرا که آنجناب
بخطاب سلطان عبد القادر کار ترا مرتب کرده اند و ترا
در مرتبه مردان مرد گردانیده بعد از آن امر شیخ قدس سره را
گنج بخش قدس سره قبول نمود و الغرض ببرکت کمال عنایات حضرت
غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه حضرت گنج بخش بتخلی رسید ابیات
چه خوش شهریکه آنجا نور بارد ز خود و آنجا کلم شده گم کرده آرزو ٭ همه اسباب
دولت دل بزر بهشت ٭ خوش آنکس کش همه را و اگذارد شیخ عالم
مجذوب عارف بالله شیخ نور الله صورة نور الله تعالی مرقده گوید
ابیات الله الحمد و له المنة که مارا از کرم ٭ در پناه غوث اعظم جای بود
اکنون چه غم گشته نوح در طوفان خضر آید بکار ٭ هست غوث اعظم

هست غوث اعظم رب زونا بالکرم | تا ابد تا فردای محشر پیش رب العالمین

غوث اعظم را بهی عالم ز علم | غوث اعظم را غنا گوی آنند این سخن

هم موافق هم مخالف هم شیخ ما سلم | رحمة للعالمین مطلق نور معنوی

شیخ عبد القادر اکمل الوجه و اتم | کز نبی در شو مصطفی را هم قرین

شیخ ما را هم ولی در ولا مثل هم | هیچ قسم مرتبن که گوییم هم بقول اولیا

مجملا و مفصلا آن مرآت انوار قدم | شیخ اعظم گنج آن بحرات و گنج شرف

نافل از بهر خود سحاق آن کریم | کالتعلق اولیای مفرد فی مفرد

آنکه غوث الاعظم جیلی رساند بجا قدم | کز کمالات تعریفها که خاص شان اوست

گر کسی شیخ ابدال ماند زدن نکته دم | نه فلک اوراق کردم هفت بحر آید مداد

هر سحر اقلام و هر کاغذ ادا کی شد تمام | عشر قدر حضرت سلطان محی الدین

در بیان ناید بنور از عشر عشر بیست کم | قصه حضر و نادب نقش تعریف باد

استع

استغنا عرف کمال الشیخ مرشد الحلیم | تا ز تن جان بسجده ازد و نیم ازد ... ست

هست محی الدین ما شیخ عظیم و دوام معظم المنقبة الثمانون فی ایصاله جماعة

در رسانیدن او جماعه

عفر الی الله تعالی بنظره اورده اند که حضرت محبوب سبحانی

بمجرد نظر ... بنظر در یکدم

سید عبد القادر جیلانی رضی الله تعالی عنه از جناب کبریا

جل جلاله مامور شدند که امروز هفتصد کس از مریدان و با نفصد

نفر از زنان ابد وصول تا برسان و هر یک در اطراف بودند

آنحضرت رضی الله تعالی عنه بیک نظر کیمیا اثر مس وجود آنها را زر

خالص گردانیدند و بدولت قرب الهی رسانیدند المنقبة الحادیة

والثمانون فی لقائه النبی الکریم صلی الله علیه و علی آله وسلم

در لقای آنحضرت پیغمبر ... صلی الله علیه وسلم بر منبر مسجد

علی المنبر الانور در جامع العلوم و غیره کتب اورده اند که

مبارک در عهد ادریس

روزی حضرت غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه بر منبر نشسته بودند

بسرعت و استعجال و اضطراب از درجات منبر فرود آمده زیر
زینهٔ آخرین دست بسته استاده‌اند بعد ساعتی باز بالای
منبر رفته نشستند و بوعظ مشغول شدند بعضی حضار محفل التماس
نمودند که این چه سبب بود فرمودند که جناب عالی جدی سید
المرسلین صلی الله علیه و علی آله و سلم تشریف آورده اند بر منبر نشستند
از جنبه هر چند هم فرمودند بنشین لیکن بجهت ادب از منبر فرود آمده
زیر زینهٔ آخرین با ادب استادم چون آنحضرت صلی الله علیه و علی آله
و سلم روان شدند و مرا رخصت دادند که برو بر منبر نشین
و بوعظ مشغول شو آنگاه نشستم نبعد فایده والنماءون فی علیه
امراة سبعة اولاد لم یکونوا المکتوبین فی اللوح المحفوظ
در منتخب جواهر القلائد آورده اند که روزی زنی بخدمت حضرت

بخدمت حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه رسید التماس
دعای تولد فرزند کرد آنحضرت رضی الله تعالی عنه در لوح محفوظ مشاهده
نمودند که هیچ پسری در نصیب وی نیست فاما گفت بار خدایا
باین زن فرزند کرامت کن از درگاه کبریا ندا شنید که یا غوث
الاعظم در نصیبه این زن فرزند نیست چنانچه خود از لوح محفوظ
دیدی باز فرمودند که الهی باین زن فرزندی عطا کن
باز همان فرمان رسید باز گفتند سه فرزند عطا کن باز همان
فرمان رسید باز تا بهفت بار برای هفت فرزند مبالغه نمودند
همان ندا هر بار میرسید بار هفتم ندا رسید که در نصیبه این زن یک پسر نیست
تو هفت پسر میخواهی باز فرمودند که یا الهی هفت فرزند عطا کن
ندا رسید که یا غوث الاعظم زیاده از تکرار مکن آنچه میخواهی

هفت فرزند بابن زن داد هم آنحضرت رضی الله تعالی عنه
بآن مژدهٔ هفت پسر داده پاره خاک هم بوی عنایت کردند
آن سایله آن خاک را با اعتقاد تمام بتعویذ طلا کرده در گلوی
خود آویخت حق سبحانه و تعالی ویرا هفت پسر کرامت کرد بعد از آن
با خود گفت که از تعویذ خاک چه حاجت می‌باید و چه مسکینی
همین که گفت هر هفت پسر او مردند آن زن واویلا کنان
پیش آن والی دو جهان رضی الله تعالی عنه آمده عرض کرد که
ای نور حضرة الله و محبوب الله فریاد هم برس فرمودند وقت بیمان بود
اکنون چه سود باز آن محتاجه الحاج و زاری بسیار نمود تا که
حضرت رضی الله عنه فرمودند برو بخانه خود آنچه میخواهی مرادت
حاصل شد چون او بخانه رفت جمی شنید که هر هفت پسر زنده شده

١٢٥

شده بودند شکرانه الهی بجا آورد منقبة [illegible]
فی وضع مشایخ الاربعة عشر خانواده رقابهم بقوله و قدمی هذه
[illegible] مشایخ چهارده خانواده گردن [illegible] بقول [illegible]
علی رقبة کل ولی الله و ولیة الله قبل وجوده رضی الله تعالی عنه
علی رقبة کل ولی الله و ولیة الله پیش از وجود او رضی الله عنه
در خزانة مجمع الفضایل آورده اند که مشایخ چهارده خانواده
صوفیه که پیشتر از عهد دولت حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
بودند ایشان را الله تعالی معلوم کنانید که در زمان آینده یکی
از اولاد امجاد سید المرسلین صلی الله علیه و علی آله و سلم پیدا
خواهد شد نامش سید عبد القادر رضی الله تعالی عنه و بگوید قدمی
هذه علی رقبة کل ولی الله و ولیة الله تعالی مشایخ چهارده خانواده
قبول کردند و گردن نهاده زیر قدم مبارک آنحضرت رضی الله تعالی عنه
منقبة [illegible] فی کون العفاریت فی حضرة رضی الله تعالی عنه
در بودن عفاریت جن [illegible] حضرت رضی الله عنه

آورده اند که دیوان و شیاطین را تا زمان قیامت مرگ نیست
بلکه هر زمان آفریده میکردند و اجنه را مرگ هست یکی میرود
و دیگری زاید و در عهد مهتر سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام
دیوان و شیاطین بسیار سرکش بودند مهتر سلیمان علی نبینا
و علیه الصلوة والسلام متفکر شدند که با وجود بودن من این
سرکشی میکنند بعد از من حال خلق بسیار دشوار خواهد بود
همان وقت هاتف آواز داد که یا سلیمان در اولاد پیغمبر آخر
الزمان صلی الله علیه و علی آله وسلم سید عبد القادر نام
غوث الکل پیدا خواهد شد دیوان و شیطان در بند آمده
تا قیامت باشند چنانچه در بند بوده اند چون بشنید مهتر سلیمان
علی نبینا و علیه الصلوة والسلام خوشحال شده شکر او سبحانه و تعالی

القصة فی زمرة حضرت امام اعظم رضی الله تعالی عنه گفت که
در مذهب مسکین مفلس را گویند و من نیز مفلس هستم شما بیگانگی مرا
قبول نکردید و در نسخه دیگر چنین است که امام فرمود که در مذهب
از بهر وجود شریف قلت است بیت در رسیت فیض از حضرت خدا
کی شناختی ابو حنیفه جو خواص گشتی و حشو نیافتی
و هم یعنون فی سلک لانه شیخ نظام الدین نارنولی السهو او ادب
در سلک لانه شیخ نظام الدین نارنولی بسبب سهو ادب از و
سنه فعلیه حال ثم رده الیه مع زیادته بشفاعة خواجه معین
در فعلیه حال سلب کرد باز یافتن الحال اما زیاده و بشفاعت حضرت خواجه معین
الدین چشتی قدس سره العزیز منقولست که شیخ نظام
الدین قدس سره
الدین نارنولی قدس سره معتاد داشت که هر سال بر عرس
شیخ سلسله خود خواجه معین الدین چشتی قدس سره العزیز از نارنول
تا اجمیر پای پیاده برفت و وقت بازگشتن چادر یک بر قبر خواجه

خواجه جو مرید بود بایشان عنایت میشد بعد ازان سوار شده
بنا نزول می آمدند اتفاقا در خانقاه خواجه جو قدس سره مجلس
سماع گرم بود ایشان وجد و گریه پیدا شد و در آن اثنا یکی
از مریدان سلسلهٔ قادریه حاضر بود و در دوش او زنار که
نیاز حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله عنه رخ و دارم تا بترا است
بشیخ نظام الدین بدیهم و در راه در جامه سجده شمس الدین انوری شیخ
نظام الدین رحمه الله علیه بنا و ظاهر گردید شیخ و در حالت وجد و غلبه
وقت و در حین رقص های شیخ با آن زنار رسید بمجرد رسیدن
حرکت های حال شیخ متواری شد و خود را از قرب نعره زنت
بعد دید و مسلوب الولایت یافت فی الفور توجه بجناب حضرت
خواجه جو نمود و خواجه جو قدس سره ظاهر شدند و فرمودند که

او سبحانه و تعالی بجا آورد بعد ازان فرمود تا همه دیوان
شیاطین سرکش البته بدریا انداخته شدند پس فرمود که در آخر
الزمان بندهای ایشان گشاده کرده و در بعض کتب مسطور است که
دیوان و شیاطین چنان خلق را مضرت میرسانند اما چون دیوان
مسلط میشوند هیچ حیله و تعویذ ازان دور نمیشوند چرا که آنها که در
عهد مهر سلیمان علی نبینا و علیه الصلوة والسلام بسته شده بودند
و دیگر آن که در آخر زمان بسته شوند در سند حضرت شیخ الجن والانس رضی الله عنه
تا قیامت باشند و الحق همچنین است تا الآن بلکه محکوم مریدان
آن جناب اند رضی الله تعالی عنه به بندند و دیوان بزنجیرها
مریدان درگاه غوث زمانه گشاینده بسته مرادات ایشان
بانفاس خاص و دعای نهانی ای برادر گرا محبوبی معتنی سروی

ماین دنیا تو کلب سگان قادری یقین باید نجات گردد
از اهل بهشت هرکه او باشد مرید خاندان قادری المنقبة
الخامسة والثمانون فی تخلیص المرید الذی لم یعرف الحق ورسوله
در خلاص کردن حضرت مرید را که نشناخت خدا را و رسول را
سواه من عذاب القبر والمنکر والنکیر سوال الاخرة بروایه بحر
سوای او از عذاب قبر و منکر و نکیر وقت سوال کردن او از مرید حضرت
آورده اند که مریدی از مریدان حضرت غوثنا محبوب سبحانی رضی
الله تعالی عنه بجناب آنحضرت اعتقاد بجدی داشت که سوای
حضرت از شناخت خدا و رسول خدا فرو مانده بود چون وفات
یافت در قبرش منکر و نکیر از و سوال کردند که کیست پروردگار
تو و چیست دین تو گفت اینهمه شیخ خود را میدانم فرشتگان
ازین جواب متحیر مانده بدرگاه جل جلاله عرض کردند که
بندهٔ تو اینطور جواب میگوید فرمان رسید بروید و عذابش کنید

و عذابش کنید فرشتگان آمده خواستند عذابش کنند
روح پیر دستگیر رضی الله تعالی عنه حاضر شده و بمنکر و نکیر گفت
اگر این خدا و دین را نمیشناسد مرا میشناسد پلید و من همه را
میشناسم فرشتگان باز بجناب کبریا عرض نمودند فرمان
شد که و بر این هیبت نشانید منکر و نکیر آمده بموجب امر جلیل
الله بحضرت هیبت نمودند آن محبوب خدا رضی الله تعالی عنه
هر دو گرز را از دست هر دو گرفته فرمودند که اینکس را ایمای
من بگذارید و اگر نه چندان آتش عشق در باطن دارم اگر آهی
زنم هشت بهشت و هفت دوزخ را بسوزانم تا بر جنت و عذاب
دوزخ چه رسد باز در جناب کبریا فرشتگان ندا رسید که هیچ صدا
روز میثاق نام سید عبد القادر رضی بود و گفته دیوانه فرمان

فرمان آمد دیوانگان هر کار کنند گفتند خراب میکنند هر عمارت
را باز حکم شد که بگذارید که این دیوانه محبوب ماست و هر چه
میکوید قبول کنید فرشتها کارهای خود از حضرت کرفته و تسلیم
بجا آورده رفتند المنقبة السابعة والثمانون فی قوله تعالی
در معراج
رضی الله تعالی عنه رایت ربی علی صورة امی منقولست از
رضی الله عنه دیدم پروردگار خود در صورت امی [illegible]
حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه که دیدم پروردگار
خود را جل جلاله در خواب بر صورت امی یعنی بصورت
محمد النبی الامی صلی الله علیه وعلی آله وسلم برای آنکه آن سرور
عالم صلی الله علیه وعلی آله وسلم مظهر اسم رحمن اند کما قال الله تعالی
وما ارسلناک الا رحمة للعالمین ولهذا آورده شده که خلق
و نفرستادیم ترا مگر رحمت عالمیان آفریده شده است
الانسان علی صورة الرحمن والانسان الحقیقی الاصلی هو النبی
آفریده شده است آدم در صورت رحمن و انسان حقیقی اصلی او

هو النبی الکریم والبو آتی بسم و سبعونه پس درین اشارت
همچو [illegible] ذات مبارک چون نبی الکریم هست و باقی تمام انبیا فرع او و ساجدان او بوند
است که حق سبحانه وتعالی میفرماید که ای غوث اعظم ما
متجلی ام بر تو بصفت رحمت نه بصفت جلال و مانند پدر
تو ام مهربان وعطوف والنبی اب الامه با امی پس
ونبی پدر امت خود بلکه مهربان تر از مادر و پدر
درین اشارت هست که ای غوث اعظم مانند پدر و مادر
تو مهربان تو ام در تربیت تو چه حدیث کلکلنی کلالة الولید
پرورش ترا مانند پرورش طفلان
المنقبة السابعة والثمانون فی مراتب مریدیه رضی الله تعالی عنه
منقبت هشتاد و هفتم در مرتبه مرید آنجناب
فصل
پرسیدند از حضرت غوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
مریدان وی فرمودند که مفیه بالقیمت هزار است و چون ما
قیمت یعنی مرید مبتدی من القید رو قیمت هزار در مرید دیگر که
متوسط در قیمت کرده نمیشود و وجه بیان مکان منتهی درین قول است

آنحضرت رضی الله تعالی عنه که مرید مبتدی را تشبیه به بیضه
و مرید متوسط را بجوجه و از تشبیه منتهی بخروس سکوت فرمود
معلوم بود بمناسب آنکه چنانچه سه مرتبه هست در مرتبه
اول بیضه میباشد در دویم جوجه و در مرتبه سیوم خروس
همچنین مرید را بسه درجه اول مبتدی دویم متوسط سیوم
منتهی الحال باید دانست که مرید مبتدی حضرت قطب الاولین
والآخرین غوث اعظم رضی الله تعالی عنه افضل و اکمل باشد از مرید
مشایخ دیگر سعادت کسی راکه خود را در سلک ارادت
وی منتظم گرداند و شقاوت کسی که گروه صرونی در میدان
عداوت وی تازد و صد مقبل مریدی که باقبال دولت سلسله
علیه قادریه رضی الله عنه ارادت نماید و در سایه حمایت

حمایت آن شهنشاه ولایت در آید و چه مدبر شخصی که با وی
روزگار از این خانواده شریفه بر بره بخانواده دیگر در آید
نظم هر کوی از سلسله قادریست • از همه زانکه وی برتریست
سلسله قادری از جمله به • شاه ببر هست چه نبی بده • هر که درین
سلسله دستی زند • حبل ازین سلسلها برکند • حضرت گیلان شه جمله
بشوی جا گر میر کبیر • هست خود نفس و مکان بلند • قیمت او را
که شناسد که چند • شاه دو کون است دو دستش دو کان • گنج سرایش
همه سود جهان • گفت چو قول قدمی بده هست • علی رقبه کل
ولی • هیچ مریدش نرود در سقر • هست همه عالم نصب فقر جنت فردوس
بود جای شان • بر پل دوزخ پای شان • المنقبة الثانیة
والثمانون فی نیل مخدوم جهانیان حضور مجلس النبی الکریم صلی الله علیه
در یافتن مخدوم جهانیان شرف حاضر شدن در مجلس حضرت

علیه وعلی آله وسلم بتوسل الحضرت القادریة رضی الله تعالی عنه
علیه وسلم بوسیله حضرت قادریه وغوثیه محبوبیه رضی الله تعالی عنه
آورده اند که گفت مخدوم جهانیان سید جلال الحق
والدین قدس سره که چون از تهجد بحضور روضهٔ منورهٔ
معطرهٔ متبرکه سرور عالم علیه وعلی آله وسلم الصلوة والسلام
مشغول میشدم میدیدم که شخص با عظمت وباهیبت وتمامت
وکرامت می آید ودر حجرهٔ شریفه میرود و در می بندد
داخل حجرهٔ شریفه میشود ودر شب معمور فی الفور میکرد روزی در
دلم آمد که چون این بزرگ قدم درون نهد منهم بجلدی تمام
همراه درون حجره داخل شوم چون آن بزرگ قدم خود درون
حجره نهاده خواستم همراه داخل شوم فی الفور در حجرهٔ شریفه مسدود کشتند
هرچند سعی نمودم نتوانستم داخل شد بس از خدام آنوقت پرسیدم

پرسیدم که این کدام بزرگ بود همه گفتند خاموش که
حضرت سرور عالم صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم نشسته اند
وتو حرف میزنی مقتضای ادب نیست آخر با خود گفتم که
مرا تا حال این رتبه دست نداده تا درون یار یابم بعد ازان
روزی بخدمت مرشد خود قطب وقت شیخ عبد الله یافعی
رحمه الله علیه رفتم والتماس نمودم که این فقیر گاه گاهی بمشاهده
جمال جهان آرای سرور عالم صلی الله تعالی علیه وعلی آله وسلم
ممتاز میگردد لیکن تا حال بدولت کامله امتیاز نیافته است
چنان توجه فرمایند که بدولت شرف حضور ممتاز یابم
فرمودند بیا تا ترا پیش سر خود ببرم که ترا باین دولت برسانند
مرا در بیابان بردند ناگاه شهادة برمن مستولی شد وعالم

و عالم مثال روی نمود چه می بینم که شخصی بالباس بلند نشسته است و هر دو جانب میمنه و میسره استاده اند و چیزها مینویسند از نیک طرف جهت قبول هیچ مینویسند و طرف دیگر داخل شدن در مجلس عالی سرور کاینات صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلم مینویسند و آن بزرگ مسندنشین بدست خود چیزها مزین بعباد میفرمایند از ایشان شناختم که این همون بزرگ است عالیقدر است که میدیدم او را او در حجره شریف بروی وا شده بود و درون منبر فی پس حضرت شیخ یافعی قدس سره پیش آن مسندنشین رفته عرض کردند که ای خداوندم و ای غوث اعظم این سید شایسته و خجسته میخواهد که در مجلس عالی سرور انبیا صلی الله علیه و علی آله و سلم داخل شود بکلام و مکالمه آنجناب ممتاز گردد

ممتاز گردد عرض پذیرا شد فرمودند و فیتنکه دران بارگاه خواهم رفت این را همراه خواهم برد و جهی هم ورودند بعد ازان مرا همراه برده داخل محفل شریف نبوی صلی الله علیه و علی آله و سلم نموده بدولت مکالمه نواختند و بسعادت ابدی سرمدی رسیدم الحمد لله علی نعمائه بقیع بجماعة

فیها الحکی جماعة منهم ابو البدر عن شیخنا الغوث الصمدانی

و سال و ماه مجر بود و واقع دران حکایت کرده است یکی از ایشان ابو البدر

انه ما ستی السنة اذا دخلت فتخبرنی بما یکون و ما یحدث فیها

از شیخنا غوث الصمدانی که مرا از سال و قبل داخل شود خبر میدهد

و کذلک الشهر و الجمعة و الیوم فی وفاته رضی الله

و پیدا میشود و کذلک ماه و جمعه و روز منقبت بودم در وفات

تعالی عنه آورده اند که چون آفتاب نزدیک بغروب رسید عزرائیل علیه السلام نامه بجیده از درگاه الله و تعالی جل کبریائه آورده بدست ارجمند آنجناب قطب الاقطاب حضرت سید عبدالوهاب

عبد الوهاب است داد بر سر نامه مرقوم بود لیصل هذا المکتوب
گو تا رسد این مکتوب
من المحب الی المحبوب آنرا خواندند وهمها والمها پیدا
من از محب بسوی محبوب
و هویدا شد ملک الموت و سید عبد الوهاب با هم مکتوب
الهی را پیش آنحضرت رضی الله تعالی عنه بردند و پیش از این هفت روز
معلوم شده بود و فرمان رسیده بود که بعالم علوی تجرد مسند
و با محبوب هم آغوش شو بدانکه خوشوقت شدند و برای
آمرزش جمیع مومنان و محبان و مریدان دعا کردند
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة گریه و زاری از محبان
بازگرد بسوی رب خود در حالیکه در حضرت وی رسیده
در عالم ظاهر برخاست و خوشی و خرمی در عالم ملکوت
پیدا شد روز یکشنبه بعد عشا یازدهم ماه ربیع الآخر
سنه احدی و ستین و خمسمائة در بغداد و در مدرسه باب الازج

١٤٢

باب الازج مدفون شدند و جمیع عمر مبارک آنحضرت
رضی الله تعالی عنه نود و یکسال بود در هژده سالگی از جیلان
به بغداد رسیدند و هفت سال تحصیل علوم کردند و بیست
سال در تجرید ماندند بعده چهل سال دعوت خلق الی الحق
نمودند رضی الله تعالی عنه و ارضاه عنا و جعل علیین
راضی باد خدا از وی و خرسند کناد او را از ما و گرداند [illegible]
الفردوس مسکنه و مأواه الخاتمه در کیفیت صلوة
بهشت برین و فردوس جایگاه او و خوابگاه او
الاسرار و در ملفوظ غیاثی آورده اند که اکثر بزرگان دین
و مشائخ اهل یقین فضایل دوگانه یازده گامی که مسمی است
بصلوة الحاجة و صلوة الغداتیه ما بین نماز مغرب و عشا
میکنند از جناب سید المرسلین صلی الله علیه و علی آله و سلم
استفاده نموده اند و بجای آوردن دوگانه مذکور شده

شده‌اند جناب حضرت شیخ یوسف سجاوندی قدس سره
میفرمایند که حضرت رسول صلی الله علیه وعلی آله وسلم را
در خواب دیدم و پرسیدم که یا رسول الله صلی الله علیه
وعلی آله وسلم اگر شخصی را اجل رسیده باشد او را علاج هست
که تبرک فرمودند اگر دوگانه ولدی سید عبد القادر با عتقاد
راسخ ادا نماید عمر وی مزید گردد از حضرت غوث
الاعظم در فضائل صلوة الحاجة در بهجة الاسرار و تکلمة با نفعه
نقل میکنند که فرمودند من استغاث بی فی کربة کشف عنه
ومن نادانی فی شدة فرجت عنه ومن توسل بی الی الله تعالی
عز وجل فی حاجة قضیت له ومن صلی رکعتین یقرأ
فی کل رکعة بعد الفاتحة سورة الاخلاص احدی عشر مرة

عشر مرة ثم یصلی علی النبی صلی الله علیه وعلی آله وسلم ثم یخطو
یازده بار پس درود خواند رسول صلی الله علیه وعلی آله و...
الی جهة العراق احدی عشر خطوة ویذکر اسمی ویذکر حاجته فانها
سوی جانب عراق یازده گام و یاد کند نام مرا و یاد کند مطلب
تقضی انتهی و ترتیب دوگانه شریفه و نیت وی این
پس بدرستیکه روا کرده شود حاجت او تمام شد
نویت ان اصلی لله تعالی رکعتین صلوة الاسرار تقربا الی الله
تعالی و انقطاعا عن غیره متوجها الی جهة الکعبة الشریفة
الله اکبر و بخوانند در هر رکعت بعد سوره فاتحه سوره اخلاص
یازده بار و بعد از سلام در سجده رود و بگوید یازده بار
یا شیخ الثقلین یا قطب الربانی یا غوث الصمدانی یا محبوب
السبحانی یا محی الدین سید عبد القادر جیلانی الحسنی مدد
فی قضای حاجتی یا قاضی الحاجات بعده ایستاده شود
و یازده گام بطرف عراق بر دود و در هر قدم بگوید یا شیخ الثقلین

یا قطب الربانی یا غوث الصمدانی یا محبوب السبحانی ابو محمد
سید عبد القادر الجیلانی بعده پای راست بر پای چپ نهد
اول درود یازده بار بخواند بعده فاتحه یازده بار و سورهٔ
اخلاص یازده بار و سورهٔ اذا جاء نصر الله یازده بار بخواند
و باز بگوید یا جنود الله و یا عباد الله اغثنی و امدونی فی قضاء
یعنی ای لشکرهای خدا و ای بنده گان [illegible]
حاجتی یا قاضی الحاجات آمین آمین و بعده در مراقبه شود
[illegible] حاجت مرا ای قاضی حاجات [illegible]
و بر مصلی بنشیند و ذکر لا اله الا الله صد و هشت بار بگوید
بعده در سجده رود و بگوید یا روح القدس و یا جنود الله
ای روح قدس [illegible] و ای لشکر [illegible]
و یا عباد الله اغثنی و امدونی فی قضاء حاجتی یا قاضی
و ای بنده گان خدا فریاد رسید و مدد کنید مرا در قضاء حاجات [illegible]
الحاجات آمین آمین و در ابتدا بخورات بسوزد
منقولست که هر که دوگانه یا زکاتی را با یازده خطاب مقدسه

خطاب مقدسه قادریه ادا نماید در نیم شب هنوز سر
و قدم بر ندارد که حاجت وی روا شود و خطاب عالیات اینست
یا سلطان محی الدین سید عبد القادر اغثنی یا سید محی الدین
عبد القادر اغثنی یا مخدوم محی الدین عبد القادر اغثنی یا شیخ
محی الدین عبد القادر اغثنی یا بادشاه محی الدین یا مشائخ
محی الدین عبد القادر اغثنی یا فقیر محی الدین عبد القادر
اغثنی یا درویش محی الدین عبد القادر اغثنی یا مولانا
محی الدین عبد القادر اغثنی یا مسکین محی الدین عبد القادر
اغثنی یا قطب محی الدین عبد القادر اغثنی برحمتک یا ارحم
الراحمین و ایضا حضرت قطب العارفین شیخنا الشیخ شهاب
الملة والدین رحمة الله تعالی علیه در خلاصه قادریه می آرند که

هر کرا مهمی پیش آید برای بر آمدن ان مهم دوگانه حضرت رکعت
غوث الاعظم رضی الله تعالی عنه ادا نماید بعد مغرب و در هر
بخواند
بعد فاتحه قل هو الله یازده بار بخواند و بعد سلام درود
و بجانب عراق یازده گام رود و بهر گام اسم ازین اسمائ
یازده بار بخواند و آن اینست یا حضرت سید محی الدین
گیلانی
سید عبد القادر گیلانی یا شیخ محی الدین سید عبد القادر
محی
یا سلطان محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا شاه
سید
الدین سید عبد القادر گیلانی یا قطب اعظم محی الدین
گیلانی
عبد القادر گیلانی یا غوث محی الدین سید عبد القادر
الدین
یا خواجه محی الدین سید عبد القادر گیلانی یا مولانا محی
گیلانی
سید عبد القادر گیلانی یا ولی محی الدین سید عبد القادر

القادر گیلانی یا عارف محی الدین سید عبد القادر گیلانی
یا مخدوم محی الدین سید عبد القادر گیلانی و بقدم یازدهم
ایستاده باواز بلند ندا کند یا حضرت غوث الصمدانی
ای حضرت غوث الصمدانی
سید عبد القادر گیلانی انا عبدک و مریدک مظلوم عاجز
سید عبد القادر گیلانی من بندهٔ توام و مرید توام مظلوم عاجزم
محتاج الیک فی جمیع الامور فی الدین و الدنیا و الآخرة
محتاجم بسوی تو در تمام کارها در دین و دنیا و عاقبت
مدد کن و فریاد رس باذن الله تعالی و بحق الله تعالی
مدد کن و فریاد رس باذن خدا تعالی
و برضاء الله تعالی و حاجتی بنده فلان حاجت بر زبان راند
و برضاء خدا بزرگ حاجتی این است
زود آن حاجت بر آید از بعضی مشائخ قادریه باین
فقیر چنین رسیده که بعد فراغ دوگانه مذکوره یازده
گام جانب عراق رود و در هر گام بگوید یا شیخ الثقلین
یا قطب الربانی یا غوث الصمدانی اغثنی بعده هر دو دست
ای قطب خدا ... ای غوث صمدانی فریاد رس مرا

بسته ایستاده شود و خیال تصور کند که در روضهٔ
متبرکهٔ غوثیه که سبز رنگ است حاضرم و یازده بار درود و
و یازده بار فاتحه و یازده بار سورهٔ اخلاص و یازده بار
این دعای معظم بخواند یا شیخ الثقلین یا قطب الربانی
ای شیخ دو جهان و ای قطب خدا [illegible]
یا غوث الصمدانی یا حضرت میر سید شاه ابو محمد شیخ
ای غوث الهی حضرت سرور [illegible] ابو محمد شیخ
عبد القادر جیلانی الحسنی الحسینی الشافعی الحنفی و امددنی
عبد القادر [illegible] و اولاد امام حسن و امام حسین رضی الله تعالی عنهم [illegible]
فی قضاء حاجتی یا قاضی الحاجات بعده پس پای آمده برگشته
[illegible] مراد در [illegible] حاجت [illegible]
خود بنشیند و یازده بار ذکر اوراد بروه بگوید یا هو
بعده فاتحه یکبار و اخلاص یازده بار بر روح پر فتوح حضرت
غوث الکل و والد شریف ایشان حضرت سید ابو صالح
موسی و والدهٔ ایشان فاطمه ثانیه بنت سید عبدالله

ابو عبدالله صومعی بخواند و حاجت طلبد البته مستجاب
گردد بمنه و کرمه و از شیخی و مرشدی حضرت شیخ غلام
محی الدین القادری ابن فقیر را باین طریقه که بعد سلام دوگانه
مذکور در سر بسجده نهد و بگوید اللهم لک الکل و منک الکل
ای بار خدایا بر همه توست هر چیز
و الیک الکل و انت الکل و کل الکل بعده برخیزد و یازده
و از تست هر چیز و بسوی تو میگردد به موجودات و تو اصل همه و اصل اصل
قدم بسوی عراق رود و در هر قدم اسم از این اسماء
مبارک بخواند یا شیخ الثقلین یا غوث الصمدانی یا قطب
الربانی یا محبوب السبحانی یا میر سید محی الدین یا شیخ
ابو محمد یا شیخ عبدالقادر الجیلانی یا حسنی یا حسینی یا شافعی
بعده قدم راست برجب نهاده تصور کند که در روضهٔ عالیه
قادریه حاضرم و بحضور دل و ادب تمام بگوید السلام علیک
سلام [illegible]

یا شیخ الثقلین اغثنی و امددنی فی قضاء حاجتی و حاجة جمیع

ای شیخ جن وآدم فریاد رس مرا و مدد کن مرا در روا کردن مطلب

المومنین والمومنات والمسلمین والمسلمات بعده فاتحه

و مطلب تمامه مومنین و مومنات و مسلمین و مسلمات

و اخلاص و درود و یازده بار بخواند باز قدم چپ بر راست نهاده فاتحه و اخلاص و درود و بعده و مذکوره بخواند و بس و پس پا شود بهمان طریقه که پیشتر رفته بود یعنی در هر قدم یازده نام مذکور بخواند چون بر جای خود باز آید و در وقفه تبرک بر تصور کرده فاتحه بخواند و بگوید السلام علیک یا شیخ الثقلین تا آخر خاتمه بالا نوشته شده و بنشیند و ذکر او زده و بر و یازده کرت بگوید یعنی یا هی یا هوی از کلمه یا بنه تحمل مراد است و هی اشارت سوی ذات خود و جمیع ما سوی الله و هو اشارت بسوی ذات بحت احدیت

۱۴۱

احدیت یعنی خبردار شو که اینهمه اوست و ازین ذکر فنا فی الله زود و شتاب حاصل شود والفنا در فواید الاذکار محی آورده که اگر کسی را مهم پیش آمده باشد و شیخ تدبیر آسان نشود و طالب آن باید که دوگانه حضرت اعظم رضی الله تعالی عنه چند روز بی ناغه مواظبت نماید مهمش زود بر آید طریق آن نیست که چون خواهد که دوگانه شروع نماید اول طرف عراق و شمال و غرب سلام کند السلام علیک یا غوث السموات والارض بعده حاجت خود عرض کند بعده مستقبل قبله نشسته دوگانه ادا نماید در هر رکعت بعد فاتحه آیه قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب یازده بار و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد یازده بار بخواند بعد در رکوع

رو و بعده تسبیح رکوع کند و افوض امری تا آخر یازده بار
بگوید و در قومه نیز افوض امری تا آخر یازده بار و در سجده
نیز بعد از تسبیح و افوض امری یازده بار و در جلسه و در سجده
دیگر همچنین و هم برین ترتیب رکعت دویم و بعد سلام
در سجده رود و حاجت خود عرض کند و یازده بار بگوید
یا شیخ الثقلین قطب الربانی غوث الصمدانی محی الدین
ابو محمد سید عبد القادر الجیلانی الحسنی الحسینی رضی الله تعالی
عنهم و ارضاه عنا اغثنی و امددنی فی قضاء حاجتی بعده
سر از سجده بردارد و یازده گام طرف عراق برود و در
هر قدمی ذکر آیة الکرسی تا عظیم کند بعده طرف راست و اسجد
و طرف چپ و اقترب بگوید بعده در سجده رود و حاجت

رود و حاجت خود در سجده عرض کند و ملایم حاجت
اینی بخوانند و در هر قدمی برین نوع عمل کنند و در هر قدمی
سلام گوید السلام علیک یا ولی الله چون بقدم یازدهم
رسد پای راست بر پای چپ نهد و حاجت عرض کند
و تصور نماید که نزدیک قبر شریف رسیده‌ام بعده این
دعا بخوانند یا خفی الالطاف برجال العراق ادرکنی
ای خفی الطاف که پنهانست بمردمان عراقی بیاب مرا
فی وقتی هذا و نجنی مما اخاف یا مفرج فرج یا فرج
دریاب وقت ما و نجات ده مرا از چیزی که میترسم ای کشاینده بکشا
بعده یازده بار خطاب حضرت بخوانند و آن خطاب اینست
الهی بحرمت شیخ محی الدین خواجه عبد القادر گیلانی جیلانی
الهی بحرمت شیخ محی الدین مولانا عبد القادر گیلانی جیلانی
الهی بحرمت شیخ محی الدین غوث الثقلین عبد القادر جیلانی

الٰهی بحرمت شیخ محی الدین قطب الملائکه عبد القادر جیلانی

الٰهی بحرمت شیخ محی الدین قطب الجن و الانس سید عبد القادر جیلانی

الٰهی بحرمت شیخ محی الدین قطب المشرقین و المغربین سید عبد القادر جیلانی

الٰهی بحرمت شیخ محی الدین قطب البر و البحر سید عبد القادر جیلانی

الٰهی بحرمت شیخ محی الدین باز الاشهب مجیب کلام الملائکه سید عبد القادر جیلانی

الٰهی بحرمت شیخ محی الدین قطب الکواکب سید عبد القادر جیلانی

الٰهی بحرمت شیخ محی الدین قطب کل شیء سید عبد القادر جیلانی

الٰهی بحرمت شیخ محی الدین قطب الجنوب و الشمال سید عبد القادر جیلانی

بعده نود و نه نام آنحضرت رضی الله تعالی عنه بحضور دل

بخواند و این است نود و نه نام مبارک آنحضرت

رضی الله تعالی عنه بسم الله الرحمن الرحیم الشیخ العارف

العارف الواصل القطب ربانی محی الدین ابو محمد

سید عبد القادر جیلانی امامٌ همامٌ قمقامٌ

صمصامٌ بحر العطایا فیض الله سیدٌ مویدٌ فریدٌ

وامر

وحیدٌ زاهدٌ ساجدٌ ماجدٌ سیف الله حرب الله

عزت الله حبیبٌ لبیبٌ فائقٌ لائقٌ صالحٌ فالحٌ

محسنٌ مشفقٌ مشفعٌ کرامة الله راشدٌ مرشدٌ

تقیٌ نقیٌ وفیٌ زکیٌ شیخٌ ولیٌ رضویٌ

بهیٌ حبیبٌ نسیبٌ محب الله سابقٌ مستبقٌ

موفقٌ مصلحٌ مفلحٌ مرتضی مجتبی مختارٌ عنایة الله

حقٌ مبینٌ ملاذٌ معاذٌ مستعانٌ مستعاذٌ متینٌ

عصمة الله رئوفٌ رحیمٌ کریمٌ حلیمٌ علیمٌ سلیمٌ

قسیمٌ جسیمٌ نسیمٌ عظیمٌ رحمت الله محمودٌ
مقصودٌ محبوبٌ معشوقٌ مقربٌ معززٌ
مهذبٌ برکت الله ودودٌ مرادٌ مجیدٌ واصفٌ
حامدٌ حافظٌ محفوظٌ هدایت الله شافعٌ خاضعٌ
خاشعٌ خلیلٌ دلیلٌ ذاکرٌ شاکرٌ لطف الله
عزیزٌ امینٌ ملیحٌ فصیحٌ سالکٌ ناسکٌ حاذقٌ
صادقٌ فضل الله قطبٌ مسکینٌ غریبٌ مخدومٌ
غوثٌ فقیرٌ هادٍ وقایت الله اغثنی یا قاضی
الحاجات یا غوث الثقلین انت ملک اسمی
کاسم الاعظم فمن توسّل باسم الاعظم فنجّیته
واقضی حاجته فانی توسّلت باسمک الاعظم

الاعظم فنجّنی واقض حاجاتی بقدرة الله
تعالی وصلی الله علی خیر خلقه محمد وعلی آله واصحابه
واهل بیته اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

[illegible]

نسب نامه بسم الله الرحمن الرحیم از جانب پدر
نسب نامه
حضرت غوث اعظم صمدانی سید عبد القادر جیلانی
رضی الله تعالی عنه بن سید ابو صالح نور الدین موسی
جنگی دوست بن سید ابی عبد الله گیلانی بن سید یحیی زاهد
بن سید محمد بن سید داود بن سید موسی ثانی بن سید
عبد الله ثانی بن سید موسی الجون بن سید عبد الله المحض

بن سید حسن مثنی بن حضرت امام حسن بن حضرت
علی مرتضی کرم الله وجهه رضی الله تعالی عنهم اجمعین

[illegible]

نسب نامهٔ بسم الله الرحمن الرحیم از جانب والده

نسب نامه

والدهٔ حضرت محبوب سبحانی رضی الله تعالی عنه
امة الجبار فاطمه بنت سید ابو عبد الله صومعی بن سید
ابو جمال بن سید محمد بن سید طاهر بن سید عطاء الله
بن سید علاء الدین بن سید محمد بن علی العریضی
بن امام جعفر صادق بن امام محمد باقر بن زین العابدین
بن حضرت امام حسین بن امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه
رضی الله تعالی عنهم اجمعین تمت تمام شد مناقب [illegible]

دعای حرز دفع است اول سورهٔ فاتحه سه بار بخوانند
و سه بار الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم
فزادهم ایمانا و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل فانقلبوا بنعمة
من الله و فضل لم یمسسهم سوء و اتبعوا رضوان الله و الله
ذو الفضل العظیم اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد بعدد نعم الله
اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد بعدد فضل الله اللهم صلی علی محمد
و علی آل محمد بعدد رحمة الله اللهم صلی علی محمد و علی آل محمد بعدد کل ذرة
مائة الف الف مرة و صلی علی جمیع الانبیاء و المرسلین
و علی ملائکة المقربین و اهل طاعتک اجمعین و سه بار
اعوذ بالله و سه بار بسم الله و سه بار اعوذ بالله الواحد
الاحد من کل عدو و حاسد فاخذناهم اخذ عزیز مقتدر

مقتدر و من کل شیطان مارد ان الله هو السمیع العلیم
بند و صلی و سلم علی النبی محمد و آله و صحبه اجمعین بند
احتجبت و تحجبت منی کل مارد لعین و خضع و ذلل کل ذی
سطوة مکین و تلاشت منی مکاید الجن و الانس اجمعین
بند باسماء الله رب العالمین بالسموات القایمات الممسکات
المتناورات اللاتی بقدرة الواقعات بند بالسبع
المستابقات بالحجب المترادفات بمجاری الافلاک
بمواقع الاملاک بالکرسی البسیطی بالعرش المحیط و بالقدرة
العلیة لیس لها منتهی الغایات الغایات بند بمحکمات
الآیات بمواضع الاشادات لصنایع المصنوعات
بحرف البر تیاث بمن ذی قدر لا فکاک من قبضته و سبعین

و اودلی بد برحمن علی العرش استوی عدد حوت
المردة والطالین فانه جعلنو دو میتوا الکل عدو لی
واعداء لی من الجن والانس فاکبتو و کبتو بهم بعظام الله
فالکمد و بد خواب الدار و ولکل حاسد واشتغل عنی
کل مکائد باسماء الله احترسته و بالله اعتصمت و علیه توکلت
رضیته بالله تعالی ربا فیا یا علی من عادانی و استعینه
بالله علی من نوانی بد الهی کیف اقطع علی وکیف اخشا
وعلیک تتکلی بد اعوذ اللهم من سطوات الطوارق ومن
کید الفاسق من حین راسق ومن شر طارق الا طارقا
یطرق بخیر منک یا الله یا الله یا الله بسم یا رحمن رحمن رحمن
سو یا رحیم یا رحیم یا رحیم یا ذوالجلال والاکرام بد بدک

بیدک علی کل ید و بد و ... حیث لا ینتهی و باسمک الذی
بسطته به الارض و امسکت به السماء و بالحکم الذی
الجنت به صولة الاسد الذی نطهد فی کل بلد الجهم
اللهم مندفع عنی من طغا وبغا وتمرد وعصا و کان
و جحد و برق و زرق و زجرة کل عدو لی و اعداء لی
من الجن والانس او خطلتهم و شتتهم و فرقتهم و قطعتهم
و قتلتهم و سیرتهم و طیرتهم و ترددتهم و شعبتهم و افنیتهم
و شتتهم و شتت جمیعهم بالف الف مرة سورة
فاتحة یکبار و زجرتهم الی آخره یکبار و آیة الکرسی و زجرة
یکبار و قل یا ایها الکافرون و زجرة الی آخره یکبار و
قل هو الله احد و زجرة الی آخره یکبار و قل اعوذ برب الفلق

وزجره الی آخره یکبار قل اعوذ برب الناس و زجره
الی آخره کهیعص حمعسق وبطاها ویس ونون
والقلم ومایسطرون وبطور وکتاب مسطور فی رق
منشور والبیت المعمور والسقف المرفوع والبحر المسجور
وولوا مدبرین علی ادبارهم خاشعین فغلبوا هنالک
وانقلبوا صاغرین وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه
هباء منثورا فوقع الحق وبطل ما کانوا یعملون الف
مرة لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی
النبی محمد واله وصحبه اجمعین طیبین طاهرین وسلم
تسلیما دایما ابدا احدا کثیرا کثیرا بند اللهم فرج همی واکشف
غمی واهلک عدوی بغضبک یا غضب الغضبین وبقدرک

وبقدرک یا قهر القاهرین یا ودود برحمتک استغیث
بند اللهم یا صمد من عندک مددی وعلیک معتمدی بحق ایاک
نعبد وایاک نستعین بحق اسمک یا دافع یا کافی یا شافی
احفظنا من جمیع الآفات والبلیات برحمتک بند
بسم الله ربی الله حسبی الله توکلت علی الله اعتصمت بالله
فوضت امری الی الله لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
بند قل هو الله احد الله الصمد فسیکفیکهم الله وهو السمیع العلیم
بند اللهم یا منزل الکتاب یا هازم الاحزاب اهزمهم
وانصرنا علیهم یا عزیز یا حمید یا ذا العرش المجید وصرف

Süleymaniye U. Kütüphanesi
Kısmı [illegible]
Yeni Kayıt No 4648
Eski Kayıt No